

2313

سفر نامه

ابو معین حمید الدین ناصر بن خسرو

قبایانی مروزی

باحواشی و تعلیقات و فهارس اعلام و لغات

بکوشش

محمد دبیر سیاقی

از انتشارات کتابفروشی زوار

تهران

آبان ماه ۱۳۳۵ خورشیدی

چاپ سپهر

درباره دانشمند پرمایه و سخنور فرزانه ابو معین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی، حجت خراسان، متولد ذی القعدة سال ۳۹۴ هجری قمری در قبادیان بلخ و متوفی بسال ۴۸۱ در میکان بدخشان، گفتنی بسیارست تا آنجا که از احوال و اقوال وی، به جوانی روزتا پیرانه سری، کتابی عزیز و پر ارج که هر طالب علمی را بکار آید توان پرداخت، وهم بدان شرط که شامل همه آثار ممتع و پر ارج حکیم باشد و چیزی فروگذار نشود، چون آن در میان آثار یکه تازان میدان سخن و شعر و حکمت کمتر توان یافت.

درین مختصر سخن بر سر مریدست دیرپیشه متصرف در اعمال و اموال سلطانی که میل حقیقت جوئی و استعداد جیبائی وی، بسبب خوابی، دری پیش چشمش بفرآینای روشن بینی گشوده و مبدأ انتباه و سلسله جنبان درک حقایقی بزرگ گشته و کوشی او را در مقام کوشی در آورده است تا بحدی که بر آنش داشته که از شغل دیوان و نعمت الوان کناره جوید، سفرگزیند تا قدر پدید آرد، گرم و سرد روزگار بکشد و شیرین و تلخ دهر بچشد، نرم و درشت ببیند و تن در آسیای زمان هر چه تنکتر بساید، برجان بلرزد و بجان شیفته گردد، از امن و راحت و آبادی و نعمت گشاده خاطر و از جور و ستم و ویرانی و فقر بسته خاطر شود. نیاک و بد بسنجد و شادی و سوک ببیند تا از کوره روزگار زردی زده و سیمی سره بر آید، مردی شود کامل، با خردی تمام و ذوقی سرشار و دمی گرم و زبانی گشاده. در فضل و کمال آنجا رسد که تواند گفت:

نماند از هیچگون دانش که من زان

نکردم استفادت بیش و کمتر

چون شعر سراید چنانکه دانی پر مغز و نادره، و چون نکته گوید چنین که

بینی نغز و تازه.

در نوشتن این مقال خوبشتم را نیازمند آن ندیدم که بجزئیات احوال و اشعار ناصر خسرو بپردازم، آنکه جوای اطلاع بر تولد و وفات و جوانی و پیری و تحصیلات و مسافرتها و انقلاب درون و آرایش برون و بازگشت بوطن و تبعید از زادبوم و تألیفات و مقام شاعری و پایه نویسندگی اوست بمقدمه دیوان و متن آثار او که خوشبختانه غالب آنها طبع و نشر شده است مراجعه کند و آنکه خواستار آگاهی از رؤس مطالب سفرنامه است بمقدمه چاپ برلین بنگرد، اما پژوهنده و صف دلکش و شرح سودمند بخشی از دنیای آباد قرن پنجم هجری، با تمامی احوال اجتماعی و سیاسی و طبیعی آن، و تشنه رشحه قلم توانای ناصر خسرو، باید بخواهش دل و نیاز درون از زبان کلك خود ناصر جواب گوید، چه من در شناساندن این کتاب کاری بس دشوار و بس آسان بگردن دارم: دشوار بدانجهت که عطارم، و آسان از آن روی که متاع مشک بویا دارم.

آنچه توانم گفت اینکه سفرنامه از امهات کتب نثر فارسی است که از تطاول زمان رسته و پرمایگی زبان شیرین فارسی را بدست ما رسیده است؛ این کتاب ره آورد سفر شاعر است بلند پایه و ادیبی متفکر و دینداری راسخ عزم و مسافری بصیر و کنجکاو و قاضی از جانب داری دور و بیننده بی به گزین و ژرف بینی بیان دیده ها و شنیده های خود قادر. وسعت مشاهده و قدرت استنباط و قوت درک و توانایی بیان و شیرینی وصف ناصر خسرو مایه شگفتی و تحسین است، شرحی که در توصیف مصر و قاهره نگاشته است و وصفی که از فتح خلیج دارد یا آنجا که از مکه و مراسم حج گفتگو میکند و از بیت المقدس سخن میدارد در حدّ اعتلای فصاحت و قدرتست. توجه بطواهر حیات و زیباییهای مصنوع دست بشر، اجتماع عصر و روابط مردمان و زندگی افراد و اقوام و قبایل و آداب و سنن و رسوم متفاوت آنان، سرمایه سمع و بصر تیز و اندوخته حافظه نیرومند ناصر خسروست. استادی ترسیم دیده و شنیده بر صفحه و فصاحت و شیوایی کلمات و عبارات چندانست که خواننده می پندارد که منظره را پیش چشم دارد و حظ بصر میبرد، یا نکته ها را بگوش می شنود و فریبی می یابد.

کوتاهترین عبارت در شناساندن این کتاب و نویسنده آن اینکجه جهان دیده بی

دور از آنچه جهان دیدگان را صفتست، آینه تمام نمایی از جهانی که دیده ساخته است.



اما اساس کار من در تصحیح و تنقیح چاپ حاضر بر آن بوده است که نخست چاپهای گوناگون این کتاب را گرد آورم و آنان را با یکدیگر بسنجم و بر اساس نسخه های چاپ پاریس و هند و دو چاپ طهران و چاپ برلین به گزینی ترتیب دهم، و ضمن مراجعه بمراجع و مآخذ متقن، صحیح را از سقیم باز شناسم و بمواضع مشکوک اشارت کنم تا راه تحقیق خوانندگان باز باشد و تصحیحات و توضیحات چاپ انتقادی برلین را بعینه نقل و در صورت لزوم نقد کنم تا رعایت امانت شده باشد. چنین کردم و چاپ برلین را که توسط یکی از فضلا (که نامش معلوم نگشت) مرتب و مصحح گشته و بضمیمه روشنایی نامه و سعادت نامه و مقدمه ای مهتم در شرح حال و آثار و کیفیت تصحیح کتاب و نسخه چاپ پاریس و طهران، از مرحوم غنی زاده در مطبعه کویانی بسال ۱۲۴۱ هجری قمری بطبع رسیده است بعلامت «ب» نمودم و حواشی و توضیحات بیرون از متن آنرا پس از نقل بعلامت (حاشیه ب) از حواشی و توضیحات خود ممتاز ساختم، چاپ هند را علامت «ه» و چاپ اول طهران ضمیمه دیوان سال ۱۳۱۲ را نشانی «ط» دادم و چاپ دوم طهران سال ۱۳۱۲ را که مبتنی بر چاپ نخست بود فرو گذاردم و چون تکیه کار بر چاپ برلین بود از نشانیهای اختصاری قرار دادی آن بعینه پیروی کردم بدین معنی که نشانی «متن مطبوع» را برای چاپ پاریس که مستشرق شهیر شفر (Schefer) در ۱۸۸۱ میلادی در ۹۷ صفحه طبع و با ترجمه فرانسه و تعلیقات و فهرس منتشر ساخته است و نشانی «نپ» را برای نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس برجای گذاردم اما از ذکر این نکته ناگزیرم که نسخه «نپ» در بسیاری موارد نسبت بنسخه انتخابی چاپ برلین و چاپ پاریس و جز آن برتری دارد و بسا که ضبط آن نسخه را بمتن آورده و ضبط نسخه های دیگر را بحاشیه برده ام. و بالینکه امتیاز به گزین حاضر را بر چاپهای دیگری هیچ خود نمایی نادیده نمیتوان گرفت اقرار دارم که هنوز از موارد مشکوک خالی نیست و جز پیدا شدن نسخی قدیم و صحیح از سفر نامه نیز راهی برای تنقیح کامل آن نمی شناسم.

بدنبال این مقال مقدمه ممتع چاپ برلین و مقدمه چاپ نخست و هم چاپ دوم

طهران، و منقولات آغاز و انجام مانند چاپ هند را افزوده‌ام، که با در دست بودن نسخه حاضر از آن چهارچاپ بی‌نیازی حاصل آید. در پایان کتاب فهرستی از اعلام تاریخی و جغرافیایی و نسبتها و کتابها و فرقه‌ها و نیز فهرست دیگری از لغات و ترکیبات افزوده‌ام که مفید فایده بیشتر باشد.

نکته گفتنی اینکه در فاصله چاپ سفرنامه برلین تاکنون دیوان ناصر خسرو باهتمام مرحوم حاج سید نصرالله تقوی و امعان نظر دانشمند ارجمند مجتبی مینوی و مقدمه فاضلانہ ز ممتع جناب آقای تقی زاده و حواشی و تعلیقات سودمند استاددهخدا با ضمایمی در طهران بسال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ چاپ و درین اوان نیز بعینه تجدید شده است و نیز آثار دیگری از حکیم چون: گشایش و ره‌ایش، توسط استاد نفیسی در هند، و خوان اخوان توسط دانشمند مصری یحیی الخشاب در مصر و جامع الحکمتین توسط آقایان دکتر محمد معین و هانری کربن در تهران و جز آن بزور طبع درآمده. باز پسین سخن گفتنی آنکه متن سفرنامه را فرزانه مصری یحیی الخشاب بعربی ترجمه و در مصر بچاپ رسانیده است.

تهران. آبان ماه ۱۳۳۵ خورشیدی.

محمد دبیر سیاقی

۱- مقدمه چاپ برلین

حکیم ناصر خسرو که در ابتدای سفرنامه اسم خود را ابو معین [الدین] ناصر بن خسرو و القبادیانی المروزی مینویسد یکی از پیشروان ادبیات فارسی و از جمله متکلمین و شعرای متقدم ایرانست که شخص و آثار او بغایت شایان دقت و تتبع میباشد. ولی جای خیلی افسوس است که تا کنون از طرف فضلا و نویسندگان ایرانی نه اینکه راجع بهویت و مصنفات او چیزی که آنها را بدرستی معرفی نماید نوشته نشده، بلکه بواسطه بی مبالائی و اهمالکاری بعضی از صاحبان تذاکر شعرا، حکایات و روایاتی افسانه مانند بشرح زندگانی او داخل شده است که بهیچوجه مقارن واقع نبوده و جویندگان حقایق را کفایت نمیدهد که سهاست، بلکه آنها را براه نامستقیمه سی دلالت مینماید.

گرچه اخیرا بواسطه جمعی از علما و فضلاء مستشرقین فرنگی کیفیت زندگانی و همچنین بعضی از مصنفات ناصر خسرو بمعرض مذاقه در آمده و تا یک اندازه هم حلاجی شده است، ولی صرفنظر از اینکه تدقیقات و تتبعات ایشان در بعضی موارد با هم دیگر مطابقت نداشته و خصوصا بعضی نقاط هنوز بطور کامل بوضوح نپیوسته است، چون این مباحث همه بزبانهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و غیره نوشته شده اند لهذا برای فارسی زبانان که بیش از همه اولویت فهم و درک آنها را دارند فایده آنها بغایت محدود و تنها منحصر بیک شردمه قلیلی است که یک یا بیشتر از زبان های مذکور را بلد بوده و دارای ذوق علمی و ادبی میباشند

۱ - از جمله استاد فاضل آقای ادوارد برون - E. G. Brune - انگلیسی در کتاب موسوم به «تاریخ ادبیات ایران - Literary History of Persia» جلد ۲ صفحه ۲۲۲ - ۲۴۶ و علامه متونی «هرمان انه - Herman - Ethe» آلمانی در کتاب موسوم به «اساس فقه اللغة ایرانی - Grundriss der Iranischen Philologie» جلد ۲ صفحه ۲۷۸ - ۲۸۲ شرحی بنایت مدققانه درخصوص شرح حال و آثار ناصر خسرو نوشته اند که خیلی جامعتر و مفصلتر از آن ساربن است، هر کس بخواهد بکتابهای مذکور رجوع کند

ولی این اوقات که مطبعه شریفه «کاوپانی» که بواسطه هیتی از منسویین و هواخواهان علم و ادب در شهر برلین پایتخت دولت آلمان برای ترویج و احیای علوم و خصوصاً ادبیات فارسی تأسیس یافته و بنشر یک سلسله از مصنفات ناصر خسرو همت گماشته و ابتدائاً بطبع سه کتاب از مومی‌الیه که عبارت از «سفرنامه» و «روشنائی نامه» و «سعادت‌نامه» باشند مبادرت نموده است، این بنده بی‌مقدار بامر و اشاره مؤسسین این مطبعه و ادار بدان شدم که در موضوع شرح حال صاحب ترجمه و آنچه متعلق باوست تدقیقی نموده و مختصری در این باب برشته تحریر آورده برای ازدیاد بصیرت خوانندگان بطور مقدمه سفرنامه ناصر خسرو بیفزایم.

گرچه من این مایه ندارم و خود را بهیچوجه شایسته این کارسترگ نمیپندارم و خصوصاً وقت مساعد و فرصت کافی که برای تتبع و استقصاء و رجوع بآخذ و تحری و وثائق و غور در دقائق این کار را درخورست برای بنده میسر و مقدور نیست ولی علاوه بر ضرورت امثال امر و تشویق و تشجیع دوستان عزیز، دو چیز دیگر بر آنم و اداشت که قدمی فراتر گذاشته و باندازه وسع و اقتدار خویش در این موضوع کار کنم: یکی از آن دو امید بسیار ضعیف یک خدمت ناچیزست نسبت بعالم علم و ادبیات فارسی؛ و دومی در دست بودن قسمتی از مصنفات ناصر خسرو که عبارت از «سفرنامه» و «روشنائی نامه» و «سعادت‌نامه» و «زادالمسافرین» و یک مطالعه سطحی «دیوان اشعار» مومی‌الیه که در این اواخر بیک وسیله مستحسنه نگارنده را اتفاق افتاد ریرا که یقین است هیچ چیز مانند مؤلفات خودصاحب ترجمه هویت و شرح زندگانی‌اورا نمیتواند معرفی کرده و برای ما روشن نماید.

از تطویل بی لزوم و نقل بیفایده روایات بی‌اصل و اساس که در شرح زندگانی ناصر خسرو وارد آمده و تفصیل اختلافات نظری که در بعضی نقاط آن میان فضیلهای فرنگی موجودست حتی الامکان صرفنظر مینمایم و آنچه را که اساتذۀ مومی‌الیهیم و از آنجماعه استاد فاضل ادوارد برون دامت توفیقانه و استاد «اته» نوشته و استقصاء نموده و در رافع نیز جامعترین انری از آنچه تا حال درخصوص ناصر خسرو نوشته شده است از خود بی‌دگار گذاشته و ایرانیان را رهین امتنان فرموده اند بمرتبۀ

تالی میگذارم الا باستثناء که تدقیقات و تبعات فاضلانۀ ایشان را مستند قرار میدهم و گر نه در کلیه استناد این سطور بآثار خود صاحب ترجمه است که تقدماً در دست میباشند و اینست بیاری خدا شروع بمقصد ینمایم ومن الله التوفیق .



چنانکه مقدمتاً ذکر شد ناصر خسرو خودش در ابتدای سفرنامه اسم خود را ابو معین [الدین] ^۱ ناصر بن خسرو القبادیانی المروزی مینویسد ، مشارالیه یکی از بزرگترین مفاخر ایرانیان و در عداد حکما و شعراى درجۀ اول دوره بعد از تسلط اعراب بایران میباشد . اندازه تسلط و تبحر او را خصوصاً در حکمت الهیات کتاب موسوم به « زادالمسافرین » او که چاپش در مطبعه « کویانی » قریب باتمامست برای ما روشن و مدلل میدارد . پایه بلندی که در شعر دارد هیچیک از شعرا و سخن سرایان سلف را حاصل نبوده ، طرز و اسلوب بدیع و ممتاز او که اختصاص بخود او دارد بیچ وجه تقلید بردار نیست و از اینروست که شاید میشود گفت دیوان اشعار ناصر خسرو مانند سایرین مخلوط نبوده و آن غیر بدان داخل نشده است .

نسب ناصر خسرو ، اینکه مینویسند در هشتم پشت با امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء میرسد مدلل نیست و اضافت « علوی » در حق او که مشهورست پایه محکمی ندارد و خود او هیچوقت بشرافت حسب و نسب خویش نمیبالد سهلست بلکه خودش را مایه شرف و افتخار خانواده خود می شمارد چنانکه درجایی خطاب بیکی از معارضین خود کرده گوید :

گر تو بتبار فخر داری من هفخر گوهر تبارم .^۲

هم گوید :

من شرف و فخر آل خویش و تبارم گر دگری را شرف بآل و تبارست .^۲

و از کسی مثل ناصر خسرو که اینهمه اخلاص و ارادت نسبت به خانواده عصمت و طهارت دارد گمان نمیرود که خود منسوب بآن خانواده بوده و بعد خود را مفخر

۱- در چاپ حاضر: حمیدالدین . ۲- دیوان ص ۸۰ . چاپ طهران ظاهرأ سنه ۱۱۱۳ (صحیح ۱۳۱۲) (و سن ۲۸۷ چاپ مجدد تهران سال ۱۳۰۴-۱۳۰۷) . ۳- دیوان چاپ طهران ص ۳۶ (و چاپ مجدد ص ۵۰)

آن توصیف کند و بلکه او خود را « بنده‌ای از بندگان خاندان رسول خدا » میخواند و بدوستی و تبعیت خود بآل پیغمبر افتخار میکند ولی بی‌چوجه خود را ادنی نسبتی با آنها نمیدهد و علاوه بر این ناصر خسرو در اشعار خویش از آنجاییکه دشمنان و معارضین زیاد داشته است اغاب بعلم و فضل حتی مصنفات خود می‌بالد و از آن جمله گوید :

ز تصنیفات من زاد المسافر که معقولات را اصلست و قانون
اگر بر خاک افلاطون بخوانند ثنا خواند مرا خاک افلاطون^۱.

ناصر خسرو بنا بقول خود او که در ابتدای « سفرنامه » بدان اشارت میکند از قبادیان می‌باشد که قصبه‌ایست در حوالی مرو شاهجان^۲ از توابع خراسان ولی با وجود این نمیشود حکم کرد که مسقط الرأس او مطلقاً قبادیان بوده است زیرا که سند قطعی در این باب در دست نداریم و در تصانیف او هم راجع باین مسئله صراحتی نیست، بعضی از عامای فرنگک و از آن جمله استاد « انه » بر آنند که ناصر خسرو از بلخ بوده است^۳ و مبنای این عقیده گویا بر آن باشد که مومی‌الیه در بلخ سکنی داشته است، لیکن این بنده نتوانستم تصمیم قطعی در این باب بگیرم، بهر صورت خراسانی بودن او گویا محل تردید نباشد و بدین معنی در آثار و اشعار او صراحة و کنایه بسیارست از آن جمله در یک قصیده^۴ غرایی که مطلعش :

گشتن این گنبد نیلوفری گر نه همی خواهد گشت اسپری

است، گوید :

گریچه را اصل خراسانیست از پس پیری و مپی و سری
دوستی عتروت و خاسه رسول کرد مرا یمگی و مازندری.

و نیز شکمی نیست در آنکه بشو و نمای او در خراسان بوده و دوره جوانی و تحصیل خود را در آنجا گذرانده و پس از مراجعت از سفر مکه مجبور بجای وطن و ترک دار و دیار خود کشته است، خصوصاً هنگام انزوای خود در « یمکان » همیشه در

۱ - حوع کنید زاد المسافرین ص ۲۸ چاپ کا یانی ۲ - دیوان چات طهران ص ۳۳۷ (و چاپ مجدد تهران ص ۳۳۰)

۳ - اصل شاه جهان (م د)

۴ - اساس مقه‌اللمة ایرانی ص ۲۷۸ Grundriss der Iranischer Philologie S 270

مفارقت خراسان بقرار بوده و درین معنی شعرهای مؤذنه مناک سروده است که حاکی از شدت آرزو و اشتاق او است بخراسان میباشد از آنجهام است :

که پرسد زین غریب خوار مجزون
خراسان را که بی من حال تو چون
مرا باری دگر گونست احوال
اگر تو نیستی بی من دگرگون^۱
همچنین :

بگذر ای باد دل افروز خراسانی
بربکی مانده ایمگان دره زندانی
اندرین تنگی برباحت بنشسته
خالی از نعمت و از ضیعت آدهقانی^۲
و نیز :

سلام کن ز من ای باد مر خراسانرا
مرا هل فصل و هنر را نه عام و نادانرا^۳
مجملاً ناصر خسرو در سال سیصد و نود و چهار (۳۹۴) نولد یافته حنانکه گوید:
بگذشت ز هجرن پس سیصد نود و حار
بگذاشت مرا مادر بر مرکز اغر^۴
و این تاریخ مطابقت نام دارد با تاریخ مسافرت او بطرف مکه در ششم جمادی
الآخرة سال چهارصد و سی و هفت (۴۳۷) حنانکه در جای دیگر از دیوان در قصیده مطولیه
که با مطلع

« ای خواننده بسی عالم و جهان گشته سراسر »

شروع کرده و با بیت فوق الذکر از نولد خود گرفته و با تفصیلی طی مدارج سن تار سیدن
بحد کمال و میل درک حقایق که باعث مسافرت او شده و کیفیت پیدا کردن مرند
و مراد خویش که بدون ذکر سربیح نام او بعد سایر معانی قصیده مذکور اعاب برهنز
و کنایه میگردد ، اشاره بخوابی که مدام آتیه او بود و کسی او را در عالم رؤسا
و ادار بترک خوردن سرای و جسنجوی حقیقت و مسافرت مکه کرده است^۵ کرده و
می گوید :

۱ - شاند بی بو (۱) (حاشیه ۱) نسخه بدل چاپ مجدد تهران مرتی بواس ۱۳۰۵

۲ - دیوان ص ۲۳۶ چاپ طهران (ص ۳۲۸ چاپ مجدد)

۳ - (در متن صحت چاپ شده است اصلاح شد ۱۳۰۵)

۴ - دیوان ص ۳۰۹ (ص ۴۲۹ چاپ مجدد)

۵ - دیوان ص چاپ طهران (ص ۸ چاپ مجدد تهران) - دیوان ص ۱۳۴ (ص ۱۲۲ چاپ مجدد ص ۱۳۰)

۶ - رجوع کنید به ص ۱۸۳ چاپ تونامی (ص ۲۵۱ چاپ حاضر)

پیموده شد از گنبد بر هن چهل و دو
جویای خرد گشت مرا نفس سخنور^۱

و اینکه در سفرنامه در این موقع می گوید: « با خود گفتم که از خواب دوشین بیدار شدم باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم » ظاهراً با عدد چهل خواسته است عدد کاملی بیان کند، چنانکه معمول و متداولست که در این گونه موارد اغلب آحاد را انداخته و بذکر عشرات و اعداد کامل اکتفا میکنند.

کیفیت تحصیل ناصر خسرو و اینکه کجا و پیش که بوده است از تصانیف او درست استنباط نمیشود ولی از مطالعه « زاد المسافرین » معلوم میگردد که توغل زیاد بسا فلسفه داشتند و اغلب کتب فلاسفه یونانی را مثل سقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و فلس و غیرهم با دقت تتبع نموده^۲ و خود « زاد المسافرین » که تقریباً شاهکار ست میرساند که ید طولای در فلسفه داشته و خود از بزرگان فلاسفه آن عصر بشمار میرفته و حکیم نامیده میشده است ولی در اینکه صحبت ابوعلی سینا^۳ را دریافته است درست محقق نیست. همچنین در علوم هندسه و فلکیات بطوریکه خواه از « سفرنامه » و خواه از « زاد المسافرین » مستفاد میشود تبعاً بجزا داشته است، ولی در این دو موضوع اخیر کتابی از موهی الیه بنظر این یمه قدار تا بحال نرسیده است.

ناصر خسرو قبل از مسافرت مکه در عهد امارت ابوسلیمان جفر بیک^۴ داود بن میکائیل بخراسان مدتی بکارهای دیوانی مشغول بوده و میان اقران شهرتی بسزا داشته است^۵ و بعضی اشعار او میرساند که خیلی هم صاحب عزت و احترام بوده و با اسباب تجمل زندگانی کرده، چنانکه گوید:

یکچند پیشگاه همیدیدی در مجلس ملوک و سلاطین
آزرده این و آن به نذر از من گویی که از نژاده تنیم^۶
آهو خجیل ز مرکب رهوارم طاوس زشت پیش نمذ زینم^۷

۱ - دیوان ص ۱۳۴ چاپ طهران (ص ۱۷۳ چاپ مجدد).

۲ - رجوع کنید به زاد المسافرین چاپ کاپوانی ص ۲۵۴ و ۲۵۸ و ۳۱۸.

۳ - ابوعبی حسنین بن عبدالله بن سینا متولد ۳۷۰ و متوفی ۴۲۸ هجری.

۴ - برادر ظفر بیک معروف مؤسس سلطنت سلاجقه در ایران.

۵ - سفرنامه چاپ کاپوانی ص ۲ (ص ۱ چاپ حاضر).

۶ (اصل نهچتم . اصلاح شد . ص ۲۰۰) . ۸ - دیوان چاپ طهران ص ۱۹۱ (ص ۲۷۰ چاپ مجدد)

و نیز :

بسی دیدم اعزاز و اجلالها زخواجه جلیل و ز میراجل^۱ .
همچنین :
همان ناصر مَن که خالی نبود ز من مجلس میروصد و وزیر .
و همچنین :

عزّ و ناز و ایمنی دنیا بسی دیدم کنون

رنج و بیم و سختی اندر دین بینم یک^۲ ندب^۳ .

تا در سال چهار صد و سی و هفت (۴۳۷) چنانکه خود می نویسد در جوزجانان خوابی دیده است که کسی او را از خوردن شراب که بدان مداومت داشته است منع کرده و بطلب چیزی که خرد و هوش را بیفزاید وادار و او را بسفر مکه تشویق نموده است ، در اثر این خواب انتباهی پروی عارض شده و بترك شراب گفته و روز پنجشنبه ششم جمادی الآخره سال ۴۳۷ نیمه دی ماه چهار صد وده یزدجردی^۴ عزم مسافرت کرده و تخلصت بمر و شده و از شغل دیوانی که در عهده داشته است استعفاء نموده و بجز اندکی ضروری از تمام دار و ندار خود دست برداشته و بیست و سوم شعبان سال مذکور از مرو حرکت نموده و در یازدهم شوال وارد نیشابور شده است ، بعد از بیست روز اقامت در آنجا دوم ذی القعدة با اتفاق خواجه موفق^۵ بیرون آمده و بشرحی که در سفرنامه مذکورست براه سمنان و ری و قزوین بآذربایجان رفته و در

۱ - دیوان چاپ طهران س ۱۷۷ (چاپ مجدد س ۲۵۰)

۲ - اصل بدب (د.م.د.) .

۳ - دیوان چاپ طهران س ۲۶ (س ۳۶ چاپ مجدد) .

۴ - رجوع کنید سفرنامه چاپ کویانی س ۳ (چاپ حاضر س ۲) . ولی این تاریخ یعنی چهار صد و ده یزدجردی ظاهراً غلطست زیرا که آنرا مطابقه میدهد با هشتم جمادی الآخره ۴۳۷ هجری در صورتیکه در صفحه ۵ از سفرنامه (چاپ حاضر س ۴) پنجم محرم سال ۴۳۸ را مطابقه میدهد با دهم مرداد ماه چهارصد و پانزده یزدجردی و در همین سال که به جیبیل رسیده (س ۱۹) (س ۱۵ چاپ حاضر) . باز می گویند که پنجم اسفندارمذ ماه قدیم سال بر چهارصد و پانزده از تاریخ عجم بود ، پس تاریخ چهارصد و ده در صفحه ۳ (س ۲ چاپ حاضر) لابد غلطست و باید چهارصد و چهارده باشد . (ما در چاپ حاضر چهارصد و چهارده را در مورد اول انتخاب کردیم و این انتخاب مبتنی بر تطبیق سالهای یزدجردی و هجری است . د.م.د.) .

۵ - امام موفق نیشابور ، بنا بر معروف معلّم عصر خیام بوده است .

تبریز قطران شاعر را دیده است، پس از آنجا براه مرند و خوی بشهر وان و ازوان براه اخلاط و بطلیس و میافارقین و آمد و حرّان و سروج بشامات شده و در موقعیکه هنوز ابو العلاء معری^۱ زنده بوده است به معرّة النعمان رسیده و اگر چه شرحی از وی تعریف و تمجید میکند ولی ظاهراً با او ملاقی نشده است، از معرّة النعمان براه طرابلس و صیدا بفلسطین رفته و در پنجم ماه رمضان ۴۳۸ وارد بیت المقدس شده و بعد از دو ماه و اندی اقامت در آنجا نیمه ذی القعدة حرکت نموده و بمکه رفته و پس از ادای حج دوباره بقدس برگشته و در پنجم محرم ۴۳۹ وارد آنجا شده است. مدتی بعد خواسته است براه دریا بمصر و از آنجا باز بمکه برود ولی بواسطه باد معکوس مجبور شده است که براه خشکی به طینه و از آنجا با کشتی بتونس و از تونس بمصر برود.

شکوه و عظمت مصر و دبدبه و احتشام خلیفه فاطمی المستنصر بالله^۲ و انتظام اشکر و امنیت کشور او را بکلی مجلوب ساخته و بتقریبی مجالس خلیفه را که بجهت عید فطر آراسته بوده اند دیده، ولی خیلی جالب دقتست که در تمام سفرنامه خواه در ضمن شرح مشعبی راجع بتعریف و توصیف از مصر و تفصیل اداره فاطمیان که باتمام تفرّعاتش می نگارد و خواه در جاهای دیگر این کتاب باستثنای یک موقع آنهم بطور غیر مستقیم^۳ از خلیفه المستنصر بالله که در « زاد المسافرین » او را « خداوند زمان » خود نامیده و یک قسمت عمده اشعار خودش را باسم او ساخته است ابدأ اسمی نمیرد و با وجود این محققست که هم در مصر طریقۀ فاطمیان را که مذهب شیعه اسمعیلیه باشد اختیار کرده و امر بدعوت بطریقۀ مذکور را در ایران بعهدہ گرفته است.

غرّة ذی القعدة سال چهار صد و سی و نه (۴۳۹) مرتبۀ دوم بعزم زیارت مکه براه هدینه از مصر حرکت نموده و بعد از زیارت مدینه در ششم ذی الحجه بمکه رسیده و به نسبت قحطی که آن سال در مکه بوده است چندان توقف نکرده و بلافاصله

۱ - ابو العلاء احمد بن عبدالله المعری (۳۶۳ - ۴۴۹ هجری)

۲ - ابی نعیم معدن علی ، مدت خلافتش از سال ۴۲۸ تا ۴۸۷ است .

۳ - سفرنامه جناب کابویانی ص ۱۴۰ (ص ۲۲۶ جناب حاضر)

۴ - رجوع کنید : زاد المسافرین جناب کابویانی ص ۲

پس از ادای حج راه مصر را پیش گرفته و بعد از دو ماه و نیم تمام یعنی هفتاد و پنج روزه بمصر رسیده است. در سال (۴۴۰) که خلیفه مصر باز بواسطه قحطی در حجاز رفتن حجاج را مناسب ندیده است، باز او به همراهی قاضی عبدالله که از طرف خلیفه فاطمی حامل پوشش حرم بوده است مرتبه سوم بمکه رفته و پس از موسم حج باز بمصر برگشته و سال چهارصد و چهل و یک را بحج نرفته یعنی آخرین مرتبه در ۱۴ ذی الحجه آن سال (۴۴۱) مصر را وداع گفته و در سلخ جمادی الآخرة سال دیگر مرتبه چهارم بمکه وارد شده و قریب شش ماه در حرم مجاور بوده تا اینکه پس از آخرین مرتبه ادای حج در نوزدهم ذی الحجه سال چهارصد و چهل و دو (۴۴۲) بطائف رفته و از آنجا براه تهامه و یمن بلحساء شده و ترتیبات قرامطه را که هنوز در تحت اداره اخلاف ابوسعید قرامطی^۱ بروی کار بوده است مشاهده کرده و پس از کمی توقف از آنجا حرکت کرده و در بیستم شعبان سال چهارصد و چهل و سه (۴۴۳) وارد بصره شده و قریب دو ماه یعنی تا نیمه شوال سال مذکور در همانجا اقامت نموده بعد با کشتی به مهر و بان و از آنجا به ارجان رفته و اول محرم سال چهارصد و چهل و چهار (۴۴۴) از آنجا حرکت کرده، هشتم صفر باصفهان رسیده و بیست روز هم در آنجا مانده بعد براه نائین و تون و قافن و سرخس در بیست و ششم جمادی الآخرة با برادرش ابوسعید وارد باج و برادر دیگرش ابوالفتح عبدالجلیل راملاقی شده است

ناصر خسرو در این سفر گرفتار متاعب و مصائب فوق العاده شده و سختی بسیار کشیده و در آن بیابانهای بی آب و علف میان اعراب بادیه نشین همیشه در مخاطره و بیم بوده و از خوردن سوسمار بیار درختان که شیهه دانه هاش بوده است پناه برده و در موفقی فلج نم در وسط بیابانی که از هر طرف دو بست فرسنگ دور از آبادانی بود. است چهار ماه لنگ نموده و این مدت را بخوردن خرما زیسته و راهها بیموده که مردم آنجا عا سالی یکم رنه روی آب نمیدیده اند، خلاصه بوضع بسیار غریبی ببصره رسیده چنانکه خود مینویسد: «حون بانجا رسیدیم از برهنگی و اجازی بدیوانگان مانده بودیم و سه ما، بود که عوی سر باز نکرد. و دیدیم و خواستیم که در گرما به روم

۱- اسم حسن بن بهرام خزانی از اهل مرقعیت است. سوم، ختاب در ساحل بحر عمان در سال

باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود من و برادرم هر يك بلنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره ای در پشت بسته از سرما ، گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ خرجینکی بود که کتاب در آن می نهادم بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم که بگرما به بان دهم تا باشد که ما را درمکی زیادت تر در گرما به بگذارد که شوخ از خود باز کنیم ، چون آن درمکها پیش او نهادم در نگر است پنداشت که ما دیوانه ایم گفت بروید که هم اکنون مردم از گرما به بیرون می آیند و نکذاشت که بگرما به بدر رویم ، از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و بشتاب برفتیم کودکان بر در گرما به بازی میکردند پنداشتند که ما دیوانگانیم، در پی ما افتادند و سنگ میانداختند و بانگ میکردند ما بگوشه ای باز شدیم و بتهجیب بر کار دنیا مینگرستم^۱.

ظاهراً رنج و مشقت این مسافرت که هفت سال تمام طول داشته است اثر بسیار غربی در مزاج ناصر خسرو کرده و اینست که این مرتبه او را در وطن خود بکلی جور دیگر می یابیم یعنی مثل اینکه از تمام دنیا قطع علاقه نموده و خویشتم را بکلی وقف مجادلات مذهبی کرده و يك داعی و مبالغ آتشین خلفای فاطمی مصر شده است ولی مشارالیه در تصانیف خودش تا آنجا که بنظر این بی مقدار رسیده بهیچوجه اسمی از اسمعیلیه نبرده بلکه همیشه خود را «فاطمی» و «حجت مستنصری» یا «حجت خراسان» یا اینکه تنها «حجت» مینامد و گوید :

تا تو بگیری ز غم ای ظاهری^۲

فاطمیم فاطمیم فاطمی

.....

.....

بر سفها حجت مستنصری^۳.

مر عقلا را بخراسان منم

همچنین :

هر چند قهر کرده غوغایی^۴

ای حجت زمین خراسان، تو

هم گوید :

۱ - سفرنامه چاپ کابوایی ص ۱۲۹ (ص ۱۱۴ و ۱۱۵ چاپ حاضر) .

۲ - صن . طاهری . (ص ۵۰) . ۳ - دیوان ص ۲۹۳ چاپ طهران . (ص ۴۱۲ و

۴۱۳ چاپ مجدد) . ۳ - دیوان چاپ طهران ص ۲۸۳ . (ص ۴۰۲ چاپ مجدد) .

ای حجت علم و حکمت لقمان
بگزار^۱ بلفظ خوب حسّانی^۲
نیز گوید :

وانکه می گوید که حجت گر حکیمستی چرا
در درهٔ یمکان نشسته مفلس و تنهاستی
نیست آگه زانکه گر من فتنهٔ دنیی بدم
بشت من چون بشت او پیش شهان دو تاستی^۳.

و از این قبیل اشعار او زیاد است .

بهر صورت پس از مراجعت ناصر خسرو بوطن خودش عقیدهٔ جدید او که با يك حرارت فوق العاده شروع بترویج و انتشار آن کرد اصلاً برخلاف میل و مصلحت امرای خراسان و برضد عقاید طایفهٔ علمای اهل سنت بود، و بدین جهت در انظار خوش نمود و امرای خراسان که متابع ظاهری خلفای بغداد بودند و خود را هنوز مولی امیرالمؤمنین مینامیدند از پیشرفت نفوذ و رواج امر فاطمیون مصر که همان اوقات در حوالی عمان و بصره و سوادکم کم بالا میگرفت خیلی اندیشه داشتند و همین سبب شد که ناصر خسرو بعد از مدت بسیار کمی مجبور بترك دارو دیار خود گردید یعنی تبعیدش کردند^۴ و شاید تبعید او بامر و اشارهٔ خلیفهٔ بغداد بوده است چنانکه در یکی از شعرهایش اشاره بدان کرده و گوید:

ای خداوند این کبود خراس
برتو از بنده صد هزار سپاس

داد من بیگمان بحق بدهی
روز حشر از نیرۀ عباس

وز گروهی که با رسول و کتاب
فتنه گشتند بر یکی فرناس^۵.

و آنچه معلوم میشود^۶ و تا حال هم هیچیک از فضای فرنگی متعرض آن نشده اند اینست که ناصر خسرو بعد از سفر مکه و مهاجرت از خراسان مدتی در مازندران

۱ - اصل: بگزار. ۲ - دیوان چاپ طهران س ۲۹۶ (س ۱۵ چاپ مجدد). ۳ - دیوان چاپ طهران

س ۳۲۱ (س ۴۴۱ چاپ مجدد). ۴ - رجوع کنید بزاد المسافرین چاپ کاپویانی س ۴۰۲.

۵ - دیوان چاپ طهران س ۱۴۶ (س ۲۰۶ چاپ مجدد).

متواری یا مقیم اجباری بوده است چنانکه در دو جای دیوان خود باین اشاره کرده و گوید :

برگیر دل ز بلخ و بنه تن ز بهر دین
چون من غریب و زار بمازندران درون.^۱
همچنین :

دوستی عترت و خانه رسول
کردم را بمکی و مازندری.^۲

و بقول بی سند شمس الدین سامی مؤلف قاموس الاعلام ترکی اقامتگاه او در قریه رستم دارگیلان بوده است و از آنجاییکه محققاً آخرین مسکن او میکان است لهذا باید گفت اقامت او در مازندران بهر صورت قبل از اقامت در میکان بوده و طولی هم نداشته است ولی در میکان بهمه حال بیش از پانزده سال اقامت داشته و این صریحست چنانکه خود گوید :

پانزده سال بر آمد که بیمگانم
چون و از بهر چه، زیرا که بزندانم.^۳

و این شعر آخرین تاریخیست از زندگی او که از اشعارش بدست میآید یعنی وقتیکه این شعر را گفته اقلای بیش از شصت و پنج سال داشته است چه وقتی که او از سفر مکه بایران برگشت محققاً چهل و نه یا پنجاه ساله بوده و این در صورتیست که اقامت مختصر او را در وطن خود و در مازندران اصلاً داخل حساب نکرده و تصور کنیم که بلافاصله به میکان رفته باشد ولی آنچه در اشعار خویش صراحتاً اشاره بسن خود میکند هیچوقت بالاتر از شصت و دو نمیرود و گوید :

شصت و دو سالست که کوبدهمی
روز و شبان در فلکی هاونم.^۴

هم گوید :

گر بر آیم ز بن چاه چه باکست که من

شصت و دو سال بر آمد که درین ژرف گوم.^۵

و آنچه شصت سالگی خود را که شاید اغلب باز عدد کامل یا بنا بضرورت شعر آورده است، در اشعار او بیشتر از پانزده جااست.

۱ - دیوان چاپ طهران س ۱۶۴ (ضاهر آذقصدیه ص ۳۶۳ - ۳۶۴ چاپ مجدد و قافیه شعر «دوان» است).
۲ - دیوان چاپ طهران س ۲۰۲ (ص ۳۱۴ چاپ مجدد). ۳ - دیوان چاپ طهران س ۲۰۲ (س ۲۸۱ چاپ مجدد). ۴ - دیوان س ۲۰۲ (س ۲۸۱ چاپ مجدد). ۵ - دیوان س ۲۰۹ (س ۲۸۷ چاپ مجدد).

در تاریخ وفات ناصر خسرو اختلاف خیلی زیاد است و بنا بر معروف او یکصد و چهل سال زندگی کرده که بی شبهه از قبیل همان افسانه هاست، و کوتاهترین مدتی که برای زندگی او نوشته اند آن تقویم التواریخ است که وفات او را در چهارصد و هشتاد و یک مینویسد و ازین قرار ناصر خسرو هشتاد و هفت سال عمر داشته است ولی آنچه ذهن نگارنده را میزند اینست که ناصر خسرو تا شصت و دو سالگی خود که قریب پانزده مرتبه سن و سال خود را در اشعار خود ذکر میکند چطور میشود که تا هشتاد و هفت سالگی خود یعنی بیست و پنج سال تمام بهیچوجه دو مرتبه ذکر از آن نکرده باشد الا اینکه باید تصور کنیم که بعد از شصت و دو یا اقل شصت و پنج سالگی اصلاً شعری نساخته و یا اینکه قسمت عمده ای از دیوان اشعار او از میان رفته و بکلی مفقود شده باشد.

ناصر خسرو دوره اخیر زندگانی خود را کاملاً وقف مجادلات مذهبی نموده و ایام انزوای او در یمکان فعالترین دوره زندگانی او میباشد، مشارالیه یک قسمت عمده تصنیفات خود را در آن گوشه تنهایی بوجود آورده، زادالمسافین که از حیث حجم بزرگترین آثار اوست در تاریخ چهار صد و پنجاه سه^۱ نوشته شده و مثنوی روشنایی نامه نیز محصول همان دوره انزوا میباشد و خود در همین مثنوی باین معنی اشاره کرده و گوید:

ز حجت این سخن را یاد میدار که در یمکان نشسته بادشه وار^۲

همچنین قسمت غالب اشعار او بنظر می آید که در یمکان و لامحاله بعد از چهل و دو سالگی برشته نظم کشیده شده، باین معنی که قبل از این تاریخ یعنی حصول اتباه در وی و مسافرت مکه با وجود اینکه تا آنوقت پیوسته شراب میخورده است باز مثل اغلب شعرای فارسی زبان قدیم و جدید اشعار جوانی در موضوع عشق و شراب و امثال آن که دلیل باشد باینکه آن را قبل از چهل و دو سالگی ساخته است در دیوان او دیده نمیشود.

از مصنفات ناصر خسرو آنها که تا کنون معلوم و محقق میباشند عبارتند از کتاب:

- ۱ - زادالمسافین چاپ کاویانی س ۲۸۰.
- ۲ - روشنایی نامه چاپ کاویانی س ۱۵.

«سفرنامه» و «روشنایی نامه» و «سعادت نامه» و «زادالمسافرین» و «دیوان اشعار»^۱ و «وجه دین»^۲ و «بستان العقول»^۳ و «خوان اخوان»^۴ و «دلیل المتحرین» و جز اینها. صاحبان تذاکر چندین کتابهای دیگر بمشارایه نسبت میدهند که تا حال معروف نمیباشند از آن جمله است رساله «اکسیر اعظم» در منطق، و بقول آتشکده در فلسفه، رساله «قانون اعظم» در سحر و علوم فوق الطبیعه، رساله «المستوفی» در فقه، رساله «در علم یونان» رساله موسوم به «دستور اعظم» رساله موسوم به «کنز الحقایق» و یک تفسیر قرآن از نقطه نظر ملاحظه باطنیه. و آنچه از بعضی اشعار او مستفاد میشود ناصر خسرو بحر بی نیز انشاد شعر هینموده است چنانکه گوید:

اشعار پیارسی و تازی
برخوان و بدار یاد گارم^۵.

ولی شعر عربی از مشارایه تا حال معروف نیست و یا اینکه بنظر این بنده نرسیده. از تصنیفات ناصر خسرو آنچه تا حال بچاپ رسیده ازین قرار است:

یکی سفرنامه که اولاً در پاریس سال ۱۲۹۸ (۱۸۸۱ میلادی) بواسطه ماسوف

۱ - قدیمترین نسخه اشعار ناصر خسرو در کتابخانه ایندیا اوفیس و تاریخ استنساخ ۷۱۲ است ولی افسوس که این نسخه ناقص و بعضی ورقهای آن افتاده است.

۲ - این کتاب که استاد «اته» آن را با یک کتابی دیگر ناصر خسرو موسوم به «دلیل المتحرین» مفقود الاثر میشارد اخیراً بواسطه یک نفر از مستشرقین روس در ناحیه «شمکان» از بخارای کهنه با یک عدد دیگر از کتب اسماعیلیه بدست آمده و بکتابخانه موزه خانه شهر پترسبورگ داده شده است. کتاب مذکور دارای پنجاه و یک گفتار است که بعضی از آنها ذیلاً نکاشته میشود. «... اندر اثبات حجت خدای تعالی»، «... اندر پیدا کردن خداوند حق از جمله دعوی کنندگان»، «... اندر اثبات قرآن و تأویل آن»، «... اندر تأویل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم»، «... اندر تأویل بانکه نماز که جفتگان جفتگان است»، «... اندر اختلاف رکعات نماز که در میان امت است»، «... اندر تأویل عیدگوسپندگشان و نماز آن»، «... اندر زکوة زر و سیم و تأویل آن»، «... اندر واجب روزه داشتن و تأویل آن...»، «... اندر حد زدن و رجم و واجب آن بر زانی و تأویل آن»، «... اندر کشتن خطاودیت بر عاقل و عاقله و تأویل آن»، «... اندر آمدن دجال و فتنه آن و تأویل آن»، «... اندر بیان لاجول و لاقوة الا بالله العظیم».

۳ - خود مصنف در «زادالمسافرین» (چاپ کویانی ص ۳۳۹) بتقریبی صحبت از این کتاب میکند ولی خود کتاب گویا مفقود الاثر است.

۴ - یک نسخه از این کتاب که ظاهر آن منحصر بفرده میباشد در استانبول کتابخانه «ایاصوفیه»

۵ - علامت ۱۷۷۸ موجود است و در سال ۸۶۲ استنساخ شده.

علیه شفر^۱ مدیر سابق مدرسه السنه شرقیه و ثانیاً در طهران ۱۳۱۴^۲، و دیگری دیوان اشعار او که اولاً در تبریز سال ۱۲۸۰ و ثانیاً در طهران در همان سال ۱۳۱۴^۲ بانضمام سفر نامه او، و سومی دو مثنوی «روشنایی ناه» و «سعادتنامه» بواسطه استاد «اته» آلمانی^۳ سال ۱۲۹۶ (۱۸۷۹ میلادی) در «مجله انجمن مستشرقین آلمانی»^۴ در شهر «لایپزیک» و جز این چهار کتاب مابقی آثار مشارالیه متأسفانه هنوز چاپ نشده و هر یک در گوشه ایست خارج از دسترس عامه مگر «زادالمسافرین» او که بهمت مردانه و خستگی ناپذیر استاد فاضل برون انگلیسی و تصحیح آقای پروفیسور محمد بذل الرحمن هندی در چاپخانه کالیانی در تحت طبعست و تا آخر همین سال میلادی رونق افزای عالم مطبوعات فارسی میگردد.^۵

اما سفرنامه، آنکه چاپ طهران است گر چه با بودن چاپ سنگی تا یک اندازه هم بد چاپ نشده است ولی چون از روی نسخه چاپ پاریس بطبع رسیده است از حیث صحت و سقم بعینه با آن مطابق است، و آنکه چاپ پاریس است هر چند که بتوسط «شفر»، ناشر آن، از روی دو نسخه خطی موجوده در کتابخانه ملی پاریس نوشته شده است ولی یکی بواسطه مغلوط بودن اصل نسخ خطی و دیگر بواسطه عدم تعمق کافی و گاهی تصرفات علی العمیای که ناشی از عدم اطلاع کافی ناشر بزبان فارسی است خالی از اغلاط و اشتباهات و تصحیفات و تحریفات نیست، معذک نسخه این هر دو نیز بغایت کمیابست، تا اینکه چندی قبل یکی از فضلاء ایرانی که چندی پیش در پاریس اقامت داشت نسخه چاپ «شفر» را با یکی از دو نسخه کتابخانه ملی پاریس که اصح نسخه است (و احیاناً با هر دو نسخه) با دقت تمام مقابله کرده و هر چند بواسطه ضیق مجال فرصت تصحیح اغلاط اصل نسخ خطی بخصوص اسماء اعلام که مستلزم صرف اوقات و تتبعات عمیق در سایر کتب و مظان آن بود نداشت، ولی تصحیفات و تحریفات را که در متن چاپی بعمل آمده بود حتی المقدور از آن دور نموده و پس از

۱ - Schefer - ۲ - کذا و ظاهراً : ۱۳۱۲ . ۳ - Hermann Ette

۴ - Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft.

۵ - (البته این تحقیق و اظهار اطلاع مربوط بسال تحریر این مقدمه است و گرنه از آن

پس تاکنون بسیاری از آثار حکیم ناصر خسرو بچاپ رسیده است. م. د.)

تأسیس مطبعه کلاویانی فاضل مشارالیه نسخهٔ مقابله کردهٔ خود را بر حسب خواهش مؤسسين مطبعهٔ مذکورده بایشان تقدیم نمود و اینک بحمدالله کتاب مذکور که بمراتب از چاپ پاریس صحیحترست بحلیهٔ طبع آراسته شد، و بعلاوه اصل متن دو فهرست یکی فهرست اسماء الرجال و یکی فهرست اسماء الامکنه نیز بدان اضافه شد تا برای فضلا و علماء بحث و کاوش در آن آسان تر بعمل آید.

سفر نامه بطور ساده و بی آلاشی نوشته شده و از نقطهٔ نظر ادبی موقع خیلی ممتاز و بلندی را دارد و با وجود اینکه خود در عداد اولین کتابهایست که پس از استیلای عرب بایران در زبان فارسی نوشته شده و با وصف مغایرت لهجهٔ آن زمان یعنی درست نهمصد سال پیش، با لهجهٔ امروزی فارسی از حیث ترکیب الفاظ و تلفیق عبارات و نسج جمل، طرز نگارش آن بقدری دلچسب و شیرینست که ماها یعنی خوانندگان این دوره را از مطالعهٔ آن اصلا غرابتی احساس نمیشود و بازترین صفتی که سفر نامه و بالجمله سایر آثار ناصر خسرو را امتیاز مخصوص داده و آنها را از مصنفات دیگر نویسندهگان آن عهد جدا میکند اینست که مشارالیه الفاظ عربی را بقدری کم در نوشته‌های خود بکار برده است که حتی نویسندگان دورهٔ حاضر را نیز شاید کمتر میسر تواند شد.

ولی همانطوریکه مصحح فاضل در موقع خود بحواشی متعرض شده‌اند از دو جای سفر نامه چنین استنباط میشود که شاید این سفر نامه که در دست داریم اصلش مفصل تر بوده و بعدها کسی آنرا مختصر کرده است. یکی از این دو موقع (ص ۴) [چاپ برلین ص ۲ چاپ حاضر] عبارتست از دیباچهٔ بایسنقری شاهنامه که عیناً از سفر نامهٔ ناصر خسرو نقل کرده و میگوید: حکیم ناصر خسرو در سفر نامه آورده است که در تاریخ چهارصد و سی و هشت^۱ از هجری براه طوس رسیدم رباطی بزرگ نوساخته بودند. پرسیدم که این رباط که ساخته است؟ گفتند این رباط از وجه صلهٔ فردوسی است که سلطان محمود از برای او فرستاده و چون خبر او پرسیدم گفتند او وفات یافته و وارث او قبول نکرد

۱- این تاریخ با متن حاضر مطابقت ندارد یعنی نظر بمتن حاضر ناصر خسرو سال چهارصد و سی و هفت در آن حوالی بوده است نه چهارصد و سی و هشت

و عرضه داشت بسلطان کردند سلطان فرمود که همانجا عمارت کنید و این رباط خاصه از وجه اوست. و این تفصیل از متن حاضر سفرنامه طی شده است؛ و هوقع دوم عبارت نیست در متن صفحه ۱۰ [چاپ برلین ص ۸ چاپ حاضر] که میگوید: «هر چند صاحب کتاب شرحی هر چه تمامتر نوشته و گفته... الخ» ولی فعلا نسخه های معدودی که از سفرنامه موجود میباشد همه آنها مطابقت با متن حاضر دارند تا در بعدی شاید نسخه اصلی مفصلتری بدست آمده و حقیقت آشکار شود...

م . غنی زاده

برلین - شهر ربیع الثانی ۱۳۴۱

۱- اینجا بمناسبت مثنوی «روشنای نامه» و «سعادتنامه» که ضمیمه سفرنامه چاپ برلین طبع شده است نویسنده مقدمه شرحی راجع به ریک جداگانه حدود هشتاد سطر (متن و حاشیه) نوشته اند که چون در چاپ حاضر سفرنامه که روشنای نامه و سعادتنامه را ضمیمه ندارد بایسته نمینمود از نقل آن خود داری شد. م. د.

۲ = مقدمه چاپ ضمیمه دیوان^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدایی را سزد که آدمی را بقوه ناطقه بر دیگر موجودات برتری و مزیت بخشود (و بطریق استکمال و جاده وصال بهر وسیله اش رهبری و هدایت فرمود) و درود زاکیات پیمبران خدا و دلیلان راه‌هدی را زبید که بزبان معجز بیان و سخنان بلاغت توأمان جانهای مشتاق و روان عشاق را بسر منزل وصال و عیان کشانند. صلی الله علیه و علی ارواحهم.

و بعد - بر ارباب استقراء و دانش و اصحاب تتبع و بینش مخفی نخواهد بود که دیوان اشعار حکیم خبیر و علیم نحریر (ناصر خسرو) قدس سره در این جزء از زمان بعثت قلت ارباب فضل و ادب و هم کمیاب بودن نسخه صحیح و کثرت اغلاط مستسخین بکلی مهجور و متروک مانده، با آنکه همیشه مرجع نظر فصحا و شعرا و مطمح خاطر فضلا و حکما بوده و هم اکنون ملاحظت سخن و حلاوت بیان همگان از اقتباس از این محکم اساس است و در هر ممالک مطلوب خاطر ارباب اختصاص (ولیکن) مغلوب بودن نسخه موجب نفرت طبایع گردیده بعلاوه طرز بیاناتش که ملق است بلغات نادره غریبه و زبانهای مختلفه که باعث عدم انتفاع کلی و موجب انزجار خاطر هاست و تاکنون یافت نگردیده که تنی از اهل ادب و خبرت در صدد تصحیح و تنقیح این کتاب بر آمده باشد و همتی مصروف ساخته باشد و بمقتضای «مالایدرک کله لایترک کله» همانچه را که در دستست از تشر و نظم از شائبه اغلاط و حذف و استنطاق معری و بزبور صحت محلی ساخته باشد و بمقدار وسع خود لغات مشکله آن را از کتب مصححه و مظان متوقه آن ضبط و ناظرین را در فهم ظواهر عبارات آن اعانتی نموده باشد (تا اینکه) این بنده بی بضاعت را بخاطر خلید که این نسخه عزیز را بخط نالایق خود نگاشته و بقدر وسع تصحیح نموده و لغات آنرا چند آنکه تواند ضبط نماید و هر چه را جزء محسنات این عمل پندارد ضمیمه نماید اقلا اگر چنانچه باید و شاید بثنهائی از عهده نیاید کم از آن نخواهد بود که

۱- مشخصات چاپ سنگی. قطع وزیری متن و حاشیه که باد و صفحه مقدمه در ۲۸ صفحه ضمیمه دیوان

چاپ طهران سال ۱۳۱۲ و عنینجده نیز تجدید است.

هر گاه صاحب همتی از اهل فضل و هنر اراده تصحیح و ترجیح نسخه دیگر نماید بدین کتاب بهتر تواند بمقصود خود نایل گردد از دیگر کتب مخدوشه و نسخ مغلوطنه مغشوشه. (پس) بعد از آنکه ده سال در صدد فراهم آوردن اسباب این وضع و ترتیب نیاسوده بود تا اینکه بیاری خداوند فراهم گردید (شروع نمود) بتحریر و تصحیح و طبع آن (در غرة شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و سیصد و دوازده هجری) مستعینا بالله و برسوله و به حجه (ع) (و منضم ساخت) بدین در منظوم لثالی مشوره را که یافت نمی شد در بسیاری از خزائن (و آن) تاریخ حالات و سفرنامه انتقالات جناب ناصر خسروست که در مسافرت خود بسمت مغرب زمین نگاشته و الحق جغرافیائی است کامل و مشحون ب بسیاری از دقائق سلوک و فضایل. بخلاف آنچه بعضی از سفهاء در دارالسلطنه تبریز و مزج و نسج نموده و مزخرفاتی که در خور هیچ عاقل نیست درهم بافته بنا صخر و نسبت کرده و طبع نموده اند و تا کنون هیچ صاحب فطانت این نوع نسبتها را به همچو شخص حکیم و عالم فهیم روانداشته. (باری این کتاب که سفرنامه آن جناب است اصل آن از فرنگستان بدست آمده و بزبان فرانسوی از فارسی چنانچه گویند ترجمه گردیده و نهایت مرغوبیت و مطلوبیت در نزد فرنگان دارد و همین کتاب است که فرنگان بازای نیمه سیاحت مشرقی آن معادل بیست هزار تومان زر مسکوک بر خود نهاده اند که چنانچه یافت شود بپای آن دهند و تا کنون یافت نشده و بعید نیست که موجود باشد چه که حکیم ناصر خود گوید که اگر سفر مشرق شود شرح آن نگاشته آید، مگر آنکه مسافرت مشرق نکرده باشد والله العالم. و این بنده شرمنده این گوهر ارزنده را بدیوان اشعاری وی ملحق ساخته تا بر حسن و مرغوبیت آن بیفزاید. امید آنکه طالبان سیاحت این گلشن جاودان و راغبان سیاحت این بحر بی پایان از آن پس که از عوائد نمرات آن برخوردارند و از فواید رشحات آن سود برند زحمات این ناچیز را منظور دارند و از زلاتم معذور دانند چه که انسان مساوق نسیان است والله اعاصم من استعصمه، و چنانچه کسی بخواهد زحمات ناچیز را بشناسد اولاً رجوع بنسخ سابقه نموده آنگاه با این نسخه مقابل نماید خود انصاف دهد.

وانالقرء المسکین زین العابدین الشریف الصفوی .

۲ = مقدمه سفرنامه چاپ دوم ۱۳۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش و درود خداوندی را سزد که عرصه آب و گل را بلطایف صنع رونق جان و دل داد و صفحه تیره را بحروف نورانیه زینت خوبان چگک، تاطاير ارواح را در الواح معانی مقام نظر و مجال بال و پری باشد و سایر قلوب را در مراحل ظلمانی باشعشعه آیات جمال ربانی سیر دیگری افتد. سنرېهم آیاتنا فی الآفاق و تحیات بی نهایت بر روان پاک و جانهای چالاک آنان که سالک مسالك نهانی و سایر مسائر مبنای و معانی در طبقات خاك و درجات افلا کند: هم النبیون ثم التابعین لهم. صلی الله علیهم و علی ارواحهم ما ذر شایق.

وبعد - چنین گوید نگارنده این کلمات زین العابدین الشریف الصفوی، ابن فتحعلی ابن عبدالکریم الخوی تجاوز الله عنه که چون سیاحت نامه ناصر خسرو علوی قدس سره بسی نایاب و عزیز بود بلکه ثالث کیمیا و عنقا، این بنده شرمنده بموهبت و کرامت دوستی بدست آورده بضمیمه دیوان اشعار وی متصدی تحریر و طبع آن گردید. پس جماعتی از احباب خواستند که این نسخه عزیز نیز منفرداً طبع شود. اجابت مسئول ایشان را بتحریر و طبع این نسخه ظریف شریعت اشتغال یافت. امید که قدرش چون من مجهول نماند.
والله ولی التوفیق فی ۱۳۱۲

۱ - مشخصات حاب سنگی با قطع کوچک و دو صفحه مقدمه که نقل شد، در ۲۶۱ صفحه - در حواشی بندون برخی لغات و کلمات را معنی کرده است.

§ = چاپ هند

چاپ‌سنجی دیگری از سفرنامه درهند (بمبئی) بسال ۱۳۰۹ شده است و ظاهراً از روی چاپ پاریس بطبع رسیده. در پشت ورق آغاز کتاب نوشته شده است:

« هذا کتاب مستطاب سفرنامه حکیم ناصر خسرو الموسوم به ذادالمسافرین (کذا) بسعی و اهتمام اقل الاحباب میرزا محمد ملک‌الکتاب بزبور طبع در آمد سنه ۱۳۰۹ء. در پایان نسخه شرحی مختصر و مبتذل و بسیار بسیار نامربوط در شرح حال ناصر خسرو چاپ شده و ایبائی از حکیم دست و پاشکسته افزوده گردیده است که در زیر از نظر خوانندگان از جنم میگذرد:

ناصر خسرو علوی - وهو ناصر بن خسرو بن حارث بن عیسی بن حسن بن محمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا (ع). جامع جمیع علوم بوده و شیخ ابوالحسن خرقانی را ملاقات نموده خود در رساله که در بیان حالاتش نگاشته میگوید که در سن نه سالگی قرآن مجید و احادیث بسیار حفظ نمودم و پنجسال لغت و صرف و نحو و عروض و قافیه سنجیدم و بعد از آن مدت سه سال تتبع نجوم و هیأت و رمل و اقلیدس و مجسطی کردم، از هفده سالگی تا پانزده سال دیگر متوجه علوم فقه و تفسیر و اخبار و ناسخ و منسوخ بودم، قریب به فصد تفسیر مطالعه کردم و در سن سی و دو سالگی توریة و انجیل و زبور را بفضای این مذهب آموختم و شش سال بتهدیب باطن و سایر علوم باطنی پرداختم و در چهل و چهار سالگی صاحب تسخیرات و طاسمات و نیر نجات و علوم غریبه شدم. غرض حکیم مذبور (کذا) مدتها صدارت نیز کرد و بخواهش ملک ملاحظه تفسیری برقر آن مجید نوشت و بنا بر خست شرع و حفظ نفس بوفوق مشرب ایشان. تاویل آیات نمود و نسخه آن منتشر شد و علماء و وقفهای عهد حکیم را بکفر و زندقه و الحاد نسبت دادند؛ بعد از اینکه بهزار مشقت از چنگ ملک ملاحظه خلاص یافت بهر جا رسید دید که او را تکفیر می نمایند، خود گوید در نیشابور با برادر خود ابوسعید خواستم مرمت، وزه خود کنه بدکان موزه دوزی بر آمدم ناگاه در آخر بازار غوغائی برخاست (کذا) موزه دوزهم رفته چون باز آمدم بازه گوشت بر سر درفش خود کرده بود. از وی سؤال کردم، گهت یکی از شاگردان ناصر خسرو

باین شهر آمده بود و اشعار ناصر میخواند بجهت ثواب او را کشتند من نیز باین سبب قدری گوشت او را بر سر درفش کرده آوردم . حکیم گفت موزه بمن ده که در شهری که شعر ناصر خسرو بخوانند و نامش مذکور شود من نخواهم ماند در حال از خوف از نیشابور بر آمد . بهر صورت حکیم زحمت بسیار کشید بیست و پنج سال در غار بدخشان بر ریاضت و عزلت گذرانید گویند بمر تبه یی رسید که درسی شبانه روز یکمربه طعام میخورد، العهده علی الراوی. از حکما باشیخ در میس مواخات داشت و به ابونصر فارابی لوائی مباحثه افراشت صد و چهل سال عمر یافت و در سنه ۵۳۴ بعالم باقی شتافت بعضی از اشعارش اینست :

بچشم نهان بین نهان جهان را که چشم عیان بیند نهان را
سوی این جهان آن جهان نردبانست بسر بردن آید این نردبان را.

وله

روزی ز سر سکه عقابی بهواخواست (کذا) پر را ز پی طعمه به پرواز بیاراست
ناگه ز کمین گاه یکی سخت کمانی تیری ز قضا و قدر انداخت برو راست
در آهن و در چوب نگه کرد بصد فکر کز آهن و از چوب مرا مر که چرا خواست (کذا)
چون نیک نظر کرد پر خویش برودید گفتاز که نالیم که از ماست که بر ماست.

در ستایش عقل و نفس و حقیقت و نکوهش ابنای زمان و مقلد جهان گوید :

بالای هفت طاق مقرنس دو گوهرند کز کائنات هر چه در وهست برترند

سپس دوازده بیت دیگر ازین قصیده را نقل میکند و نیز قطعه ذیل را می آورد :

اگر ملازم خاک در کسی باشی چو آستانه ندیم خسیت باید بود
ز بهر نعمت دنیا که خاک بر سر او بدین امید که گفتم بسیت باید بود
هزار سال تنعم کنی بدان نرسد که یکز مان بمراد کسیت باید بود.

وله

جز راست مگوی گاه بیگانه تا حاجت نایدت بسوگند.

در بیان دتو دنیا و نعمت آن و فنای هستی عنصری گوید :

ناصر خسرو براهی میگذشت مست و لایعقل نه چون میخوارگان
دید قبرستان و مهرز رو برو بانگ بر زد گفت کای نظارگان
نعمت دنیا و نعمت خواره بین اینش نعمت اینش نعمت خوارگان.

وله

که مادامم همی باید کشیدن
 بگویم گسر تو بتوانی شنیدن
 ولی از تزیس نتوانم چنخیدن
 بدین خوبی نبایست آفریدن
 بدندان دست و لب باید گزیدن
 برای پـرده مردم دریدن .

همه رنج من از بلغاریانست
 گنه بلغاریان را نیز هم هست
 خدایا این بلا و فتنه از تست
 لب و دندان ترکان خطا را
 که از دست لب و دندان ایشان
 برون آری توترکان را ز بلغار



تكملة



چاپ مقدمه کتاب با تمام رسیده بود که استاد ارجمند آقای سعید نفیسی از راه لطف شرح ذیل را از دانشگاه علیگره هندوستان برای نگارنده ارسال فرمودند که با سپاسگزاری از بذل مرحمت ایشان عیناً بعنوان تکمله میآورد:

آقای عبدالحی حبیبی دانشمند افغانی که اکنون در کراچیست نسخه‌ی خطی از کتابی دارد بنام مجمع الفرائب تألیف سلطان محمد بن درویش محمد مفتی بلخی که بنام پیر محمد خان پادشاه بلخ در ۹۳۰ تألیف کرده است.^۱ درس ۱۴۳ این کتاب که از نام آن پیدا است شامل غرائب و عجایب روی زمین است دربارهٔ یمگان چنین نوشته است:

«ولایت یمگان شهر است محکم در جبال بدخشان، معدن نقره و کل لعل در آن نواحیست. صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو پادشاه بلخ بود و اهل بلخ باو آمیزش ساخته بیرون آمدند و او بگریخت و آن موضع را حصاری ساخته در آنجا عمارات غریبه بنا کرده و از آن جمله حمامی است که از عجایب خانه دنیاست و او را مربع ساخته منقوش کرده اند بصورت حیوانات و در حمام راهوادی^۲ نیست و بر حفظ آن جامه خانه نیست، چهار حلقه است هر حلقه را باز کنند دری باز شود بر مثال جامه خانه، لیکن ازین بیست چهار حلقه چهار حلقه است باید که ازین هفت حلقه حائقه دیگری باز کنند خود را در جامه خانه اول بینند این حلقه‌ها را بغیر از حمامی کسی نمیداند و دیگر درین حمام کس اجره نمی‌طلبد، سطلها و طاسها بسیار مهیا استاده است و هر کس در حمام در آمد، از حمام بیرون میآید او را طعامهای مرغوب بدهند و این حمام اوقاف بسیار دارد و این حمام بتصرف ناصر خسروست و از عجایب این حمام آنست که خانه‌های او بیک جام

۱- آة ی- حبیبی در خصوص این کتاب اخیراً معالفتی در شماره ۸ سال ۹ (شماره مسلسل ۱۰۰) مجله شما

نوشته‌اند. برای اطلاع بدانجا مراجعه شود.

۲- هوادی جمع هادی، راهنا.

روشن میشود و بر سطح آن کسی را نمیگذارند و کسی واقف از بنای آن نیست. و امکان از اقالیم چهارم است.

استاد نفیسی پس از نقل این شرح مرقوم داشته اند :

این شرح عیناً در آن نسخه که چندان نسخه مضبوطی نیست نوشته شده . کتاب صور الاقالیم که این مطلب را مؤلف از آن نقل میکند حتماً کتاب صور الاقالیم اصطخری بزبان تازی نیست زیرا که مؤلف آن مدتها پیش از ناصر خسرو بوده است گویا کتابی در جغرافیا بزبان فارسی باشد که بدست ما نرسیده است . در هر صورت این مطلب را بجز این کتاب در جای دیگر ندیده‌ام شاید پس از کنجکاوی در جای دیگر پیدا شود .



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چنین گوید ابو معین [حمید] الدین ناصر بن اُخسر و الفبادیانی المرزوی تجاوزاً الله عنه که من مردی دیرپشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و بکارهای دیوانی مشغول بودم، و مدتی در آن شغل مباشرت نموده^۱، در میان اقران شهرتی یافته بودم^۲. در ربیع الاخر سنهٔ سبع و ثلثین و اربعمائه که امیر خراسان ابو سلیمان جغری بیک^۳ داود بن میکال^۴ بن سلجوق بود، از مرو برفتم، بشغل دیوانی، و به پنج دبه مرو الزود فرود آمدم، که در آن روز قران رأس و مشتری بود، گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری تعالی و تقدس روا کنند، بگوشه یسی رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای تبارک و تعالی^۵ مرا توانگری حقیقی^۶ دهد. چون بنزدیک یاران و اصحاب آمدم یکی از ایشان شعری پارسی میخواند، مرا شعری در خاطر آمد که از وی درخواهم^۷ تا روایت کند، بر کاغذی نوشتم تا بوی دهم که این شعر بر خوان، هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه آغاز کرد، آن حال بفال نیک گرفتم و با خود گفتم خدای تبارک و تعالی حاجت مرا روا کرد. پس از آنجا بجزو جانان^۸ شدم و قریب یکماه بودم و شراب پیوسته خوردمی، پیغمبر^۹ میفرماید که «قولوا الحق ولو علی انفسکم»^{۱۰}. نسی در خواب دیدم که یکی مرا گفتی: «خندخواهی خوردن از این شراب که خرد»^{۱۱} از مردم زایل کند، اگر بهوس باشی بهتر من جواب گفتم که حکما جز این چیزی نتوانسند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب داد

۱- ب ابو معین ناصر ، ب ابو معین الدین ناصر من تصحیح قاسم . ۲- ب
 ۳- الله عنه ، ب تا ابنا علیه ۳- کدا و ظاهراً کرده بودم و ۴- ب و دم دارد
 ۵- ب حمربیک ۶- ب محامل ، ب ، ط مسکایل ۷- ب و ۸- الی ندارد ب
 تعالی و ببارک متن از ب است ۸- ب حقیقی ندارد ۹- ب درخواه
 ص حو شتم ۱۰- ط بعینه ندارد ۱۱- ص بجزو جانان ب رجز جانان . ۱۲- ب
 ۱۳- ب ب گف ۱۴- ص جود

که در^۱ بیخودی و بیهوشی راحت‌ی نباشد، حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را بیهوشی^۲ رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلید که خرد و هوش را بیفزاید^۳. گفتم که من این^۴ از کجا آم؟ گفت: جوینده یابنده باشد و پس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت. چون از خواب بیدار شدم آن حال تمام بریادم بود، بر من کار^۵ کرد، با خود^۶ گفتم که از خواب دوشین بیدار شدم، اکنون باید که^۷ از خواب چهل ساله نیز بیدار شوم^۸. اندیشیدم که تاهمه افعال و اعمال خود بدل نکنم فرج^۹ نیابم.

روز پنجشنبه ششم جمادی الاخره^{۱۰} سنه سبع و ثلثین و اربعمائة، نیمه دی ماه پاریسیان، سال بر چهارصد و چهارده^{۱۱} یزدجردی، سرون بشستم و بمسجد^{۱۲} جامع شدم و نماز کردم و یاری خواستم از باری^{۱۳} تبارک و تعالی، بگزاردن^{۱۴} آنچه بر من واجبست و دست بازداشتن از منتهیات و ناشایست، چنانکه^{۱۵} حق سبحانه و تعالی فرموده است. پس از آنجا به شبورغان^{۱۶} رفتم، شب بدیه^{۱۷} باریاب^{۱۸} بودم و از آنجا بر اسمنگان^{۱۹} و طالقان^{۲۰} بمروالزود شدم. پس به مرو رفتم و از آن شغل که بعهده من بود معاف خواستم و گفتم که مرا عزم سفر قبله است. پس حساییکه بود جواب گفتم و از دنیاوی^{۲۱} آنچه بود ترک کردم، مگر^{۲۲} اندک ضروری^{۲۳}، و بیست و سیوم^{۲۴} شعبان بعزم نیشابور^{۲۵}

۱- ط: ب: در. ۲- ب: بیهوشی. ۳- ط: ... بافزاید؛ نپ: هوش بیفزاید. ۴- ب: ط و نپ (بخط الحاقی سرخ) «را» اضافه دارند. ۵- ط: نپ: و بر من اثر. ۶- ط: نپ: و باخود (متن از نپ است). ۷- ط: اکنون باید؛ ب: باید که. ۸- ب: نپ: کردم. ۹- ب: فرج (در حاشیه احتمال داده: فرج). ۱۰- اصل: الاخر. (متن از حاشیه «ب» است). ۱۱- اصل: ده و آن غلطست رجوع بباورقی ۷ ص ۷۴ شود. ۱۲- نپ: و مسجد. ۱۳- نپ: خدای. ۱۴- ط: ب: بگزاردن (متن از نپ است). ۱۵- ط: منتهیات چنانچه. ۱۶- ط: اصل همه جا: سنکلان. ۱۷- ط: بشبودغان. ۱۸- نپ: بدیه. ۱۹- ط: بادیاب. ۲۰- اصل همه جا: سنکلان. ۲۱- ط: دنیاوی. ۲۲- ب: الا. ۲۳- ط: ضروریات. ۲۴- نپ: سوم. ۲۵- در دیباچه بایسنقری شاهنامه در ضمن حالات فردوسی عبارتی باسم و رسم از سفرنامه ناصرخسرو نقل میکنند که نه در این نسخه که در دستست، چنانکه دیده میشود، و نه در دو نسخه خطی کتابخانه پاریس اثری از آن فقره منقول در دیباچه شاهنامه نیست، و آن عبارت اینست: «و حکیم ناصرخسرو در سفرنامه آورده است که در تاریخ چهارصد و سی هشت از هجرت براه طوس رسیدم رباطی بزرگ نو ساخته بودند. پرسیدم که این رباط که ساخته است؛ گفتند این رباط ازوجه مصله فردوسی است که سلطان محمود از برای او فرساده و چون خیر او پرسیدم (ن: ب: پرسیده) گفتند او وفات یافته است و وارث او قبول نکرد، و عرض داشت سلطان کردند. سلطان فرمود که همانجا عمارت کنید و این رباط خاصه ازوجه اوست» و از این معلوم میشود که این نسخه از سفرنامه نه در دست دارم اختصاری از اصل سفرنامه ناصرخسرو با آنکه در این موضع مخصوص سقطی دارد با اینکه محررین دیباچه بایسنقری دروغ گفته اند و این احتمالاً احد سواد بعدست (حاشیه ب).

بیرون آمدم و از مرو بسرخس شدم که سی فرسنگ باشد و از آنجا به نیشابور چهل فرسنگست. روز شنبه یازدهم شوال در نیشابور شدم، چهارشنبه آخر این ماه کسوف بود و حاکم زمان^۱ طغرل بیگ محمد بود، برادر جغری بیگ، و بنای^۲ مدرسه‌ی فرموده بود بنزدیک بازار سراجان، و آنرا عمارت میگردند، و او خود^۳ بولایت‌گیری باصفهان رفته بود باز اول. و دویم^۴ ذی‌القعدة از نیشابور بیرون رفتم در صحبت خواجه موفق، که خواجه سلطان بود، براه کوان^۵ بقومس رسیدم^۶ و زیارت تربت^۷ شیخ بایزید بسطامی بکردم قدس الله روحه^۸.

روز آدینه هفتم ذی‌القعدة از آنجا بدامغان رفتم، غرة ذی‌الحجة سنة سبع^۹ و نلثین و اربعمائه^{۱۰} برای آبخوری^{۱۱} و چاشت خواران بسمنان آمدم و آنجا مدتی مقام کردم و طلب اهل علم کردم، مردی^{۱۲} نشان دادند که او را استاد علی نسایی می‌گفتند نزدیک وی شدم. مردی جوان بود، سخن بزبان فارسی همی‌گفت، بزبان اهل دیلم و موی گشوده و^{۱۳} جمعی نزد وی حاضر. گروهی اقلدس میخواندند و گروهی طب و گروهی حساب، در انثای سخن می‌گفت که من^{۱۴} بر استاد ابوعلی سینا رحمة الله علیه^{۱۵} چنین خواندم و از وی چنین شنیدم. همانا غرض وی آن بود تا من بدانم که او شاگرد ابوعلی سیناست. چون با ایشان در بحث شدم، او گفت: من چیزی از سیاق ندانم^{۱۶} و هوس دارم که چیزی از حساب^{۱۷} بخوانم. عجب داشتم و بیرون آمدم و^{۱۸} گفتم چون چیزی نداند^{۱۹} چه^{۲۰} بدیگری^{۲۱} آموزد؟ و از بلخ تا به ری^{۲۲} سیصد^{۲۳} و پنجاه فرسنگ حساب کردم. و گویند از ری تا ساره سی فرسنگست، و از ساره به همدان^{۲۴} سی فرسنگ، و از ری به سپاهان^{۲۵} پنجاه فرسنگ، و به آمل سی فرسنگ، و میان ری و آمل کوه دماوند است مانند گنبدی و^{۲۶} آنرا لواسان^{۲۷} گویند، و گویند بر سر آن چاهبست که نوشادر

۱- نی افزوده: سلطان. ۲- «ب» کلمه را ندارد. ۳- ط: باز اول و دوم؛ نی: بار اول دوم. ۴- نی: قده؛ ط: ذیقده (همه جا). ۵- کوان - جوبن (حاشیه ب). ۶- ب، ط: رسیدم. ۷- کلمه از «ب» نی است. ۸- سه کلمه اخیر در «ط» نیست. ۹- نی: ثمان. ۱۰- نی: اخری. ۱۱- نی: و مردی را. ۱۲- و او از «نی» است. ۱۳- کلمه از «ط» است. ۱۴- ب، نی: سپاهانه دانم. ۱۵- ط: حساب و سیاق. ۱۶- و او از «ط» است. ۱۷- ب: نیداند. ۱۸- ط: چگونه. ۱۹- نی: بکسی. ۲۰- «نی» تا ندارد. ۲۱- ط: سه صد. ۲۲- ب: بهمدان. ۲۳- ط: باصفهان. ۲۴- ب: که. ۲۵- نی: بیواسان (حاشیه لیواسان).

از آنجا حاصل میشود و گویند که کبریت نیز. و مردم پوست گاو ببرند و بر نوšادر کنند و از سر کوه بغلطانند، که بر اه^۲ بتوان فرود آوردن.

پنجم محرّم سنّه ثمان و ثلثین و اربعمائه، دهم^۶ مردادماه سنّه خمس عشر^۷ و اربعمائه^۸ از تاریخ فرس، بجانب قزوین روانه شدم و بدیبه قوه^۹ رسیدم، قحط بود^{۱۰} یکمن نان جو بود درهم^{۱۱} میدادند^{۱۲}. از آنجا برفتم، نهم محرّم بقزوین رسیدم، باغستان بسیار داشت بی دیوار و خار^{۱۳} و هیچ مانعی از دخول در باغات نبود^{۱۴} و قزوین را شهری نیکو دیدم، بارویی^{۱۵} حصین و کنگره بر آن نهاده و بازارهایی^{۱۶} خوب مگر^{۱۷} آنکه آب دروئی اندک بود و منحصر^{۱۸} بکاریزها در زیر زمین^{۱۹}. رئیس آن شهر مردی علوی بود. و از همه صنّاعها^{۲۰} که در آن شهر بود کفشگر بیشتر بود.

دوازدهم محرّم سنّه ثمان و ثلثین و اربعمائه از قزوین برفتم بر اه^{۲۱} بیل و قپان^{۲۲} که روستاق قزوین است و از آنجا بدهی که خرزویل^{۲۳} خوانند، من و برادرم و غلامکی هندو که با ما بود وارد شدیم^{۲۴}، زادی اندک داشتیم، برادرم به دیبه در رفت^{۲۵} تا چیزی از بقال بخرد، یکی گفت: چه^{۲۶} میخواهی؟ بقال منم. گفت^{۲۷} هر چه باشد ما را شاید که غریبیم و بر گذر^{۲۸} و چندانکه از ما کولات بر شمرد، گفت: ندارم^{۲۹}، بعد از آن هر کجا کسی ازین نوع سخن گفتی^{۳۰} گفتمی: بقال خرزویل^{۳۱} است. چون از آنجا^{۳۲} برفتم^{۳۳} نشیبی قسوی بود، چون سه فرسنگ برفتم^{۳۴} دیهی از مضافات^{۳۵} طارم بود

۱- «ب» «نپ» واو ندارد. ۲- ط: براز. ۳- ط: از راه. ۴- نپ: فرو. ۵- ط: وهم. ۶- نپ (بخط الحاقی سرخست). ۷- در صفحه ۲ سطر ۸ گفت که سال ۳۷ هجری مطابق بود باسال ۴۱۰ یزدجردی پس چگونه سال ۴۰ هجری مطابق میشود با ۱۵ یزدجردی در یکی از این دو موضع لابد تاریخ یزدجردی غلطست (حاشیه ب). و صحیح این تاریخ ۱۵ است. ۲۰ رجوع بسطر ۲۰ ص ۱۵ شود. ۸- نپ افزوده: جردی. ۹- نپ: قومه. ۱۰- با اضافه دارد: و آنجا. ۱۱- نپ: درم. ۱۲- ط: بود گرفته. ۱۳- مقصود از خار بلاشک برچین است (حاشیه ب). ۱۴- ب: و هیچ چیز که مانع شود در رفتن راه نبود. ۱۵- ط، ب: باروی ۱۶۰- ب: و بازارها، ط: بازارهای. ۱۷- ب، نپ: الا. ۱۸- کلمه در «ب» نیست. ۱۹- ب، نپ: در کاربزر بر زمین. ۲۰- ب: صناعات؛ نپ: صناعت. ۲۱- ب: قپان. ۲۲- نپ: مرزویل. ۲۳- دو کلمه اخیر از «ط» است. ۲۴- ط: رفت. ۲۵- ب: که چه. ۲۶- ب، نپ: گفتم. ۲۷- کلمه در «ط» نیست. ۲۸- بجای جمله اخیر در «ب» آمده است: گفت هیچ چیز ندارم. ۲۹- ط: چنین کس میدیدم. ۳۰- نپ: از اینجا. ۳۱- ب، ط: برفتم. ۳۲- ب: حساب.

برزالخیر^۱ میگفتند، گرمسیر بود^۲ و درختان بسیار ازانار وانجیر بود و بیشتر خودروی بود. و از آنجا برفتم، رودی آب بود که آنرا شاهرود میگفتند. برکنار رود دیهی بود که خندان میگفتند^۳ و باج می ستانند^۴ از جهت^۵ امیر امیران، و او ازملوک دیلمستان^۶ بود، و چون آن رود از این دیه بگذرد برودی دیگر پیوندد که آنرا سپید رود گویند^۷ و چون هر دو رود بهم پیوندد^۸ بدرهیی فرو رود که سوی مشرقست از کوه گیلان، و آن آب بگیلان میکذرد^۹ و بدریای آسکون^{۱۰} می رود و گویند که هزار و چهارصد رودخانه در دریای^{۱۱} آسکون^{۱۲} میریزد، و گویند یک هزار و دوست فرسنگ دوره^{۱۳} اوست، و در میان وی^{۱۴} جزایرست و مردم بسیار دارد و من اینرا^{۱۵} از مردم بسیار شنیدم. اکنون با سر حکایت و کار خود شوم. از خندان تا شمیران^{۱۶} سه فرسنگ بیابانکیست همه سنگلاخ و آن قصبه^{۱۷} ولایت طارم است و بکنار شهر قلعه یی بلند بنیادش بر سنگ خاره نهاده است، سه دیوار برگرد^{۱۸} او کشیده و کاریزی بمیان قلعه فرو برده^{۱۹} تاکنار رودخانه که از آنجا آب بر آورند و بقلعه برند و هزار مرد از مهتر زادگان ولایت در آن قلعه هستند^{۲۰} تا کسی پراهی و سرکشی نتواند کرد و گفتند آن امیر را قلعه های بسیار در ولایت دیلم باشد و عدل و ایمنی تمام باشد چنانکه در ولایت^{۲۱} او هیچکسی^{۲۲} نتواند که از کسی چیزی ستاند^{۲۳} و مردمان که در ولایت وی بمسجد آدینه روند، همگی^{۲۴} کفشها را بیرون مسجد بگذارند و هیچکس کفش آن کسانرا^{۲۵} نبرد، و این امیر نام خود را بر کاغذ^{۲۶} چنین نویسد که: «مرزبان الدیلم جیل جیلان^{۲۷} ابوصالح مولی امیر المؤمنین» و نامش جستان ابراهیم است. در شمیران^{۲۸} مردی نیک دیدم، از دریند بود، نامش ابو الفضل خلیفه بن علی الفیلسوف^{۲۹}

۱- ط: برزالخیر. ۲- کلمه از «ط» است. ۳- جمله اخیر در «ط» نیست. ۴- نپ: می ستانند. ۵- نپ: (متن): حساب (حاشیه): جهت. ۶- نپ: دیلمان؛ ب: ط: دیلمیان. متن تصحیح قیاسیست. ۷- ب: پیوندند. ۸- نپ: میکزرد. ۹- ط: آسکون. ۱۰- ط: بدریای. ۱۱- ب: نپ: دور. ۱۲- ب: دریای. ۱۳- ب: این حکایت. ۱۴- ب: در کرد. ۱۵- ط: ب: نپ: (در اصل): فرو بریده. متن ما اصلاح جدید «نپ» است. ۱۶- در نپ: بقط العاقی است. ۱۷- ط: ولایات. ۱۸- ط: ب: کسی. متن از «نپ» است. ۱۹- نپ: بستانند. ۲۰- نپ: ب: همه. ۲۱- ط: آنهارا. ۲۲- نپ: کاغذها. ۲۳- نپ: خیل خیلان؛ ط: ب: خیل جیلان. (متن از حاشیه «ب» است). ۲۴- در معجم البلدان: سمیران. ۲۵- ب: الفیلسوف.

« شاهرود به رود قزل اوزن پیوندد و ازین دو رود، سپید رود تشکیل شود. در عبارات مؤلف ظاهراً مسامحه بیست.

مردی اهل بود و با ما کرامتها کرد و کرمها نمود و با هم بحثها کردیم و دوستی افتاد میان ما. مرا گفت: چه عزم داری؟ گفتم: سفر قبله رایت کرده‌ام. گفت: حاجت من آنست که بهنگام^۱ مراجعت گذر^۲ بر اینجا کنی تا ترا باز بینم.

بیست و ششم محرم^۳ از شمیران برفتم^۴، چهاردهم سفر را بشهر سراب رسیدم، و شانزدهم صفر از شهر سراب برفتم و از سعید آباد بگذشتم^۵، بیستم صفر سنه ثمان و ثلاثین و اربعه مائه بشهر تبریز رسیدم، و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود، و آن شهر قصبه آذربایجان است، شهری آبادان، طول و عرضش بگام بیمودم هر یک هزار و چهارصد بود^۶ و پادشاه ولایت آذربایجان را در خطبه چنین ذکر میکردند^۷: «الامیر الاجل سیف الدولة و شرف الملة ابو منصور و هسودان^۸ بن محمد مولی امیر المؤمنین». مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد^۹ شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و اربعه مائه در ایام مسترقه بود^{۱۰}، پس از نماز خفتن، بعضی از شهر خراب شده بود^{۱۱}، و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود^{۱۲} و گفتند چهل هزار آدمی هلاک شده بودند^{۱۳}. و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیک میگفت، اما زبان فارسی نیکو نمیدانست، پیش من آمد، دیوان منجیک^{۱۴} و دیوان دقیقی بیارود و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید^{۱۵} با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند^{۱۶}.

چهاردهم ربیع الاول از تبریز روانه شدیم، براه مرند و بالمشکری از آن امیر و هسودان^{۱۷} تا خوی بشدیم و از آنجا بارسولی برفتم^{۱۸} تا برکری^{۱۹}، و از خوی تا برکری^{۲۰} سی فرسنگست، و در روز^{۲۱} دوازدهم جمادی الاولی^{۲۲} آنجا رسیدیم. و از آنجا به وان و وسطان رسیدیم، در بازار آنجا گوشت خوک همچنانکه^{۲۳} گوشت گوسفند

۱- ب: بوقت. ۲- نپ: گزر. ۳- پ: ... میرفتم. (در معجم البلدان: سمیران). ۴- ع: بجز «نپ»: گذشتم. ۵- باید غلط باشد چگونه طول و عرض شهری مثل تبریز فقط ۱۴۰۰ کام ممکن است باشد (حاشیه ب). ۶- ب: چنین ... در خطبه. ۷- ط: و هودان؛ نپ. و هسودان. ۸- ط: زلزله افتاده. ۹- ط: بوده. ۱۰- نپ: بود. ۱۱- ط: منجیک؛ ب: منجیک. ۱۲- ب: پرسید. ۱۳- ب: خواند. ۱۴- ط: چهاردهم شهر. ۱۵- ط: و هودان. ۱۶- ط: باز برسولی رفتم؛ ب: ... برفتم. ۱۷- ط: برکری. ۱۸- کلمه در «نپ» نیست. ۱۹- ط: ب: الاول. ۲۰- ط: چنانچه.

میفروختند و زنان و مردان ایشان بر دکانها نشسته شراب میخوردند بی تحاشی، و از آنجا بشهر اخلاط رسیدیم^۱. هیزدهم جمادی الاولی^۲ بود و این شهر سرحد مسلمانان و ارمنیانست و از برکری تا اینجا نوزده فرسنگست و آنجا امیری بود^۳، او را نصرالدوله^۴ گفتندی، عمرش زیادت از صد سال بود و^۵ پسران بسیار داشت، هریکی را ولایتی داده بود. و در^۶ شهر اخلاط بسه زبان سخن گویند: تازی و پارسی و ارمنی و ظن^۷ من آن بود که اخلاط بدین سبب نام آن شهر^۸ نهاده اند و معامله آنجا بیول باشد و رطل ایشان سیصد درم باشد.

بیستم جمادی الاولی از آنجا بر رفتیم^۹ بر باطنی رسیدیم^{۱۰} برف و سرمای عظیم بود و در^{۱۱} صحرائی در پیش شهر، مقداری راه چوبی بزمین فرو برده بودند تا مردم روز^{۱۲} برف و دمه برهنجار آن چوب بروند^{۱۳}. از آنجا^{۱۴} بشهر بطلیس رسیدیم^{۱۵}، به دره بی در نهاده بود، آنجا عسل خریدیم صدمن بیکدینار^{۱۶} بر آمده بود، بآن حساب که بما بفروختند^{۱۷} و گفتند در این شهر کس باشد که او را در یکسال سیصد چهار صد خیک عسل حاصل شود. و از آنجا بر رفتیم^{۱۸} قلعه بی^{۱۹} دیدیم که آنرا «قف انظر» می گفتند یعنی «بایست بنگر». از آنجا بگذشتیم^{۲۰} بجایی رسیدیم^{۲۱} که آنجا مسجدی بود می گفتند که او سقرنی قدس الله روحه ساخته است^{۲۲} و در آن حدود مردم را دیدم^{۲۳} که در کوه میگردیدند^{۲۴} و چوبی چون درخت سرو میبردند. پرسیدم^{۲۵} که از این چه میکنید؟^{۲۶} گفتند: این چوب را یکسر در آتش میگذاریم و^{۲۷} از دیگر سر آن قطران بیرون میآید، همه را^{۲۸} در چاه جمع می کنیم و از آنجا^{۲۹} در ظرف^{۳۰} می کنیم و باطراف میبریم. و این ولایتها^{۳۱} که بعد از اخلاط ذکر کرده شد و اینجا مختصر کردیم

۱- ب، نپ: رسیدیم. ۲- ط: هیجدهم؛ نپ: هزدهم. ۳- اصل: الاول. ۴- ط: بود که. ۵- نپ: ناصرالدوله. ۶- ب، ط: بود. ۷- ب: و در این. ۸- ط: که بدین... شهر اخلاط. ۹- اصل: الاول...؛ ب، ط:.... بر رفتیم. ۱۰- ب، ط: رسیدیم. ۱۱- نپ: و. ۱۲- ط: در روز. ۱۳- ب: میروند. ۱۴- ط: و از آنجا. ۱۵- ط: در آنجا... بیکدینار. ۱۶- نپ: فروختند. ۱۷- نپ: ط: بر رفتیم. ۱۸- نپ: قلعه. ۱۹- نپ: بگذشتیم؛ ب: بگذشتم. ۲۰- ط: رسیدیم. ۲۱- ط: ساخته. ۲۲- نپ: دیدیم. ۲۳- ط: میگردند. ۲۴- نپ: پرسیدیم. ۲۵- نپ: میکنند. ۲۶- ب: می کنیم و؛ نپ: «و او» ندارد. ۲۷- ب: همه. ۲۸- ب: و از آنجا. ۲۹- ط: ظرف. ۳۰- ط: ولایات.

از حساب میافارقین باشد. از آنجا بشهر ارزن^۱ شدیم، شهری آبادان^۲ و نیکو بود، با آب درواز و بساتین و اشجار و بازارهای نیک. و در آنجا در آذرماه پارسیمان دو بیست من انگور یک دینار میفر وختند، که آنرا رزارمانوش میگفتند^۳. از آنجا به میافارقین^۴ رسیدیم، از شهر اخلاط تا میافارقین^۵ بیست و هشت فرسنگ بود و از بلخ تا میافارقین^۶ از این راه که ما آمدیم پانصد و پنجاه و دو فرسنگ بود. و روز آدینه بیست و ششم جمادی الاولی سنه ثمان و نلثین و اربعمائة بود^۷ و در آن وقت برگ درختها هنوز سبز بود، و باره عظیم داشت^۸ از سنگ سفید بر شده، هر سنگی مقدار پانصد من، و بهر پنجاه گزی برجی عظیم ساخته، هم^۹ از این سنگ سفید که گفته شد، و سرباره^{۱۰} همه کنگره ها بر نهاده چنانکه گویی امروز استاد دست از وی کشیده^{۱۱} و این شهر را یک دراست از سوی مغرب و در گاهی^{۱۲} عظیم بر کشیده است، بطاقی سنگین، و در وی آهنین بی چوب بر آنجا ترکیب کرده، و مسجد آدینه یی دارد که اگر صفت آن کرده شود^{۱۳} بتطویل انجامد، هر چند صاحب کتاب شرحی هر چه تمامتر نوشته است^{۱۴} بالجمله متوضای^{۱۵} آنرا چهل حجره در پیش است^{۱۶} و دو جوی آب بزرگ میگرد در همه خانهها^{۱۷} یکی ظاهر، استعمال را و دیگری تحت الارض پنهان^{۱۸} که نفل میرد و چاهها^{۱۹} پاک میگرداند، و بیرون از این شهرستان در ربض^{۲۰} کاروانسراها و بازارهاست و گرمابه ها و مسجد جامعی دیگرست^{۲۱} که روز آدینه آنجا هم نماز کنند. و از سوی شمال سوری^{۲۲} دیگرست که آنرا محدثه گویند، هم شهر است با بازارها و مسجد جامع و حمامات، همه با ترتیبی خوش^{۲۳}، و سلطان ولایت را خطبه چنین کنند: «الامیر الاعظم عز الاسلام سعد الدین نصرالدوله^{۲۴} و شرف المآة ابو نصر احمد» مردی صدساله^{۲۵} و گفتند که هست. و^{۲۶} رطل آنجا چهار صد و هشتاد درم سنگ باشد.

۱- نپ: واز. ۲- کلمه در نپ. بخط جدید اضافه شده است. ۳- ط: آباد. ۴- جمله اخیر در «ط» نیست. ۵- نپ: مافارقین. ۶- نپ: کلمه را ندارد. ۷- نپ: این. ۸- ب: باره... بود؛ نپ: پاره... بود. ۹- نپ: وهم. ۱۰- نپ: پاره. ۱۱- ب: ازش باز داشته است؛ نپ: ازش باز داشته است. ۱۲- «ب» در حاشیه توضیحی درباره کلمه درگاه و طاق داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد. ۱۳- ب: میشود. ۱۴- عبارت اخیر در «ط» نیست. و «ب» در حاشیه همین مناسبت افزوده: از این عبارت معلوم میشود که کسی سفرنامه ناصرخسرو را مختصر کرده است و شاید اینکه در دست ماست فقط مختصر آنست. «ه» بجای عبارت مذکور دارد: و مختصر در این کتاب مینویسیم ۱۵- ب: و گفته که...؛ نپ:.... متوضائی. ۱۶- ب: که در آن مسجد ساخته اند چهل حجره در پیش است؛ نپ: مانند ضبط؛ ب: «جز کلمه پیش است که در اصل «داشت» بوده و بخط الحاقی «درس داشت» شده است.؛ ه: و متوضائی که در آن مسجد ساخته اند چهل حجره در آنست. ۱۷- ط: بزرگی در همه خانه ها میگردد؛ نپ: بزرگ میگردد و در همه خانه ها. ۱۸- ط: دیگری پنهان و در تحت الارض؛ ب: دیگر..... ۱۹- ط: نفلها را... چاهها را؛ نپ: تفل... (دنباله پاورقی در ص ۹)

- و این امیر شهری ساخته است بر چهار فرسنگی میافارقین^۱ و آن را «نصریه» نام کرده^۱. و از آمد تا میافارقین^۱ نه فرسنگست. ششم روز از دیماه^۲ قدیم بشهر آمد رسیدیم. بنیاد شهر بر سنگی يك لخت نهاده، و طول شهر بمساحت دو هزار گام باشد و عرض همچندین^۳ و گرد او سوری کشیده است از سنگ سیاه، که خشتها بریده است از صد منی تا یک هزار منی، و پیش روی^۴ این سنگها چنان بیکدیگر پیوسته است که هیچ گل و گچ در میان آن^۱ نیست. بالای دیوار بیست ارش ارتفاع دارد و پهنای دیوار ده ارش، بهر صد گز برجی ساخته که نیمه دایره آن هشتاد گز باشد و کنگره او هم از این سنگست^۷ و از اندرون شهر در^۸ بسیار جای نردبانهای سنگین بسته است که بر سر بارو توان شدن^۹ و بر سر هر برجی جنگ گاهی ساخته اند^{۱۰}. و چهار دروازه بر این شهرستانست همه آهن بی چوب، هر یکی روی بجهتی از جهات عالم: شرقی را باب الذجمله گویند^{۱۱}؛ غربی را باب الروم^{۱۲}؛ شمالی را باب الارمن^{۱۳}؛ جنوبی را باب التل^{۱۴}. و بیرون این سور سوری دیگرست هم از این سنگ، بالای آن ده گز. و همه سرهای دیوار کنگره و از اندرون کنگره ممر^{۱۵} ساخته چنانکه^{۱۶} با سلاح تمام، مرد بگذرد^{۱۷} و بایستد و جنگ کند باسانی. و این سور بیرون را نیز دروازه های^{۱۸} آهین بر نشانده اند مخالف دروازه های^{۱۹} اندرونی، چنانکه چون از دروازه های^{۲۰} سور اول در روند، مبلغی در فویل^{۲۱} ببايد رفت تا بدروازه های^{۲۲} سور دویم رسند و فراخی فویل^{۲۳} پانزده گز باشد. و اندر میان شهر چشمه بیست که از سنگ خاره^{۲۴} بیرون می آید، مقدار پنج آسیاگرد، آبی^{۲۵} بغایت خوش^{۲۶} و هیچکس نداند از کجا می آید. و در آن شهر اشجار و بساتینست که از^{۲۷} آن آب ساخته اند و امیر و حاکم آن^{۲۸} شهر بسر آن نصرالدوله^{۲۹} است که ذکر رفت.

۱- نپ: مافارقین. ۲- ب: کرده اند. ۳- نپ: دی. ۴- ط: هم چنین باشد.

۵- ب: بیشتر. ۶- ط: آنها. ۷- نپ: ب: ...سنگ: ط: از همین... ۸- در «نپ» درج بخط الحاقیست. ۹- ب: تواند شد؛ نپ: توان شد. ۱۰- ب، نپ: ساخته. ۱۱- «نپ» و اواضا ف دارد.

۱۲- ط: چنانچه. ۱۳- نپ: بگذرد. ۱۴- نپ، ط: دروازه های. ۱۵- نپ، ط: فویل.

۱۶- ط: بدروازه. ۱۷- ب: خارا. ۱۸- ط: گردانی. ۱۹- «نپ» و او ندارد.

۲۰- نپ (در اصل): و بر (باصلاح جدید): از (بر؟). ۲۱- نپ: این. ۲۲- نپ: نصیرالدوله.

(دنباله باورقی ص ۸) ۲۰- ط «دررض» ندارد. ۲۱- ط، ب: و مسجد جامع دیگرست.

۲۲- ط: سوادی. ۲۳- نپ: و همه...؛ ب: همه ترتیبی. ۲۴- نپ: کنند که. ۲۵- نپ: نصیرالدوله.

۲۶- ط: ووی مردی... است. ۲۷- نپ: گفتند...؛ ط: ...هشت رطل؛ نپ: کداو (باصلاح جدید) بیست رطل.

و من فراوان شهرها و قلعه ها دیدم، در اطراف عالم، در بلاد عرب و عجم و هند و ترک، مثل شهر آمد هیچ جا ندیدم که بر روی زمین^۱ چنان باشد و نه نیز از کس^۲ شنیدم که گفت چنان جای دیگر^۳ دیده ام. و مسجد جامع هم از این سنگ سیاهست چنانکه از آن راست تر و محکم تر نتواند^۴ بود. و در میان جامع دویست و اند ستون سنگین برداشته است، هر ستونی یک پاره سنگ، و برستونها طاقها زده است همه از سنگ، و بر سر طاقها باز ستونها زده است کوتاهتر از آن، و صفی دیگر طاق زده بر سر آن طاقهای^۵ بزرگ. و همه بامهای این مسجد بخر پشته پوشیده، همه نجارت و نقارت و منقوش و مدهون کرده^۶. و اندر ساحت^۷ مسجد سنگی بزرگ نهاده و حوضی^۸ سنگین و مدور، عظیم^۹ بزرگ، بر سر آن سنگ نهاده^{۱۰}، ارتفاعش قامت مردی و دور دایره آن ده^{۱۱} گز، نایزه ای^{۱۲} برنجین از میان حوض بر آمده که آبی صافی بقره از آن بیرون می آید، چنانکه مخرج و مدخل^{۱۳} آن آب پیدانست، و متوضایی عظیم بزرگ^{۱۴} و چنان نیکو ساخته که به از آن نشود^{۱۵}، الا که سنگ آمد که عمارت کرده اند همه سیاهست و از آن میافارقین^{۱۶} سپید. و نزدیک مسجد کلیسایست^{۱۷} عظیم بتکلف^{۱۸} هم از سنگ ساخته و زمین کلیسا^{۱۹} مرخّم کرده بنقشها، و^{۲۰} بر طارم آن که جای عبادت ترسایانست، دری آهنین مشبک^{۲۱} دیدم که هیچ جای مثل آن دری ندیده بودم. و از شهر آمد به حرّان^{۲۲} دو راهست یکی را هیچ آبادانی نیست و آن چهل فرسنگست، و بر راهی دیگر آبادانی و دیه های بسیارست، بیشتر اهل آن نصاری باشند^{۲۳} و آن شصت فرسنگ باشد. ما با کاروان براه آبادانی شدیم. صحرا بی بغابت هموار بود، الا آنکه چندان سنگ بود که ستور البته هیچ^{۲۴} گام بی سنگ نهادی.

۲۰
 ۱- نپ: شهر. ۲- نپ (بخط الحاقی افزوده): شهری. ۳- ب، ط: کسی.
 ۴- کلمه در «ط» نیست. ۵- ط: نتوان. ۶- نپ: طاقها. ۷- ط: و همه نجارت و حجارت آنرا منقوش و مدهون کرده اند. ۸- نپ: ساخت. ۹- نپ: حوض. ۱۰- «ط»: و عظیم.
 ۱۱- ب و او اضافه دارد. ۱۲- ب، ط: دو. ۱۳- ب: و نایزه ای؛ نپ: نایزه. ۱۴- ب: مدخل و مخرج. ۱۵- ط: متوضای عظیم؛ ب: متوضای... ۱۶- ب، نپ: نباشد. ۱۷- نپ: مافارقین.
 ۱۸- بجز نپ: کلیسای است. ۱۹- کلمه در «ط» نیست. ۲۰- ط: ویرا؛ نپ: کلیسارا؛ ب: کلیسیا. ۲۱- ب و نپ افزوده اند: درین کلیسیا (نپ: کلیسا). ۲۲- نپ: بشیک. ۲۳- ط، ب: تا حران. ۲۴- ب، ط: باشد. ۲۵- نپ: پنج. ۵.

روز آدینه بیست و پنجم جمادی الاخره^۱ سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه به حران رسیدیم، بیست و دوم دی ماه^۲، هوای آنجا در آنوقت چنان بود که هوای خراسان در نوروز. از آنجا برفتیم، شهری رسیدیم که قزل^۳ نام آن بود، جوانمردی ما را بخانه خود مهمان کرد، چون در خانه وی در آمدیم عربی بدوی در آمد، نزدیک^۴ من آمد^۵ شصت ساله بود^۶ و گفت: قرآن بمن آموز. «قل اعوذ برب الناس» او را تلقین می کردم و او با من میخواند. چون من گفتم^۷ «من الجنة والناس» گفت: «ارایت الناس؟» یعنی «آیا آدم دیده ای؟»^۸ و گفت نیز بگو^۹. من گفتم که سوره بیش از این نباشد.^{۱۰} پس گفت: آن سوره «نقالة الحطب» کدامست؟ و نمیدانست^{۱۱} که اندر سوره «تبت» «حمالة الحطب» گفته است نه «نقالة الحطب». و آن شب چندانکه باوی باز گفتم سوره «قل اعوذ برب الناس»^{۱۲} یاد نتوانست گرفتن، مردی عرب شصت ساله.

شنبه^{۱۳} دویم رجب سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه به سروج آمدیم^{۱۴}، دویم روز از فرات بگذشتیم و به منبع^{۱۵} رسیدیم، و آن نخستین شهر بیست از شهرهای شام. اول بهمن ماه قدیم بود و هوای آنجا عظیم خوش بود، هیچ عمارت از بیرون شهر نبود و از آنجا بشهر حلب رفتم، از میافارقین^{۱۶} تا حلب صد فرسنگ باشد. حلب را شهری^{۱۷} نیکو دیدم، باره بی عظیم دارد^{۱۸}، ارتفاعش بیست و پنج ارش قیاس کردم، و قلعه بی عظیم همه بر سنگ نهاده^{۱۹}، بقیاس چند^{۲۰} بلخ باشد، همه آبادان و بناها بر سر هم نهاده. و آن

۱- ب، ط؛ الاخر؛ نپ: ماه جمادی الاخر. ۲- ط، ب: دویم آذرماه قدیم؛ نپ (اصل): دوم

ماه بود. متن، طبق نپ (اصلاحی جدید) است و «ب» در حاشیه امتیاز این ضبط را گوید. در نسطر پانجم تصریحاً گوید که دوم روز بعد از ۲ رجب که ۴ رجب باشد مطابق با اول بهمن ماه بود، پس متعین است که متن اینجا بیست و دوم دی ماه باید باشد بطبق «نپ» لا غیر و غیر آن فلفط صریحست مثلاً دوم آذرماه که متن چایی است. ۳- نپ: قزل. ۴- نپ: بنزدیک. ۵- «نپ» کلمه را ندارد. ۶- ب:

بوده باشد و؛ نپ: بوده باشد و مرا. ۷- نپ: گفتم که. ۸- جمله یعنی آیا آدم دیده ای؛ از «ط» است. ۹- ب: نیز بگویم؛ نپ: گویم. ۱۰- ب: آن سوره بیش از این نیست؛ نپ: این سوره بیش از این نیست. ۱۱- ب: نمیدانست. ۱۲- «ب» کلمه اخیر و «نپ» دو کلمه اخیر را ندارد. ۱۳- نپ: شده؛ ب: دوشنبه، ۱۴- نپ: رسیدیم. ۱۵- نپ: ط؛ منبع. ۱۶- نپ:

میافارقین ۱۷- بجز نپ: شهر. ۱۸- کلمه در «نپ» نیست. ۱۹- «نپ» واو اضافه دارد.

شهر باجگاهست، میان بلاد شام و روم و دیار بکر و مصر و عراق، و از اینهمه بلاد تجار و بازرگانان آنجا روند. چهار دروازه دارد: باب الیهود، باب الله؛ باب الجنان؛ باب انطاکیه^۱. و سنگ بازار^۲ آنجا رطل ظاهری^۳ چهارصد و هشتاد درم باشد. و از آنجا چون سوی جنوب روند، بیست فرسنگ^۴، حماة باشد، و بعد از آن حمص، و تا دمشق پنجاه فرسنگ باشد از حلب. و از حلب تا انطاکیه^۵ دوازده فرسنگ باشد و بشهر طرابلس همین مقدار^۶ و گویند تا قسطنطنیه^۷ دویست فرسنگ باشد. یازدهم رجب از شهر حلب بیرون شدیم بسه فرسنگ دیهی بود چند^۸ قنسرین میگفتند. و دیگر روز چون شش فرسنگ شدیم بشهر سرمین^۹ رسیدیم، بارو نداشت. شش فرسنگ دیگر شدیم^{۱۰} معرة النعمان بود، بارهیی سنگین داشت، شهری^{۱۱} آبادان و بر در شهر اسطوانهیی سنگین دیدم، چیزی بر آن^{۱۲} نوشته بود بخطی دیگر از تازی^{۱۳}، از یکی پرسیدم که این چه چیز است؟ گفت طلسم کزدمیست، که هرگز عقرب در این شهر نباشد و نیاید و اگر از بیرون آورند و رها کنند بگریزد و در شهر نماند.^{۱۴} بالای آن ستون ده ارش قیاس کردم، و بازارهای^{۱۵} او بسیار معمور دیدم^{۱۶} و مسجد آدینه شهر بر بلندی نهاده است، در میان شهر، که از هر جانب که خواهند درشوند سیزده درجه بر بالا باید شد. و کشاورزی ایشان^{۱۷} همه گندمست^{۱۸} و بسیارست، و درخت انجیر و زیتون و پسته و بادام و انگور فراوانست و آب شهر از باران و چاه باشد. در آن شهر مردی بود که وی را^{۱۹} ابو العلاء معری^{۲۰} میگفتند، نایبنا بود و رئیس شهر او بود، نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگزاران^{۲۱} فراوان، و خود همه شهر او را چون بندگان بودند

۲۰ ۱- نپ: الانطاکیه. ۲- نپ (در اصل): یار را. بعد بخط جدید تمام کلمه زده شده است. ۳- نپ: کذا در اصل ولی باصلاح جدید: دهری. ۴- ط: تا حما، نپ: حما. ۵- نپ (در اصل): بانطاکیه (باصلاح جدید): تا انطاکیه. ۶- بجز نپ: قدر. ۷- حاشیه ب. ط: قسطنطنیه). ۸- نپ: خاصه؛ ط: چند. ۹- ب در حاشیه آرد: (اصلا: سرمیس). ۱۰- نپ: بشدم. ۱۱- نپ: شهر. ۱۲- بجز «ط»: در آن. ۱۳- کلمه بخط جدیدست در «نپ». ۱۴- ب: نیاید؛ نپ: نیاید (احتمال حاشیه ب: نیاید). ۱۵- ط: قیاس کردم ده ارش بازارهای. ۱۶- جمله «نباشد...» (دوسطریش تا اینجا) از اصل «نپ» ساقطست و در حاشیه با مرکب سرخ الحاق شده است. ۱۷- نپ: و کشاورز. ۱۸- نپ: کوهست. ۱۹- نپ: و در آن مردی... او را؛ ب: در آن مردی بود که. ۲۰- ط: مصری. ۲۱- ب: کارگران؛ نپ: ط: کارگزاران.

و خود طریق زهد پیش گرفته بود، گلیمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من^۴ نان جوین^۵ را به^۶ نه^۷ کرده کرده، شبانه روز بگردهی قناعت کند و جز آن هیچ نخورد، و من این معنی شنیدم که در سرای باز نهاده است و نواب و ملازمان او کارشهر میسازند مگر بکلیات که^۸ رجوعی باو کنند، و وی نعمت خویش از هیچکس دریغ ندارد و خود صائم الدهر قائم اللیل^۹ باشد و بهیچ شغل دنیا مشغول نشود. و این مرد در شعر و ادب بدرجه بیست^{۱۰} که افاضل شام و مغرب و عراق مقررند که در این عصر کسی پیاپی او نبوده است و نیست. و کتابی ساخته آنرا «الفصول والغایات»^{۱۱} نام نهاده، و سخنها آورده است مرموز و مثلها بالفاظ^{۱۲} فصیح و عجیب که مردم بر آن واقف نمیشوند مگر بر بعضی اندک، و نیز آنکسی که^{۱۳} بروی خواند، چنانکه او را تهمت کردند که تو این کتاب^{۱۴} بمعارضه قرآن کرده‌ای. و پیوسته زیادت از دو بیست کس از اطراف نزد وی ادب و شعر خوانند^{۱۵}، و شنیدم که او را زیادت از صد هزار بیت شعر باشد. کسی از وی پرسید که ایزد تبارک و تعالی اینهمه مال و نعمت تراداده است، چه سببست که مردم را میدهی و خویشتن نمیخوری. جواب داد که مرا بیش از این نیست که میخورم. و چون من آنجا رسیدم این مرد هنوز در حیات بود.

پانزدهم رجب سنه ثمان و ثلاثین و اربعمائه از آنجا بکویمات^{۱۶} شدیم، و از آنجا بشهر حماة^{۱۷} شدیم، شهری خوش، آبادان، بر لب آب عاصی، و این آب را از آن سبب عاصی گویند که بجانب روم میرود، یعنی چون^{۱۸} از بلاد اسلام بیلاذ کفر میرود عاصی است، و بر این آب دولا بهای بسیار ساخته اند. پس از آنجا راه دو می شود: یکی بجانب ساحل، و آن غربی شام است و یکی جنوبی، بدمشق میرود. ما براه ساحل رفتیم

- ۱- نی: او خود. ۲- نی: (در اصل): نیمین (باصلاح جدید): نیمه. ۳- نی: نپ افزوده: خود. ۴- بجز «ط»: تبه کرده که جو آن هیچ نخورد؛ و در حاشیه ب: کذا ایضا فی نی؛ (ط: نخوردی). ۵- نی «که» ندارد. ۶- قائم اللیل در «نی» بخط الحاقیست. ۷- کلمه در «ط» نیست. ۸- ب، نی بدرجه است (بر طبق رسم الخط قدیم، حاشیه ب). ۹- ط: عراق بفضل و علم وی مقررند. و دنبال عبارت رانیز ندارد. ۱۰- نی: فصول الغایات. ۱۱- نی: بالفاظی. ۱۲- ب، نی: و آنکسی نیز که. ۱۳- ب، نی: کتاب را. ۱۴- ب: اطراف آمده باشند و پیش او ادب و شعر خوانند. ۱۵- نی: بکومات. ۱۶- ب ط: حما؛ نی: حمی. (متن از حاشیه «ب» است). ۱۷- کلمه در «نی» بخط الحاقیست.

در کوه چشمه‌یی دیدم که گفتند هر سال چون^۱ نیمه شعبان بگذرد آب جاری شود از آنجا و^۲ سه روز روان باشد و بعد از سه روز یکقطره نیاید تا سال دیگر. مردم آنجا بزیارت^۳ روند و تقریب جویند بخداوند سبحانه و تعالی، و عمارات^۴ و حوضها ساخته‌اند آنجا. چون از آنجا بگذشتیم^۵ بصحرایی رسیدیم که همه نرگس بود شکفته چنانکه تمامت آن صحرا سپید مینمود از بسیاری نرگسها. از آنجا برفتم بشهری رسیدیم که آنرا عرقه^۶ میگفتند، چون از عرقه^۷ دو فرسنگ بگذشتیم^۸ بلب دریا رسیدیم و بر ساحل دریا، روی از سوی جنوب، چون پنج فرسنگ برفتم بشهر طرابلس رسیدیم، و از حلب تا طرابلس چهل فرسنگ بود، بدین راه که ما رفتیم. روز شنبه پنجم شعبان آنجا رسیدیم. حوالی شهر همه کشاورزی^۹ و بساتین و^{۱۰} اشجار بود و نیشکر بسیار بود، و درختان نارنج و ترنج و موز و لیمو و خرما. و در آنوقت شیرۀ نیشکر^{۱۱} میگرفتند. شهر طرابلس را^{۱۲} چنان ساخته‌اند که سه جانب او با آب دریاست که چون آب دریا موج زند مبلغی بر باروی شهر برود، و^{۱۳} يك جانب که با^{۱۴} خشک دارد کنده‌یی عظیم کرده‌اند و در آهنین محکم بر آن نهاده‌اند. جانب شرقی بارو^{۱۵} از سنگ تراشیده است و کنگره‌ها^{۱۶} و مقاتلات همچین^{۱۷}. و عراده‌ها بر سردیوار نهاده، خوف ایشان از طرف روم باشد که بکشتیها قصد آنجا کنند. و مساحت شهر هزار ارش است در هزار ارش، همه^{۱۸} چهار^{۱۹} پنج طبقه و شش نیز هم هست و کوچه‌ها و بازارها نیکو و پاکیزه که گویی هر یکی قصر است آراسته، و هر طعام و میوه و ما کول که در^{۲۰} عجم دیده بودم همه آنجا موجود بود، بل بصد درجه بیشتر. و در میان شهر مسجدی آدینه عظیم^{۲۱} پاکیزه و نیکو آراسته و حصین، و در مساحت مسجد قبه‌یی بزرگ ساخته و در زیر قبه حوضیست از رخام و در میانش فواره‌یی برنجین^{۲۲}

۱- نپ: کذا ایضاً (اصل متن): جو. ۲- ط: و از آنجا. ۳- ط: بزیارت آنجا.

۴- بجز نپ: عمارت. ۵- در «نپ» بخط الحاقی است. ۶- نپ: بگذشتیم. ۷- نپ: عرقه.

۸- نپ: کشاورزی. ۹- «نپ» و او ندارد. ۱۰- ط: ... شکر؛ نپ: ب: شیرۀ نیشکر در آنوقت.

۱۱- نپ: ب «را» ندارد. ۱۲- بجز «ط»: چنانکه یکجانب؛ نپ: (بخط الحاقی افزوده): آن.

۱۳- در «نپ» «با» بخط الحاقی زده شده است. ۱۴- نپ: و بازو.

۱۵- ب: نپ: کنگره‌های. ۱۶- «ط» و مقاتلات دارد. ۱۷- ب: تیمه؛ ط: بلندی. ۱۸- نپ: چهارو.

۱۹- نپ: درهمه. ۲۰- ط: عظیمو. ۲۱- نپ: بریختن.

برآمده، و در بازار^۱ مشرعی ساخته است که بینج نایزه^۲ آب بسیار بیرون می آید که مردم بر میگیرند و فاضل بر زمین میگذرد^۳ و بدریا در میرود. و گفتند که بیست هزار مرد در این شهرست، و سواد و روستاقهای^۴ بسیار دارد و آنجا کاغذ نیکو سازند مثل کاغذ سمرقندی، بل بهتر. و این شهر تعلق بسطان مصر داشت، و گفتند بسبب آنکه وقتی لشکری از کافر روم آمده بود و این مسلمانان با آن^۵ لشکر جنگ کردند و آن لشکر را قهر کردند سلطان مصر خراج از آن شهر برداشت و همیشه لشکری از آن سلطان آنجا نشسته باشد، و سالاری بر سر آن لشکر، تاشهر را از دشمن نگاهدارند. و باجگاه بیست آنجا که کشتیها^۶ که از اطراف^۷ روم و فرنگ و اندلس و مغرب بیاید عشر بسطان دهند و از ذاق لشکر از آن باشد. و سلطان را آنجا کشتیها باشد که به روم و صقلیه^۸ و مغرب روند و تجارت کنند. و مردم این شهر همه شیعه^۹ باشند و شیعه^{۱۰} بهر بلاد مساجد نیکو ساخته اند، در آنجا خانه ها^{۱۱} ساخته بر مثال رباطها، اما کسی در آنجا مقام نکند^{۱۲} و آن را مشهد خوانند و از بیرون شهر طرابلس هیچ خانه نیست مگر مشهدی^{۱۳} دوسه، چنانکه ذکر رفت.

پس از این شهر^{۱۴} بر فتم همچنان بر طرف دریا روی سوی جنوب، بیک فرسنگی حصاری دیدم که آنرا قلمون^{۱۵} می گفتند، چشمه یی آب در اندرون آن بود. از آنجا بر فتم بشهر طرابرزن^{۱۶} و از طرابلس تا آنجا پنج فرسنگ بود. و از آنجا بشهر جبیل^{۱۷} رسیدیم و آن شهر یست مثل چنانکه یک گوشه آن بدریاست، و گرد وی دیواری کشیده بسیار بلند و حصین و همه گرد شهر درختان خرما و دیگر درختهای گرمسیر است^{۱۸} کودکی را دیدم گلی سرخ و یکی سپید تازه در دست داشت، و آن روز پنجم اسفندارمذ ماه قدیم بود^{۱۹} سال بر چهار صد و پانزده از تاریخ عجم. و از آنجا بشهر

۱- ط: و در یاز آن؛ ب: نی «برآمده» ندارد. ۲- نی: که پنج...؛ ط: ... نایزه. ۳- کلمه

در «نی» بخط الحاقیست. ۴- نی: در. ۵- نی: میگذرد. ۶- ط: رستاقهای. ۷- بجز «ط»: گفتند بسبب. ۸- ب: بآن. ۹- ب: کشتیهای. ۱۰- نی: طرف. ۱۱- ط: سقلیه؛

ب: نی: سقلیه. ۱۲- نی: شیعت. ۱۳- بجز «نی»: خانها. ۱۴- بجز: نی: نمیکنند.

۱۵- نی: مشهدک؛ ب: مشهد. ۱۶- نی: این بر فتم. ۱۷- کذا ایضا فی نی (باصلاح جدید)؛ بوقلمون. ۱۸- ط: طرابرزن؛ ۱۹- نی: جبیل (باصلاح جا، بد)؛ جلیل.

۲۰- بجز «ط»: گرمسیری. ۲۱- ط، ب: اسفندارمذ ماه قدیم؛ ا. ب: اسفندارمذ قدیم بود.

بیروت رسیدیم. طاقی سنگین دیدم چنانکه راه بمیان آن طاق بیرون میرفت. بالای آن طاق را^۱ پنجاه گز تقدیر کردم، و از جوانب او^۲ تخته سنگهای سفید بر آورده، چنانکه هر سنگی از آن زیادت از هزار من بود، و این بنا را از خشت بمقدار بیست گز بر آورده اند و بر سر آن اسطوانهای رخام برپا کرده، هریکی هشت^۳ گز، و سطبری چنانکه بجهت در آغوش دو مرد گنجد، و بر سر این ستونها طاقها زده است بدو جانب، همه از سنگ مهندم^۴، چنانکه هیچ گچ و گل در آن^۵ میان نیست، و بعد از آن طاقی عظیم بر بالای آن طاقها بمیان راست ساخته اند، بالای پنجاه ارش، و هر تخته سنگی که^۶ در آن طاق بر نهاده است هریکی را^۷ هشت^۸ ارش قیاس کردم در طول و در عرض چهار ارش، که هر یک از آن تخمیناً^۹ هفت هزار من باشد. و این همه سنگها را کنده کاری و نقاشی خوب کرده، چنانکه در چوب بدان نیگویی کم کنند. و جز این طاق^{۱۰} بنایی^{۱۱} دیگر نمانده است بدان حوالی. پرسیدم^{۱۲} که این چه جایست؟ گفتند: که شنیده ایم که این در باغ فرعون بوده است و بس قدیمست و همه صحرای آن ناحیت^{۱۳} ستونهای رخامست و سر ستونها و ته^{۱۴} ستونها همه رخام منقوش^{۱۵} مدور و مربع و مسدس و منمن. و سنگ عظیم صلب که آهن بر آن کار نمیکرد^{۱۶} و بدان حوالی هیچ جای کوهی نه، که گمان افتد که از آنجا بریده اند، و سنگی دیگر همچو معجونی مینمود آنچنانکه^{۱۷} سنگهای دیگر، مسخر^{۱۸} آهن بود. و اندر نواحی شام بانصد هزار ستون یا سر ستون و ته^{۱۹} ستون بیش افتاده است که هیچ آفریده ندانند که آن چه بوده است یا از کجا آورده اند. پس از آن بشهر صیدا رسیدیم هم بر لب دریا. نیشکر^{۲۰} بسیار کشته بودند و باره بی سنگین محکم دارد، و سه دروازه و مسجد

۲۰ - ۱ - ط: بیروت. ۲ - بجز «ط»: طاق. ۳ - ط: آن. ۴ - ن: بار نخست. ۵ - ن: بیست. ۶ - ط: سنگ. ۷ - ب، ن: این. ۸ - ب، ن: سنگی را. ۹ - ن: از «را» تا اینجا الحاقیست. ۱۰ - (در اصل ن): هر یک را، بعد بخط الحاقی همه رازده است. ۱۱ - ن: هفت. ۱۲ - کلمه در «ط» نیست؛ ن: تخمین. ۱۳ - ب و ن: (در اصل): طاقی. ۱۴ - ط، ب: بنای. ۱۵ - ن: پرسیدم. ۱۶ - ن: آن و ناحیت. ۱۷ - ب: تن؛ ن: (در اصل مثل متن) (باصلاح جدید): بن. ۱۸ - ط: منقوش و. ۱۹ - بجز «ط»: نمیکند. ۲۰ - ن: چه آن سنگ همچون معجونی می نمودند چنانکه. ۲۱ - «ط»: مانند. ۲۲ - ب و ن: (در اصل): تن. ن: الحاقی: بن. ۲۳ - ن: و نیشکر.

آدینه خوب، بارو حی تمام، همه مسجد حصیرهای منقش انداخته، و بازاری نیکو آراسته، چنانکه چون آن بدیدم گمان بردم که شهر را بیاراسته اند قدوم سلطان را، یا^۱ بشارتی رسیده است. چون پرسیدم گفتند رسم این شهر همیشه چنین باشد. و باغستان و اشجار آن چنان بود که گویی پادشاهی باغی^۲ ساخته است بهوس، و کوشکی در آن برآورده. و بیشتر درختها پر بار^۳ بود.

چون^۴ از آنجا پنج فرسنگ بشدیم بشهر صور رسیدیم. شهری بود در کنار دریا، شیخی بوده^۵ و آنجا آن شهر را ساخته بود^۶ و چنان بود که باره^۷ شهرستان^۸ صد گز بیش بر زمین خشک نبود، باقی اندر آب دریا بود، و باره^۹ یی سنگین تراشیده و درزهای آن را بقر گرفته تا آب دریا^{۱۰} در نیاید. و مساحت شهر را^{۱۱} هزار در هزار قیاس کردم، همه^{۱۲} پنج شش طبقه بر سر یکدیگر، و قواره^{۱۳} بسیار ساخته، و بازارهای نیکو و نعمت فراوان، و این شهر صور معروفست بمال و توانگری^{۱۴} در میان شهرهای ساحل شام. و مردمانش بیشتر شیعه اند. و قاضی بود آنجا، مردی سنی مذهب، پسر ابو عقیل^{۱۵} می گفتند، مردی نیک منظر^{۱۶} و توانگر. و بر در شهر مشهدی راست^{۱۷} کرده اند و آنجا بسیار فرش و طرح و قنادیل و چراغانهای زرین و نقره گین^{۱۸} نهاده، و شهر بر بلندی واقعست^{۱۹} و آب شهر از کوه می آید. و بر در شهر طاقهای سنگین ساخته اند و آب بر پشت آن طاقها بشهر اندر آورده اند^{۲۰} و در آن کوه دره بیست^{۲۱} مقابل شهر که چون روی بمشرق بروند بهجده^{۲۲} فرسنگ، بشهر دمشق رسند. و چون ما از آنجا هفت فرسنگ برفتیم بشهرستان عکه رسیدیم و آنرا^{۲۳} هدینه عکا نویسند، شهر بر بلندی نهاده است^{۲۴}، زمینی کج و باقی هموار. و در همه^{۲۵} ساحل که^{۲۶} بلندی نباشد شهر نسازند از

۱- ط: یا قدوم... را. ۲- کلمه از «ط» است. ۳- ط، نپ: بر بار. ۴- نپ: و چون. ۵- ب: سنجی بوده بود؛ نپ: سنجی یا سعی بوده بود؛ ه: شیخی ساکن آنجا بود و آنجا. ۶- ط: و در آنجا آن شهر بنا کرده؛ نپ: و آنجا آن شهر ساخته بودند. ۷- ط: شهر. ۸- کلمه از «ط» است. ۹- «را» از «ط» است. ۱۰- ب: و تیمه؛ ط: و. ۱۱- نپ (در اصل): توانگران. ۱۲- نپ: بو عقیل؛ ه: ابومقیل. ۱۳- نپ: مشهدی است که اهل شیعت. ۱۴- ب، نپ: نقرگین. ۱۵- ب: است. ۱۶- ب: آورده. ۱۷- ط: دری است. ۱۸- نپ: یجده. ۱۹- ط: و آنجا را؛ ب: و آنجا. ۲۰- نپ: شهر بلندی...؛ ب: ... نهاده. ۲۱- کذا نپ (در اصل) (باصلاح جدید): هر. ۲۲- «که در نپ» الحاقیست.

بیم غلبه آب دریا و خوف امواج که بر کرانه میزند. و مسجد آدینه در میان شهرست و از همه شهر بلندترست، و اسطواناتها همه رخامست. و در دست راست قبله از بیرون قبر صالح پیغمبرست علیه السلام. و ساحت مسجد را بعضی فرش سنگ انداخته اند و بعضی دیگر را سبزی کشته اند.^۱ و گویند که آدم علیه السلام آنجا زراعت کرده بود.^۲ و شهر را مساحت کردم درازی^۳ دو هزار ارش بود و پهنا پانصد ارش، باره بغایت محکم. و جانب غربی و جنوبی آن بادریاست و بر جانب جنوب میناست^۴ و بیشتر شهرهای ساحل را میناست و آن چیز است که جهت محافظت کشتیها ساخته اند، مانند اسطبل که پشت بر شهرستان دارد و دیوارها بر لب آب دریا درآمده، و درگاهی پنجاه گز بگذاشته اند، بی دیوار، الا آنکه زنجیرها از این دیوار بدان دیوار کشیده اند که چون خواهند که کشتی در مینا^۵ آید زنجیرها^۶ سست کنند تا بزیر آب فرو رود^۷ و کشتی بر سر آن زنجیر از آب بگذرد و^۸ باز زنجیرها را بکشند تا بیگانه قصد آن^۹ کشتیها نتواند کرد. و بدروازه^{۱۰} شرقی بردست چپ چشمه بیست که بیست و شش بایه فرو باید شد^{۱۱} تا بآب رسید^{۱۲} و آن را عین البقر گویند، و می گویند که آن چشمه را آدم علیه السلام پیدا کرده است و گاو خود را^{۱۳} از آنجا آب داده، و از آن^{۱۴} سبب آن چشمه را عین البقر میگویند. و چون از این شهرستان عکه سوی مشرق روند کوهیست که اندر آن مشاهدانیست علیهم السلام^{۱۵}، و این موضع از راه برکنارست^{۱۶} کسیرا که برمله رود.^{۱۷} مراقصد افتاد که بروم^{۱۸} و آن مزارهای متبرک را ببینم و برکت آن^{۱۹} از حضرت ایزد^{۲۰} تبارک و تعالی بجویم. مردمان عکه گفتند که قومی مفسد در این راه باشند که غریب را^{۲۱} تعرض رسانند و اگر چیزی داشته باشد بستانند. من

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

۱- نی: و بر؛ ب: در. ۲- ب: پیغمبر علیه السلام...؛ نی: پیغمبر علیه السلام و ساحت. ۳- ب، نی: مسجد. ۴- ب، نی: کشته. ۵- «ط» کلمه را ندارد. ۶- نی (در اصل) دراز (با خط العاقی) (درازی. ۷- نی (در اصل) مشا (باصلاح جدید): مینا. ۸- نی: شا. ۹- نی: زنجیرها را. ۱۰- ب، نی: روند. ۱۱- «نی» واو ندارد. ۱۲- ب، نی: زنجیرها بکشند تا کسی بیگانه... این. ۱۳- نی: بدروازه. ۱۴- نی: شدن. ۱۵- ب، نی: رسند. ۱۶- نی: خویش را. ۱۷- ط: اذآن. ۱۸- ط: انبیاء است. ۱۹- ب، نی: کناره است. ۲۰- جمله اخیر در «ط» نیست؛ در «نی» (اصل) بر مکه... (بعد بخط جدید اصلاح کرده اند). ۲۱- که «بروم و از» نی است. ۲۲- ب، نی: بینم. و کلمه «آن» را نیز ندارند. ۲۳- کلمه در «نی» بخط العاقیست. ۲۴- ب، نی: گفتند آنجا... در راه... که هر کرا غریب بینند.

نقشه‌یی که داشتم در مسجد عکه نهادم^۱ و از شهر بیرون شدم، از دروازه^۲ شرقی، روز شنبه^۳ بیست و سوم شعبان سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه، اول روز زیارت قبر عك^۴ کردم، که بانی^۵ شهرستان اد بوده است، و او یکی از صالحان و بزرگان بوده، و چون با من دلیلی نبود که آنرا داند متحیر می‌بودم، ناگاه از فضل باری تبارک و تعالی^۶ مردی عجمی با من پیوست که او از آذربایجان بود و یک بار دیگر آن مزارات متبرکه^۷ که را دریافته بود^۸. دوم کثرت بدان عزیمت روی بدان جانب آورده بود^۹. بدان موهبت شکرانه^{۱۰} باری را تعالی و تبارک^{۱۱} دو رکعت نماز بگزاردم^{۱۲} و سجده^{۱۳} شکر کردم که مرا رفیق راه بداد تا بر عزمی که کرده بودم وفا بکردم. پس^{۱۴} بدهی رسیدم که آن را برده^{۱۵} میگفتند، آنجا قبر عیش و شمعون علیهما السلام^{۱۶} را زیارت کردم و از آنجا بمغارك^{۱۷} رسیدم که آن را دامون^{۱۸} میگفتند، آنجا نیز زیارت^{۱۹} کردم که گفتند قبر ذوالکفل است علیه السلام^{۲۰} و از آنجا بدیهی دیگر^{۲۱} رسیدم که آنرا اعلین^{۲۲} میگفتند، و میگفتند قبر هود علیه السلام آنجاست^{۲۳}، زیارت وی^{۲۴} دریافتم^{۲۵} و اندر حظیره^{۲۶} وی^{۲۷} درختی خرتوت^{۲۸} بود و قبر عزیر نبی^{۲۹} علیه السلام آنجا بود، زیارت آن کردم، و رو بسوی^{۳۰} جنوب برفتم، بدیهی دیگر رسیدم^{۳۱} که آنرا حظیره^{۳۲} میگفتند. و بر جانب مغربی این دیه دره^{۳۳} بود و در آن دره چشمه^{۳۴} آبی^{۳۵} بود پاکیزه که از سنگ بیرون می‌آمد و برابر^{۳۶} چشمه بر سر سنگ مسجدی کرده‌اند و در آن مسجد^{۳۷} دو خانه است از سنگ ساخته، و سقف سنگین در زده، و دری کوچک بر آنجا نهاده، چنانکه

۱- نپ : بنهادم . ۲- نپ : بدروازه . ۳- نپ : سیوم . ۴- نپ : عکه بانی .
 ۵- ط : باری تعالی...؛ ب، نپ :... همان روز مردی . ۶- ط : از اهل . ۷- ط : بوده . و جمله بعد
 را تا کلمه شکرانه ندارد . ۸- نپ : و دوم کرت هم... آورده . ۹- ب ، نپ : شکر . ۱۰- ط :
 باری تعالی را ؛ نپ :... تقدس و تعالی . ۱۱- بجز «نپ» : بگذازدم . ۱۲- ب ، نپ : مراتوفیق
 میداد... و فامیکردم . ۱۳- ب : پرده ؛ نپ : (دراصل) : بسرون (در روی کلبه بخط الحاقی) :
 برده . ۱۴- کلمه در «ط» نیست . ۱۵- نپ (دراصل) : بمسارک . (باصلاح جدید) : بمصرکی .
 ۱۶- نپ (دامون بخط الحاقی) (اصل) : وامع . ۱۷- نپ : زیارتی . ۱۸- نپ : اخرعیان (؟) .
 ۱۹- ب ، نپ : وقبر هود علیه السلام آنجا بود . ۲۰- ب ، نپ : آن . ۲۱- نپ : دریاقیم .
 ۲۲- ب ، نپ : در... او . ۲۳- فرتوت ؛ (حاشیه ب) . ۲۴- ب : النبی . ۲۵- ب ، نپ :
 روی سوی . ۲۶- نپ رسیدیم . ۲۷- نپ : خطیره . ۲۸- نپ : دره . ۲۹- ب ، نپ :
 آب . ۳۰- ط : بر در . ۳۱- نپ : مسجدی .

مرد^۱ بدشواری در تواند رفتن . و دو قبر نزدیک^۲ یکدیگر آنجا نهاده^۳ یکی از آن شعیب علیه السلام، و دیگری از آن دخترش که زن موسی علیه السلام بود^۴. مردم آن دیه^۵ آن مسجد و مزار را تعهد نیکو کنند، از بلك داشتن و چراغ نهادن و غیره. و از آنجا بدیهی شدم که آنرا داریل^۶ میگفتند و بر جانب قبله آن دیه کوهی بود و اندر میان کوه حظیره می و اندر آن حظیره چهار گور^۷ نهاده بود از آن فرزندان یعقوب علیه السلام که برادران یوسف علیه السلام بودند. و از آنجا برفتم، تلی دیدم^۸، زیر آن تل غاری بود که قبر مادر موسی علیه السلام در آن غار بود. زیارت آنجا دریافتم، و از آنجا برفتم دره بی^۹ پیدا آمد، باخر آن دره دریایی پدید آمد کوچک، و شهر طبریه بر کنار آن دریاست. طول آن دریا بقیاس شش فرسنگ و عرض آن سه فرسنگ باشد^{۱۰} و آب آن دریا خوش و با مزه^{۱۱}، و شهر بر غربی دریاست و همه آبهای گرمابه های شهر و فضله آبها بدان دریا میرود، و مردم آن شهر و ولایتی^{۱۲} که بر کنار آن دریاست همه آب از این دریا خوردند، و شنیدم که وقتی امیری بدین شهر آمده بود، فرموده بود^{۱۳} که راه آن^{۱۴} پلیدیها و آبهای پلید از آن دریا باز بندند، چون چنین کردند^{۱۵} آب دریا گنده^{۱۶} شد، چنانکه نمی شایست خوردن، ب'ز فرمود تا همه راه آبهای چرکین که بود^{۱۷} بکشوند، باز آب دریا خوش شد.

و این^{۱۸} شهر را دیواری حصینست، چنانکه از لب دریا گرفته اند و گرد شهر گردانیده، و از آن طرف که دریاست دیوار ندارد و بناهای^{۱۹} بسیار در میان آبست و زمین آن دریا^{۲۰} سنگست و^{۲۱} منظرها ساخته اند بر سر اسطوانهای رخام که اسطوانها در آبست. و در آن دریا ماهی بسیارست، و در میان شهر مسجد آدینه است و بر در مسجد چشمه بیست، و بر سر آن چشمه گرمابه بی^{۲۲} ساخته اند^{۲۳} و آبش^{۲۴} چنان گرمست که

۱- ط: سر. ۲- نب: بزديك. ۳- ط: در آنجا باشد. ۴- ط: یکی قبر شعیب...
 و دیگری از آن... که زوجه... بوده. ۵- نب: دیهه. ۶- ب: اریل: نب: اریل. ۷- ط:
 قبر. ۸- نب: برفتم... دیدیم. ۹- ط: در زیر. ۱۰- نب: برفتم دره. ۱۱- کلمه در
 رط» نیست. ۱۲- ب: خوش با مزه. ۱۳- ب، ط: ولایت. ۱۴- ب، نب: فرمود.
 ۱۵- نب: این. ۱۶- سه کلمه اخیر از «بل» است. ۱۷- ط: کندیده. ۱۸- ط: چرکی...
 نب: چرکن که در آنجا بود. ۱۹- ط: این. ۲۰- نب: بناها. ۲۱- ب، نب: زمین دریا...
 ۲۲- ر، نب: واو ندارد. ۲۳- نب: گرمابه ها. ۲۴- ط: ساخته. ۲۵- نب: ب، و آب.

تا بآب سرد نیامیزند بر خود نتوان ریخت، و گویند آن گرمابه^۱ سلیمان بن داود علیه السلام ساخته است، و من در آن گرمابه رسیدم^۲. و اندر این شهر طبریه مسجدیست که آنرا مسجد یا سمن گویند، با جانب غربی، مسجدی پاکیزه. در میان مسجد دکانی بزرگست و بروی آن محرابها ساخته^۳ و گرد بر گرد آن دکان^۴ درخت یاسمن نشانده، که مسجد را بآن بازخوانند. و رواقی بر جانب مشرقست که^۵ قبر یوشع بن نون در آن^۶ نجاست، و در زیر آن دکان قبر هفتاد پیغمبرست علیهم السلام که بنی اسرائیل ایشانرا کشته اند. و سوی جنوب شهر دریای لوط است و آن آبی^۷ تلخ دارد، یعنی دریای لوط^۸ که از جانب جنوب طبریه است و آب دریای طبریه بآنجا میرود، و شهرستان لوط بر کنار آن دریاست لیکن^۹ هیچ اثری نمانده است. از شخصی شنیدم^{۱۰} که گفت در^{۱۱} دریای تلخ که دریای لوطست چیزی میباشد مانند گاوی^{۱۲} از کف دریا فراهم آمده سیاه که صورت گاو دارد^{۱۳} و بسنگ میماند، اما سخت نیست و مردم آنرا برگیرند و پاره^{۱۴} کنند و بشهرها و ولایتها برند، هر پاره از آن که در زیر درختی کنند هرگز کرم در زیر آن درخت نیفتد و در آن موضع بیخ درخت را زیان نرساند و بستان را^{۱۵} از کرم و حشرات زیر زمین آسیبی نرسد^{۱۶} و العهدة علی الزّراوی. و گفت عطاران نیز بخرند و^{۱۷} میگویند کرمی که^{۱۸} در داروها افتد و آنرا نقره^{۱۹} گویند، دفع آن نیز کند^{۲۰}. و در شهر طبریه حصیر سازند که مصای نمازی از آن در همانجا^{۲۱} پینج دینار مغربی بخرند. و^{۲۲} در جانب غربی طبریه^{۲۳} کوهیست و بر آن کوه پاره سنگ خاره بیست^{۲۴} بخط عبری بر آنجا نوشته است^{۲۵} که بوقت این^{۲۶} کتابت ثریا بسر

۱- نپ؛ ط: گرمابه را. ۲- ط: بترسیدم. ۳- نپ: و بردوی. ۴- ط: ساخته اند.
 ۵- نپ: دکانی. ۶- ب: نپ: و رواقیست... مشرق. ۷- نپ: در، ندارد.
 ۸- ط، ب: آب. ۹- سه کلمه اخیر در «ط» نیست. ۱۰- ب، نپ: دریای لوطست
 اما. ۱۱- نپ: سنودم. ۱۲- نپ: در آن. ۱۳- ط: گاوی. ۱۴- «ط» جمله «که
 صورت گاو دارد» ندارد. ۱۵- نپ: بازه. ۱۶- نپ: ب، و بستان از. ۱۷- ب، نپ:
 نمی نباشد. ۱۸- نپ: که. ۱۹- ط: کرمی است. ۲۰- ط: بقره. ۲۱- ب، نپ:
 نپ: آن کند. ۲۲- ط: حصیری... مصای نمازی آنرا در همانجا؛ ب. از آنست همانجا.
 ۲۳- ب، نپ: و آنجا. ۲۴- کلمه از «ط» است. ۲۵- ب؛ نپ: خاره است. ۲۶- ب، نپ:
 نوشته اند. ۲۷- ب، ط: آن.

حمل بود. و گور ایی هریره آنجاست، بیرون شهر، در جانب قبله، اما کسی آنجا زیارت^۱ نتواند رفتن، که مردمان آنجا شیعه^۲ باشند، و چون کسی آنجا زیارت^۱ رود کودکان غوغا و غلبه بسر^۳ آن کس برند و زحمت دهند و سنگ اندازند، از این سبب من نتوانستم زیارت آن کردن. و چون از زیارت آن موضع بازگشتم^۴ بدیبهی رسیدیم که آنرا کفرکنه^۵ میگفتند و جانب جنوب این دیه پشته بیست^۶، و بر سر آن پشته صومعه ای ساخته اند نیکو^۷ و دری استوار بر آنجا نهاده، و گوریونس نیی^۸ علیه السلام در آنجاست و بر در صومعه چاهبست و آبی خوش دارد. چون آن زیارت دریافتیم از آنجا باز عکه آمدم^۹ و از آنجا^{۱۰} تا عکه چهار فرسنگ بود، و یک روز در عکه بودیم. بعد از آن از آنجا برفتم و بدیبهی رسیدیم که آن را حیف^{۱۱} میگفتند، و تارسیدن بدین دیه^{۱۲} در راه ریگ فراوان بود، از آنکه زرگران در عجم^{۱۳} بکار دارند، و ریگ مکی گویند، و این دیه حیف^{۱۴} برب دریاست و آنجا نخلستان و اشجار بسیار دارد^{۱۵}. آنجا کشتی سازان بودند و کشتی های بزرگ میساختند^{۱۶} و آن کشتیهای دریایی را آنجا^{۱۷} جودی میگفتند. از^{۱۸} آنجا بدیبهی دیگر رفتیم، یک فرسنگی که آنرا کنیسه^{۱۹} میگفتند، از آنجا راه از دریا بگردید و بکوه درشد^{۲۰}، سوی مشرق و صحراها و سنگستانها^{۲۱} بود که وادی تماسیح^{۲۲} میگفتند. چون فرسنگی دو برفتم دیگر بار راه باکنار دریا^{۲۳} افتاد و آنجا استخوان حیوانات بحری بسیار دیدیم که در میان خاک و گل معجون شده بود و همچو سنگ شده، از بس موج که بر آن کوفته بود.

و از آن جا بشهری رسیدیم که آنرا قیساریه^{۲۴} خوانند، و از عکه تا آنجا هفت فرسنگ بود^{۲۵}

۱- کلمه در «ط» نیست. ۲- نپ: که شیعت. ۳- ط: بر. ۴- و او از «ط» است. ۵- (حاشیه ب: مواضع): ط: ... بر گشتم. ۶- معجم البلدان: کفرکنه. ۷- نپ: پشته است. ۸- ط: قبر...؛ نپ: ب: ... آمدیم... ۹- نپ: وادی «نپ» یونس را ندارد. ۱۰- نپ: باعکه...؛ نپ: ... آمدیم... ۱۱- نپ: (دراصل): و از آنجا مشهد (اصلاح): و از آن مشهد. ۱۲- نپ: حیف. ۱۳- نپ: دیبه. ۱۴- نپ: دیبه حیف. ۱۵- ب: دارند؛ نپ: و در. ۱۶- نپ: چهار کلمه اخیر از «ط» است. ۱۷- ط: دریای آنجا را، ب: دریای آنجا. ۱۸- نپ: و از. ۱۹- نپ: کیس. ۲۰- ط: شده. ۲۱- نپ: (در متن): شکستگیها (در حاشیه مانند متن ما). ۲۲- نپ: تماسیح را. ۲۳- ط: ب: یکنار...؛ نپ: کلمه دریارا ندارد. ۲۴- ب: و آنرا...؛ ط: قیاریه؛ نپ: (متن): قیاریه (اصلاح): قسریه. ۲۵- ط: بود و.

شهری نیکو با آب روان و نخلستان و درختان نارنج و ترنج و باروی حصین و دری آهنین و چشمه های آب روان در شهر، و مسجد^۱ آدینه‌یی نیکو، چنانکه چون در ساحت مسجد نشسته باشند تماشا و تفرج^۲ دریا کنند. و خمی رخامین آنجا بود که همچو سفال چینی آنرا تنک کرده بودند چنانکه صد من آب در آن گنجد.

روز شنبه سلخ شعبان^۳ از آنجا برفتیم^۴ همه بر سر ریگ مکی میرفتیم مقدار یک فرسنگ، و دیگر باره درختان انجیر و زیتون بسیار دیدیم، همه راه از کوه و صحرا مشجر بود^۵. چون چند فرسنگ برفتیم بشهری رسیدیم که آنرا کفرسابا^۶ و کفر سلام میگفتند و از این شهر تارمله سه فرسنگ بود، و همه راه درختان بود چنانکه ذکر کرده شد.

- ۱۰ روز یکشنبه غره^۷ رمضان^۸ برملا رسیدیم، و از قیساریه^۹ تارمله هشت فرسنگ بود، و آن شهرستانی بزرگست و باروی حصین^{۱۰} از سنگ و گچ دارد بلند و قوی و دروازه‌های آهنین بر نهاده، و از شهر تالاب دریا سه فرسنگست و آب ایشان از باران باشد و اندر هر سرای حوضی^{۱۱} باشد که آب باران بگیرند و همیشه از آب^{۱۲} ذخیره باشد، و^{۱۳} در میان مسجد آدینه حوضهای بزرگست که چون پر آب باشد هر که خواهد برگردد و ببرد. و^{۱۴} مسجد آنجا را سیصد گام اندر دوست گام^{۱۵} مساحت کردم^{۱۵} بر پیش صفة آن^{۱۶} نوشته بودند که: «پانزدهم محرم سنه خمس و عشرين و اربعمائة اینجا زلزله‌یی بود قوی و بسیاری عمارات^{۱۷} خراب کرد، اما کس را^{۱۸} از مردم خللی نرسید». درین شهر رخام بسیارست و بیشتر سراها و خانهای مردم مرخمست بتکلف و نقش ترکیب کرده^{۱۹} و رخام را باره^{۲۰} یی میبرند که دندان ندارد

۱- نب: مسجدی. ۲- ط: شوال المعظم. ۳- ط: برفتیم. ۴- ط، ب: برفتیم. ۵- دو کلمه اخیر از «ط» است. ۶- ب: آن شهر را کفرسابا؛ نب: آن شهر را بیابا؛ ط: ... کفرسابا ۷- او از «ط» است. ۸- ط: شهر رمضان المبارک. ۹- ط: قیاریه؛ نب: ماریه. ۱۰- کلمه در «نب» نیست. ۱۱- ب، ط: حوضها. ۱۲- نب: آب باران. ۱۳- او از «ط» است. ۱۴- اصل همه جا: و نیز دور. (متن تصحیح حاشیه «ب» است). ۱۵- ب، نب: است. ۱۶- آن از «ط» است. ۱۷- ب، نب: بسیار...؛ ط: ... عمارات را. ۱۸- نب: کسی را. ۱۹- ط: مرخم است و منقش.

و ریگ مکی در آنجا می‌کشند و ارّه می‌کشند بر طول عمودها، نه بر عرض، چنانکه^۱ چوب، از سنگ الواح می‌سازند. و انواع و الوان رخامها آنجا دیدم از ملمّع و سبز و سرخ و سیاه و سفید و همه لونی و آنجا نوعی انجیر است که به از آن هیچ جا نباشد و از آنجا بهمه اطراف بلاد می‌برند. و این شهر رمله را بولایت شام و مغرب فلسطین نسبت می‌گویند.^۲

سیوم رمضان از رمله بر فتم بدیبه رسیدیم که خاتون می‌گفتند، و از آنجا بدیبه دیگر رفتیم که آن را قریة العنب می‌گفتند، در راه سداب^۳ فراوان دیدیم که خود روی بر کوه و صحرا رسته بود. در این دیه^۴ چشمه آب نیکوی^۵ خوش دیدیم که از سنگ بیرون می‌آمد و آنجا آخرها^۶ ساخته بودند و عمارت کرده. از آنجا بر فتم روی بر بالا^۷ تصور بود که بر کوهی می‌رویم که چون بدیگر^۸ جانب فرو رویم شهر باشد، چون مقداری بالا رفتیم صحرائی عظیم در پیش آمد، بعضی سنگلاخ و بعضی خاکناک، بر سر کوه شهر بیت المقدس نهاده است، و از طرف ابلس که ساحلست تا بیت المقدس پنجاه و شش فرسنگ^۹ و از بلخ تا بیت المقدس هشتصد و هفتاد^{۱۰} و شش فرسنگ است. پنجم^{۱۱} رمضان سنه ثمان و ثلثین و اربعه ماه در بیت المقدس شدیم، یکسال شمسی بود که از خانه بیرون آمده بودیم^{۱۲} و مادام در سفر بوده، که بهیچ جای مقامی و آسایشی^{۱۳} تمام نیافته بودیم. بیت المقدس را اهل شام و آنطرف^{۱۴} قدس گویند، و از اهل آن ولایات کسی که بجمع نتواند رفتن در همان موسم بقدم حاضر شود و بموقف بایستد^{۱۵} و قربانی عید کند^{۱۶} چنانکه عادتست. و سال باشد که زیادت از بیست هزار خلق در اوایل ماه ذی الحجه^{۱۷} آنجا حاضر شوند و فرزندان^{۱۸} آنجا برند و سنّت

۱ - نپ (متن) : چنانکه (اصلاح) ، مانده . ۲ - «نپ» او را زده است .

۳ - ب، نپ: فلسطین ومی گویند . ۴ - ط : سر آب . ۵ - ط : خود روی همی رفت .

۶ - نپ : و... دیبه . ۷ - ب : نیکو . ۸ - (متن) آخرها (اصلاح) آجرها . ۹ - ب، نپ : و از . ۱۰ - ب، نپ : بر بالا کرده . ۱۱ - ط ، ب : بر دیگر . ۱۲ - نپ: فرسنگ است .

۱۳ - ط: هشتاد . ۱۴ - ب ، نپ : خامس . ۱۵ - ب ، نپ : بودم . ۱۶ - ط: مقام و آسایش .

۱۷ - نپ ، ب : آنطرفها . ۱۸ - نپ : شوند... بایستند . ۱۹ - ب : و قربان...؛ نپ : و قربان عید کنند . ۲۰ - ط : ذی حجه . ۲۱ - «نپ» او ندارد . و افزوده : آن را (ط: فرزندان را . حاشیة ب) .

کنند، و از دیار روم و دیگر بقاع همه ترسایان و جهودان آنجا^۱ روند زیارت کلیسا^۲ و کنشت که آنجاست، و کلیسای^۳ بزرگ آنجا^۴ صفت کرده شود بجای خود. سوادورستاق^۵ بیت المقدس همه کوهستانست، همه کشاورزی^۶ و درخت زیتون و انجیر و غیره تمامت بی آبست و نعمتهای فراوان و ارزان باشد و کدخدایان باشند که هر یک بنجاه هزار من روغن زیتون در چاهها و حوضها پرکنند و از آنجا باطراف عالم برند^۷ و گویند بزمین شام قحط نبوده است، و از ثقات شنیدم که یکی از بزرگان پیغمبر^۸ را بخواب دید و گفت: یا رسول الله^۹ ما را در معیشت یاری کن. پیغمبر^{۱۰} در جواب فرمود: «نان و زیت شام بر من» - اکنون صفت^{۱۱} شهر بیت المقدس کنم:

- شهریست بر سر کوهی نهاده و آب ندارد^{۱۲} مگر از باران، و برستاقها چشمه‌های آبست^{۱۳}، اما بشهر نیست و گرد شهر باروی حصینست از سنگ و گچ و دروازه‌ها آهنین، و نزدیک شهر هیچ درخت نیست^{۱۴}، چه شهر بر سر سنگ نهاده است، و شهری بزرگست که آنوقت که دیدیم بیست هزار مرد در وی بودند^{۱۵} و بازارهای نیکو و بناهای عالی و همه زمین شهر بتخته^{۱۶} سنگها^{۱۷} فرش انداخته، و هر کجا کوه بوده است و بلندی، بریده‌اند و هموار^{۱۸} کرده، چنانکه چون باران بارد همه زمین پاکیزه شسته شود. و در آن شهر صنایع بسیارند، و^{۱۹} هر گروهی را رسته‌ی^{۲۰} جدا باشد و جامع آن مشرقیست^{۲۱} و باروی مشرقی شهر باروی جامعست، چون از جامع بگذری صحرا یی بزرگست عظیم^{۲۲} هموار و آنرا ساهره^{۲۳} گویند و گویند که دشت قیامت

۱ - ب، نپ: بسیار آنجا. ۲ - نپ، ط: کلیسیا. ۳ - نپ: آن جا را.

۴ - نپ: ... و روستاق؛ ط: سوادورستاق. ۵ - نپ: کشاورز. ۶ - ب، نپ: شنیدم که پیغمبر علیه السلام و الصلوة را بخواب دید یکی از بزرگان که گفتی یا پیغمبر خدا (نپ: خدای). ۷ - ب، نپ: علیه السلام. ۸ - ب، نپ: گفتی. ۹ - ط: توصیف. ۱۰ - نپ: کنیم.

۱۱ - ب، نپ: نیست. ۱۲ - چشمهای آب هست. ۱۳ - از «و گرد شهر» تا اینجا از «ط» است. ۱۴ - نپ (متن): بود (اصلاح): بودند. ۱۵ - نپ (متن): بتخته (اصلاح): بتخته. ۱۶ - ب: سنگهای. ۱۷ - ب، نپ: همواره. ۱۸ - او از «ط» است. ۱۹ - ط: دسته. ۲۰ - ب: و جامع مشرقی است؛ رط: جمله را ندارد. ۲۱ - ط: بزرگ و عظیم است. ۲۲ - نپ: سامره.

آن خواهد بود و حشر مردم آنجا^۱ خواهند کرد^۲ بدین سبب خلق بسیار از اطراف عالم بدانجا آمده‌اند و مقام ساخته‌اند، تا در آن شهر^۳ وفات یابند، و چون وعده^۴ حق سبحانه و تعالی در رسد بمیعادگاه حاضر باشند - خدا یا در آن روز پناه بندگان تو باش و عفو تو، آمین یا رب العالمین - بر کناره آن دشت مقبره بیست بزرگ و بسیار مواضع بزرگوار^۵ که مردم آنجا نماز کنند و دست بحاجات بردارند، و ایزد سبحانه و تعالی حاجات ایشان^۶ روا گرداند، «اللهم تقبل حاجاتنا و اغفر ذنوبنا و سیئاتنا و ارحمنا برحمتك یا ارحم الراحمین». میان جامع و این دشت ساهره^۷ وادیست عظیم ژرف و در آن وادی که همچون خندقیست^۸ بناهای بزرگست بر نسق پیشینیان، و گنبدی سنگین دیدم تراشیده و بر سر خانه‌یی نهاده، که از آن عجیتر نباشد، تا خود آنرا چگونه از جای برداشته‌اند^۹ و در افواه بود که آن خانه فرعون است و آن وادی جهنم. پرسیدم که این لقب که بر این موضع نهاده است؛ گفتند بروزگار خلافت، عمر خطاب رضی الله عنه^{۱۰} بر آن دشت ساهره^{۱۱} لشکرگاه بزد و^{۱۲} چون بدان وادی نگرید گفت این وادی جهنمست و مردم عوام چنین گویند که^{۱۳} هر کس بسر آن وادی شود آواز دوزخیان شنود که^{۱۴} از آنجا برمی آید. من آنجا شدم، اما چیزی نشنیدم و چون از شهر بسوی جنوب نیم فرسنگی بروند و بنشیمی فرو روند چشمه آب از سنگ بیرون می‌آید، آنرا عین سلوان گویند، عمارات بسیار بر سر آن چشمه کرده‌اند و آب آن بدیبه‌ی می‌رود و آنجا عمارات بسیار کرده‌اند^{۱۵} و بستانها ساخته، و گویند هر که بدان آب سر و تن بشوید رنجها و بیماریهای مزمن از او زایل شود، و بر آن چشمه وقف‌ها بسیار کرده‌اند و بیت المقدس را^{۱۶} بیمارستانی نیکست و وقف^{۱۷} بسیار دارد و خلق بسیار را دارو و شربت دهند، و طیبیان باشند^{۱۸} که از وقف^{۱۹} مرسوم ستانند،

۱- ط: و مردم آنجا حشر. ۲- نپ «واو» اضافه دارد. ۳- نپ ساخته: در... تا آنجا؛ ب: ساخته... ۴- نپ: «یا» ندارد. ۵- ط: مقبره بزرگست؛ نپ مقبره است... ۶- ط: بزرگوار است. ۷- ط: ایشان را. ۸- نپ ساهره. ۹- ب: ط: خندقیست. ۱۰- ب: نپ: برداشته باشند. ۱۱- چهار کلمه اخیر در «ط» نیست. ۱۲- نپ «واو» ندارد. ۱۳- ب: گویند هر کس که. ۱۴- ط: که صدا. ۱۵- جمله و آب آن... تا اینجا از «ط» نیست. ۱۶- نپ: و در بیت المقدس («در» بخط جدید). ۱۷- ط: و موقوفه. ۱۸- نپ: باشد. ۱۹- ط: که از موقوفه.

و آن^۱ بیمارستان و مسجد آدینه بر کنار شهرست از جانب مشرق و يك ديوار مسجد بر کنار وادی^۲ جهنمست. و چون از سوی بیرون مسجد آن دیوار را که با وادیست بنگردند صد ارش باشد، بسنگهای عظیم بر آورده، چنانکه گل و گچ در میان نیست و از آن درون مسجد همه سر دیوارها راستست^۳ و از برای سنگ صخره که آنجا بوده است مسجد را^۴ هم آنجا بنا نهاده اند و این سنگ صخره همانست^۵ که خدای عز و جل موسی علیه السلام را فرمود^۶ تا آن را قبله سازد و چون این حکم بیامد و موسی آنرا قبله کرد بسی^۷ نزیست و هم^۸ در آن زودی وفات کرد، تا بروزگار سلیمان علیه السلام که چون قبله صخره بود، مسجد^۹ در گرد صخره بساختند، چنانکه صخره در میان مسجد بود و محراب خلق، و تا عهد پیغمبر ما محمد مصطفی^{۱۰} صلی الله علیه و آله^{۱۱} هم آنرا قبله^{۱۲} میداشتند^{۱۳} و نماز را روی بدانجا میگرداندند^{۱۴} تا آنگاه که ایزد تبارک و تعالی فرمود که قبله خانه کعبه باشد و صفت آن بجای خود بیاید. میخواستم مساحت این مسجد بکنم، گفتم اول هیأت و وضع آن نیکو بدانم و ببینم^{۱۵} بعد از آن مساحت کنم، مدتها در آن مسجد میگذشتم و نظاره میکردم، پس در جانب شمالی که نزدیک قبه یعقوب علیه السلام است بر طاقی نوشته دیدم در سنگ که طول این مسجد هفتصد و چهار ارشست، و عرض چهار^{۱۶} صد و پنجاه و پنج ارش، بگز ملک - و گز ملک آنست^{۱۷} که بخراسان آنرا گز شایگان گویند، و آن يك ارش و نیم باشد، چیز کمی کمتر - زمین مسجد فرش سنگست و درزهایش بارزیز^{۱۸} گرفته، و مسجد^{۱۹} شرقی شهر و بازار است که چون از بازار بمسجد روند روی بمشرق باشد، درگاهی عظیم نیکو^{۲۰} مقدار سی گز ارتفاع در بیست گز عرض، اندام داده بر آورده اند، و دو جناح باز بریده،

- ۲۰ - ۱ ط: در آن. ۲ - جمله از «شهر است» تا اینجا از «ط» است. ۳ - در «نپ»
 «از» بغط الحاقیست. ۴ - نپ: در (بغط الحاقی) همه سر (ط: سرتاسر) دیوارها
 راستیست. ۵ - ب، نپ: مسجد. ۶ - ب، نپ: آنست. ۷ - نپ: موسی را فرمود
 علیه السلام. ۸ - ط: و بسی. ۹ - ط: که. ۱۰ - ط: مسجد را. ۱۱ - نپ: محمد
 المصطفی؛ «ط» هر دو کلمه را ندارد. ۱۲ - ب، نپ: علیه الصلوة والسلام. ۱۳ - ب، نپ:
 هم قبله آن. ۱۴ - ط، ب: میدانستند. ۱۵ - نپ: بدانجا میکردند؛ ب: ... میکردند.
 ۱۶ - ب: بینم. ۱۷ - کلمه از «ط» است. ۱۸ - ب، نپ: و درزها بارزیز.
 ۱۹ - ط: و مسجد بطرف. ۲۰ - ط: نیکو دارد.

درگاه و^۱ روی جناح و ایوان درگاه^۱ منقش کرده، همه بمیناهای^۲ ملون که در گچ در نشانده‌اند بر نقشی^۳ که خواسته‌اند، چنانکه چشم از دیدن آن خیره ماند، و کتابتی^۴ همچنین بنقش مینا بر آن درگاه ساخته و لقب سلطان مصر بر آنجا نوشته که چون آفتاب بر آنجا افتد شعاع آن چنان باشد که عقل در آن متحیر شود. و گنبدی بس بزرگ بر سر این درگاه ساخته‌اند^۵ از سنگ مهندم^۶، و دودر بتکلف ساخته، روی درها بیرنج دمشقی، که گویی زر^۷ طلاست، در گرفته^۸ و نقشهای بسیار در آن کرده هر يك^۹ پانزده گز بالا و هشت گز پهنای این در را باب داود علیه السلام گویند. چون^{۱۰} از این در^{۱۱} در روند بر دست راست دو رواقست بزرگ، هر يك بیست و نه ستون رخام دارد، با سر ستونها و ته ستونهای^{۱۲} مرخم ملون درزها بارزیز^{۱۳} گرفته^{۱۴} و^{۱۵} بر سر ستونها طاقها از سنگ زده، بی گل و گچ بر سر هم نهاده، چنانکه هر طاقی چهار پنج سنگ بیش نباشد، و این رواقها کشیده است تا نزدیک مقصوره، و چون از در در روند بر دست چپ که آن شمالست رواقی^{۱۶} دراز کشیده است شصت^{۱۷} و چهار طاق، همه بر سر^{۱۸} ستونهای رخام. و دری دیگرست هم بر این دیوار که آن را باب السقر^{۱۹} گویند و درازی مسجد از شمال بجنوبست تا چون مقصوره از آن باز بریده است، ساحت مربع آمده که قبله در جنوب افتاده است. و از جانب شمال دو در دیگرست در پهلوی یکدیگر هر يك هفت گز عرض^{۲۰} در دوازده گز ارتفاع و این در را باب الاسباط گویند، و چون از این در بگذری هم بر پهنای مسجد که سوی مشرق می‌رود باز در گاهی عظیم بزرگست و سه در پهلوی هم بر آنجاست، همان مقدار که باب الاسباطست و همه را بآهن و برنج تکلفات کرده، چنانکه از آن نیکوتر کم^{۲۱} باشد. و این در را باب الابواب

- ۲۰ ۱- نی: او. ۲- ط، نی: درگاه را. و ر را در «نی» بخط جدید است.
 ۳- ط: همه رابیناهای نی: همه میناهای. ۴- نی: بکج در آن... بر نقش. ۵- نی: کتابه. ۶- ب، نی: ساخته. ۷- متن مطبوع: مهندم؛ «ط» کلمه را ندارد. ۸- ط: زر.
 ۹- ب: زر کوفته؛ نی: اصلا در کوفته (اصلاح) زر کوفته؛ ر ط ندارد. متن تصحیح قیاسیست.
 ۱۰- ط: و هر يك. ۱۱- ط: و چون. ۱۲- نی: دو. ۱۳- ب، نی: و نعلهای.
 ۱۴- نی: در آن (متن مطبوع) بارزیر. ۱۵- او از «ط» است. ۱۶- نی: رواق.
 ۱۷- نی: شصت. ۱۸- نی: «سرم» ندارد. ۱۹- ط: الشقر. ۲۰- «نی» کلمه را ندارد. ۲۱- ط: کمتر.

گویند از آن سبب که مواضع دیگر درها جفت جفتست مگر این سه در است^۱ و میان آن دو درگاه که بر جانب شمالست، در این رواق که طاقهای آن بر پیل پایه هاست، قبه بیست و این را بستونهای^۲ مرتفع برداشته و آن را بقندیلها و مسرجها بیاراسته اند^۳ و آنرا قبه یعقوب علیه السلام گویند، و آن جای نماز او بوده است. و بر پهنای مسجد رواقیست و بر آن دیوار^۴ دریست بیرون آن در دو^۵ در یوزه صوفیانست^۶ و آنجا جایهای^۷ نماز و محرابهای نیکو ساخته و خلقی از متصوفه همیشه آنجا مجاور باشند و نماز همانجا کنند، الا^۸ روز آدینه که^۹ بمسجد در آیند که آواز تکبیر بایشان برسد^{۱۰}. و بر رکن شمالی مسجد رواقی نیکوست و قبه یی بزرگ نیکو، و بر قبه نوشته است که: «هذا محراب زکریا التبی علیه السلام». و گویند او اینجا نماز کردی پیوسته. و بر دیوار شرقی در میان^{۱۱} جای مسجد درگاهی عظیمست بتکلف ساخته اند از سنگ مهنده^{۱۲} که گویی از سنگ یکپاره^{۱۳} تراشیده اند. بیلای^{۱۴} پنجاه گز و پهنای^{۱۵} سی گز، و نقاشی و نقادی کرده، و ده^{۱۶} در نیکو بر آن درگاه نهاده، چنانکه میان هر دو در یک پایه^{۱۷} یش نیست، و بر درها تکلف بسیار کرده، از آهن و برنج دمشقی، و حلقه ها و میخها بر آن زده، و گویند این درگاه را^{۱۸} سلیمان بن داود علیه السلام ساخته است از بهر پدرش، و چون بدرگاه در روند روی سوی مشرق از آن دو در، آنچه بر دست راستست یکی را^{۱۹} باب الرحمة گویند و دیگر را باب التوبة. و گویند این^{۲۰} در است که ایزد سبحانه و تعالی توبه^{۲۱} داود علیه السلام را^{۲۲} آنجا پذیرفت. و بر این درگاه

۱ - ط: این در . ۲ - نپ: این . ۳ - باء: بستونها، الحاقیست . ۴ - ط: بقنادیل...؛ ب: بقندیل و... بیاراسته . ۵ - نپ: او اضافه دارد . ۶ - نپ: درود(یا): دروو . ۷ - نپ (دراصل): در و یزه (اصلاح): در یوزه است از صوفیان. و رب، در حاشیه آورده: از عبارت «و بر پهنای مسجد» تا اینجا درست فهمیده نمیشود و باید مغلوط و محرف باشد . ۸ - ط، ب: جاهای . ۹ - نپ (دراصل) والا. بعد اصلاح شده است . ۱۰ - ز: که «از» است . ۱۱ - نپ (دراصل) نرسد (اصلاح): برسد . ۱۲ - نپ: بمیان . ۱۳ - ز: «ب» کلمه را ندارد؛ ب: مهنده . ۱۴ - ط: از یکپاره سنگ: نپ: از سنگ یکپاره . ۱۵ - نپ: و بیلا . ۱۶ - نپ: و پهنای؛ ط: به پهنای . ۱۷ - شاید در دو «چنانکه از منظور بعد برمی آید (حاشیه ب) . ۱۸ - نپ (اصل): پهلپانه (اصلاح): یکپاره . ۱۹ - ز: را «در» نپ: «نپ» بخط الحاقیست . ۲۰ - ز: یکی را؛ از . ط: است . ۲۱ - نپ: آن . ۲۲ - ب: نپ: «را» ندارد .

مسجدیست نغز، وقتی چنان بوده که دهلیزی، و کنون^۱ دهلیز را مسجد ساخته اند و آنرا بانواع فرشها بیاراسته و خدام آن جداگانه باشد، و مردم بسیار آنجا روند و نماز کنند و تقرب جویند بخدای تبارک و تعالی بدان که آنجا^۲ توبه^۳ داود علیه السلام قبول افتاده همه خلق امید دارند^۴ و از معصیت باز گردند و گویند داود علیه السلام پای از عتبه در اندرون نهاده بود که وحی آمد بشارت که اینزد سبحانه و تعالی توبه او^۵ پذیرفت، او همانجا مقام کرد و بطاعت مشغول شد و منکه ناصرم در آن مقام نماز کردم و از خدای سبحانه و تعالی توفیق طاعت و تبراً از معصیت طلبیدم، خدای سبحانه و تعالی همه بندگان را توفیق آنچه^۶ رضای اود در آنست روزی کناد و از معصیت توبه دهد بحرمة^۷ محمد و آله الطاهرین.

و بر دیوار شرقی چون بگوشه‌یی رسید که جنوبیست، و قبله بر ضلع جنوبیست^۸، و پیش دیوار شمالی مسجدیست سرداب که بدرجه های بسیار فرو باید شدن و آن بیست گز در پانزده باشد، و^۹ سقف سنگین بر ستونهای رخام و مهد عیسی علیه السلام^{۱۰} آنجا نهاده است و آن مهد^{۱۱} سنگین است و بزرگ چنانکه مردم در آنجا نماز کنند و من در آنجا نماز کردم و آنرا در زمین سخت کرده اند، چنانکه نجند، و آن مهدیست که عیسی بطفولیت در آنجا بود و با مردم سخن میگفت و مهد^{۱۲} در این مسجد بجای محراب نهاده اند و محراب مریم علیها السلام در این مسجدست بر جانب مشرق، و محرابی دیگر از آن زکریا علیه السلام در آنجاست^{۱۳} و آیات قرآن که در حق زکریا و مریم آمده است نیز^{۱۴} بر آن محرابها نوشته اند، و گویند مولد^{۱۵} عیسی علیه السلام در این مسجد بوده و^{۱۶} سنگی از این ستونها نشان دو انکشت دارد که گویی کسی بدو انکشت آنرا بگرفته^{۱۷} است، گویند بوقت وضع حمل مریم آن

۱- کلمه از «ط» است. ۲- ط: جویند و بدان سبب که. ۳- نپ: ط: امیدوارند.
 ۴- ط: او را. ۵- نپ: و آنچه. ۶- ب، نپ: بحق. ۷- (عبارت قدری مضطرب است. حاشیه ب). ۸- «نپ» و او ندارد. ۹- کلمه در «ب» نیست. ۱۰- کلمه در «ط» نیست؛ نپ: مهدیه. ۱۱- نپ: گفت...؛ ط: ... مهد را. ۱۲- ب، نپ: اینجاست.
 ۱۳- نپ: بیشتر. ۱۴- نپ: مولود. ۱۵- و او از «ط» است. ۱۶- ط، ب: گرفته.

ستون را^۱ بدو انکشت بگرفته^۲ بود، و این مسجد معروفست بمهد عیسی علیه السلام، و قدیلهای بسیار برنجین و نقره گین^۳ آویخته چنانکه همه شبها سوزد. و چون از در این مسجد بگذری هم بر دیوار شرقی چون بگوشه^۴ مسجد بزرگ رسند، مسجدی دیگرست عظیم نیکو، دو باره^۵ بزرگتر از مسجد مهد عیسی و آنرا مسجد الاقصی گویند و آن آنست که خدای عزوجل^۶ مصطفی^۷ را ۳ شب معراج از مکه آنجا آورد و از آنجا با آسمان شد چنانکه در قرآن آنرا یاد کرده است: «سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی» الایة^۸ و آنجا را عمارتی بتکلف کرده اند و فرشهای پاکیزه افکنده و خادمان جداگانه ایستاده همیشه خدمت آنرا کنند. و چون بدیوار جنوبی بازگردی از آن گوشه مقدار دو پست گز پوشش نیست و ساختست و پوشش مسجد بزرگ که مقصوره دروست بر دیوار جنوبیست و غربی. این پوشش^۹ را چهار صد و بیست^{۱۰} ارزش طولست در صد و پنجاه ارزش عرض^{۱۱} و دو پست و هشتاد ستون رخامیست و بر سر^{۱۲} اسطوانها طاقی از سنگ در زده و همه سر و تن^{۱۳} ستونها منقش است و در زها را بارزیز^{۱۴} گرفته چنانکه از آن محکم تر نتواند بود و میان دو ستون شش گزست همه فرش رخام^{۱۵} ملون انداخته و در زها بارزیز^{۱۶} گرفته و مقصوره بروسط دیوار جنوبیست بسیار بزرگ چنانکه شانزده ستون در آنجاست و^{۱۷} قبه یی نیز عظیم بزرگ منقش بمینا چنانکه صفت کرده آمد و در آنجا حصیرهای مغربی انداخته^{۱۸} و قدیلها و مسرجهها جدا جدا^{۱۹} بسلسلهها آویخته است. و محرابی بزرگ ساخته اند، همه منقش بمینا و دو جانب محراب دو عمود رخام باشد^{۲۰} برنگ عقیق

۲۰ - ۱- نپ «را» ندارد. ۲- ب: گرفته. ۳- ب: نپ: نقرکین. ۴- «دوو» در «نپ» نیست. ۵- «ط»: حضرت مصطفی و. ۶- کلمه در «نپ» نیست. ۷- «ط»: جمله «که مقصوره...» راتا اینجا ندارد. ۸- چهار کلمه اخیر در «ط» نیست. و افزوده: طولست که مقصوره از دست راست بر دیوار جنوبی و غربی آنست. پوشش آن چهار صد و پنجاه ارزش عرض. ۹- نپ: بر سر این ۱۰۰ - نپ: بن ۱۱۰ - نپ: در زها را... ب: ... بارزیر ۱۲۰ - نپ: خام. ۱۳- ب: از زیر. ۱۴- نپ (در اصل): آویخته (اصلاح) انداخته. ۱۵ - نپ: سرجهها را جداست. ۱۶- ب: نپ: است.

سرخ. و تمامت ازاره^۱ مقصوره رخامهای ملون. و بردست راست محراب معاویه است و بردست چپ محراب عمر است رضی الله عنه^۲ و سقف این مسجد بچوب پوشیده است، منقش و متکلف، و بر در و دیوار^۳ مقصوره که با جانب ساختست پانزده درگاهست و درهای بتکلف بر آنجا نهاده هر یک ده گز علو در شش گز عرض، ده از آن جمله بر آن دیوار که چهارصد و بیست گزست و پنج بر آنکه صد و پنجاه گزست،^۴ و از جمله آن درها یکی برنجی است^۵ بیش از حد بتکلف و نیکویی^۶ ساخته اند، چنانکه گویی زرین است،^۷ بسیم سوخته نقش کرده، و نام مأمون خلیفه بر آنجاست، گویند مأمون از بغداد فرستاده است، و چون همه درها باز کنند اندرون مسجد چنان روشن شود که گویی ساحت بی سقفت اما وقتی که باد و باران باشد درها^۸ باز نکنند، روشنی از روزنها^۹ باشد. و بر چهار جانب این پوشش از آن هر شهری از شهرهای شام و عراق صندوقهاست و مجاوران نشسته، چنانکه اندر مسجد الحرامست^{۱۰} بمکه، شرفها لله تعالی. و از بیرون پوشش بر دیوار بزرگ که ذکر رفت رواقی است^{۱۱} بچهل و دو طاق و همه ستونهای^{۱۲} از رخام ملون و این رواق بارواق مغربی پیوسته است^{۱۳} و در اندرون پوشش حوضیست در زمین^{۱۴} که چون سر نهاده باشد با زمین مستوی باشد جهت آب تا چون باران آید در آنجا رود. و بر دیوار جنوبی دریست و آنجا متوضاست و آب، که اگر کسی محتاج وضو^{۱۵} شود در آنجا رود و تجدید وضو کند، چه اگر از مسجد بیرون شود بنماز نرسد و نماز فوت شود از بزرگی مسجد و همه پشت با ما بارزیز^{۱۶} اندوده باشد و در زمین مسجد حوضها و آبگیرها بسیارست در^{۱۷} زمین بریده، چه مسجد یکباره^{۱۸} بر سر سنگست، چنانکه هر چند باران بیارد هیچ آب بیرون نرود و تلف نشود^{۱۹} همه در آبگیرها رود و مردم بر میدارند. و ناودانها از ارزیز^{۲۰} ساخته که

۱- نپ: آزار. ۲- ط: عمر. ۳- کذا (ظ: و بردو دیوار؛ حاشیه ب).

۴- (در حاشیه ب توضیحی راجع به ارش و گز آمده است که در فهرست لغات خواهیم آورد).

۵- ب؛ ط: برنجی. ۶- نپ: نیکو. ۷- «ط» و بسیم. ۸- نپ: بارندگی ...

و درها. ۹- نپ (در اصل): روز (اصلاح): روزنها. ۱۰- نپ، ب: مسجد حرامست.

۱۱- (در حاشیه «ب» راجع بکلمه رواق توضیحی است که در فهرست لغات خواهیم آورد).

۱۲- ب؛ نپ: ستونهای. ۱۳- نپ: پیوسته. ۱۴- ب؛ نپ: حوضی در زمین است. ۱۵- ب؛ وضوی؛

نپ: وضویی. ۱۶- ب: ارزیز. ۱۷- ط: که در. ۱۸- ب؛ نپ: یکبار. ۱۹- و او از «ط» است.

آب بدانها فرود آید و حوضهای سنگین در زیر ناودانها نهاده و^۱ سوراخی در زیر آن که آب از آن سوراخ بمجری رود و بحوض رسد، ملوث نشده، و آسیب بسوی نارسیده^۲. و در سه فرسنگی شهر آبگیری دیدم عظیم که آبهاکه از کوه فرود آید در آنجا جمع شود و آن راهی ساخته اند^۳ که بجامع شهر رود، و در همه شهر فراخی آب در جامع باشد. اما در همه^۴ سراها حوضهای آب باشد از آب باران، که آنجا جز آب باران نیست، و هر کس آب بام خود گیرد. و گرمابه ها و هر چه باشد همه از آب باران باشد و این حوضها که در جامعست هرگز محتاج عمارت نباشد که سنگ خاره است و اگر شقی یا سوراخی بوده باشد چنان محکم کرده اند که هرگز خراب نشود. و چنین گفتند که این را سلیمان علیه السلام کرده است، و سر حوضها چنانست که چون تنوری، و سرچاهی سنگین ساخته^۵ است بر سر هر حوضی، تا هیچ چیز در آن نیفتد، و آب آن شهر از همه آبها خوشترست و پاکتر، و اگر اندک بارانی بیارد تا دو سه روز از ناودانها آب میدود، چنانکه هوا صافی شود و اثر از ابر^۶ نماند^۷، هنوز قطرات باران همی چکد^۸.

گفتم^۹ که شهر بیت المقدس بر سر کوهیست^{۱۰} و زمین هموار نیست، اما مسجد را زمین هموار و مستویست و از بیرون مسجد، بنسبت مواضع هر کجا نشیبست دیوار مسجد بلندترست از آنکه، پی بر زمین نشیب نهاده اند، و هر کجا فرازست^{۱۱} دیوار کوتاه ترست، پس بدان موضع که شهر و محله ها در نشیبست^{۱۲} مسجد را درهاست که همچنانکه نقب^{۱۳} باشد، بریده اند، و بساحت مسجد بیرون آورده، و از آن درها یکی را «باب النبی»^{۱۴} گویند، و این در از جانب قبله یعنی جنوبست^{۱۵} و این را چنان ساخته اند که ده گز پهنا دارد و ارتفاع بنسبت درجات^{۱۶} جایی پنج گز علو دارد یعنی

۱- ب: بدان...؛ نپ: بدان فرو. ۲- و او از «ط» است. ۳- ط: ب: نرسیده.

۴- ط: راه...؛ ب: راه ساختند. ۵- کلمه در «نپ» نیست. ۶- ب: ط «ساخته» ندارد.

۷- «از ابر» مخصوص «ط» است. ۸- نپ: نمانده. ۹- نپ: می چکد. ۱۰- نپ: گفتیم.

۱۱- نپ: کوهست. ۱۲- نپ: فرازست. ۱۳- نپ: نشیب. ۱۴- نپ: لقب.

۱۵- ب: نپ. علیه الصلوة والسلام. ۱۶- ط: جنوبست. ۱۷- ط: بیست درجه.

سقف این ممر، در جایی^۱ بیست گز علوتست. و بر پشت آن پوشش مسجدست، و آن ممر چنان محکمست که بنایی بدان عظیمی بر پشت آن ساخته‌اند و درو هیچ اثر نکرده. و در آنجا سنگها بکار برده‌اند که عقل قبول نکند که قوت بشری بدان رسد که آن سنگ را نقل و تحویل کند. و میگویند آن عمارت را سلیمان بن داود علیه السلام کرده است و پیغمبر ماس^۲ در شب معراج از آن راهگذر در مسجد آمد و این باب بر جانب راه مکه است، و بنزدیک در، بر دیوار، باندازه سپری بزرگ بر سنگ نقشست^۳ گویند که حمزه بن عبدالمطلب عم رسول^۴ آنجا نشسته است سپری بر دوش بسته، پشت بر آن دیوار نهاده، و آن نقش سپر اوست. و بر این در مسجد که این ممر ساخته‌اند دری^۵ بدو مصراع بر آنجا نشانده، دیوار مسجد از بیرون قریب پنجاه گز ارتفاع دارد و عرض از ساختن این در آن بوده است^۶ تا مردم آن محله را که این ضلع مسجد با آنجاست بمحله^۷ دیگر نباید شد. و چون^۸ درخواست رفت بر در^۹ مسجد از دست راست^{۱۰} سنگی در دیوارست، بالای آن پانزده ارش^{۱۱} و عرض آن چهار ارش^{۱۲}. درین مسجد ازین بزرگتر هیچ سنگی نیست، اما سنگهای چهار گز و پنج گز بسیارست که بر دیوارها^{۱۳} نهاده‌اند از زمین، بهسی^{۱۴} و چهل گز بلندی. و در پهنای مسجد دریست مشرقی که آن را «باب العین» گویند که چون از این در بیرون روند^{۱۵} و بنشیمی فرو روند آنجا چشمه^{۱۶} سلوان است. و دری دیگرست همچنین در زمین برده، که آن را باب الحطه^{۱۷} گویند. و چنین گویند که این در آنست که خدای عز و جل^{۱۸} بنی اسرائیل را بدین در فرمود در رفتن بمسجد، قوله^{۱۹} تعالی: «ادخلوا الباب سجداً وقولوا حطة نغفر لكم خطاياکم و سنزید الممسئنین»^{۲۰} و دری دیگرست و آن را «باب السکینه» گویند و در دهلیز آن مسجد بیست با محررهای بسیار و در اولش بسته^{۲۱} است که کسی در نتواند شد^{۲۲}. گویند

۱- ط: ب؛ جاها. ۲- ب، نب: علیه الصلوات (نب: الصلوة) والسلام. ۳- ب، ط: رهگذر. ۴- ط: نقش است. ۵- ب، نب: علیه السلام. ۶- نب: آن. ۷- نب: و دری. ۸- ط: بوده. ۹- ب، ط: چون. ۱۰- ب، ط: و بر در. ۱۱- نب: بغط العاقی. ۱۲- نب: یازده. ۱۳- نب: چهار ارش علو و؛ ب: و چهار ارش عرض همچنین. ۱۴- ب، نب: دیوار. ۱۵- ط: پستی. ۱۶- کلمه در «ط» نیست. ۱۷- نب: الحطه. ۱۸- ط: بمسجد را لقوله. ۱۹- سوره ۲ (بقره) آیه ۵۵. ۲۰- نب: (در اصل): بس، (اصلاح): بسته. ۲۱- اصل: نتوان. متن تصحیح قیاسیست.

تابوت سسینه که ایزد تبارك و تعالی در قرآن یاد کرده است آنجا نهاده است که فرشتگان برگرفتندی. و جمله درهای جامع بیت المقدس از^۱ زیر و بالای^۲ نه دراست که صفت کرده آمد.^۳

صفت دکان که میان ساحت جامعست و سنگ صخره که پیش از ظهور اسلام آن قبله بوده است. بر میان آن دکانی نهاده است و آن دکان^۴ از بهر آن کرده اند که صخره بلند بوده است و نتوانسته اند^۵ که آنرا بیوشش درآورند. این دکان^۶ اساس نهاده اند^۷ سیصد و سی ارش در سیصد ارش، ارتفاع آن دوازده گز، صحن آن هموار و نیکو، بسنگ رخام و دیوارهای^۸ همچنین،^۹ درزهای آن بارزیز^{۱۰} گرفته و چهار سوی آن بتخته سنگهای رخام همچون حظیره کرده. و این دکان^{۱۱} چنانست که جز بدان راهها که بجهت آن ساخته اند، بهیچ جای دیگر بر آنجا نتوان شد و چون بر دکان^{۱۲} روند، بر بام مسجد مشرف باشند. و حوضی در میان این دکان^{۱۳} در زیر زمین ساخته اند که همه بارانها که بر آنجا بارد آب^{۱۴} بمجرایها^{۱۵} درین حوض رود. و آب این حوض از همه آبها که درین مسجد ست پاکیزه تر و خوشترست. و چهار قبه در این دکان^{۱۶} است، از همه بزرگتر قبه صخره است که آن قبله بوده است.

صفت قبه صخره - بنای مسجد را چنان نهاده است که دکان بمیان ساحت آمده و قبه صخره بمیان دکان و صخره بمیان قبه. و این^{۱۷} خانه بیست مئمن راست، چنانکه هر ضلعی از این هشتگانه سی و سه ارش است. و چهار در بر چهار جانب آن نهاده، یعنی مشرقی و مغربی و شمالی و جنوبی، و میان هر دو در ضلعیست و همه دیوار بسنگ^{۱۸} تراشیده کرده اند مقدار بیست ارش، و صخره را بمقدار صد گز دور باشد

۱ - ب، نپ: «جامع» و «از» ندارند. ۲ - ب، ط: کرده ام. ۳ - ط: دکان. ۴ - کلمه در «نپ» نیست. ۵ - نپ: دکانی. ۶ - ب، ط: نتوانسته. ۷ - نپ: ... دکانی: ط: بر این دکان. ۸ - «ط» کلمه عرض اضافه دارد. ۹ - ط: دیوارهایش. ۱۰ - نپ: و درزهای. ۱۱ - ب: بارزیز. ۱۲ - نپ: آب آن. ۱۳ - ط: بمجرایها (ظ بمجرایها - حدس حاشیه «ب»). ۱۴ - (یعنی قبه صخره. حاشیه «ب»). ۱۵ - نپ (در اصل): بر سنگ (اصلاح): از سنگ. ۱۶ - ط: و صخره.

و نه شکلی راست دارد، یعنی هر «بع یا مدو»^۱ بل سنگیست نامناسب اندام^۲ چنانکه سنگهای کوه باشد^۳ و بچهار جانب صخره چهار ستون بنا کرده اند مربع، بیالای دیوار خانه مذکور، و میان هر دو ستون از^۴ چهار گانه، جفتی اسطوانه رخام قایم کرده همه بیالای^۵ آن ستونها، و بر سر آن دوازده ستون و اسطوانه بنیاد گنبدی است^۶ که صخره در زیر آنست، و دور صد و بیست ازش باشد و میان دیوار خانه و این ستون ها و اسطوانها، یعنی آنچه مربعست و بنا کرده اند ستون میگویم^۷ و آنچه تراشیده و از يك^۸ پاره سنگ ساخته، مدو^۹، آنرا اسطوانه میگویم^{۱۰}. اکنون میان این ستونها و دیوار خانه^{۱۱} شش ستون دیگر بنا کرده است، از سنگهای مهندهم^{۱۲} و میان هر دو ستون سه عمود رخام ملون^{۱۳} بقسمت^{۱۴} راست نهاده، چنانکه در صفا و ل^{۱۵} میان دو ستون دو عمود بود، اینجا میان دو ستون سه عمود^{۱۶} است و سر ستونها را بچهار شاخ کرده، که هر شاخی پایه^{۱۷} طاقی است و بر سر هر^{۱۸} عمودی دو شاخ، چنانکه بر سر هر^{۱۹} عمودی پایه^{۲۰} دو طاق و بر سر هر ستونی پایه^{۲۱} چهار طاق افتاده است، آنوقت این گنبد عظیم بر سر این دوازده ستون^{۲۲} که بصخره نزدیکست چنانست که از فرسنگی بنگری^{۲۳} آن قبه چون سر کوهی پیدا باشد، زیرا که از بن گنبد تا سر گنبد سی ازش باشد و بر سر بیست گز دیوار و ستون نهاده است، که آن دیوارخانه است و خانه^{۲۴} بردکان^{۲۵} نهاده است که آن دوازده گز ارتفاع دارد، پس از زمین ساحت مسجد تا سر گنبد شصت و دو گز باشد. و بام و سقف این خانه بنجارت پوشیده است و بر سر ستونها و عمودها و دیوارها^{۲۶} بصفتی^{۲۷} که مثل آن کم افتد، و صخره مقدار بالای مردی از زمین برترست. و حظیره یی از رخام برگرد او^{۲۸} کرده اند. تا دست بوی نرسد. و صخره سنگی کیبوردنگست

۱ - ط: یعنی مدو یا مربع. ۲ - ب، نپ: ... سنگی... اندامست. ۳ - ب، ط: کوهی. ۴ - «ط»، «از» ندارد. ۵ - ط: بالای. ۶ - نپ (در اصل): گنبد. (اصلاح) گنبدیست. ۷ - نپ: می گوئیم. ۸ - ط: بيك. ۹ - ظاهر آتش کلمه اخير تکرار شده است. ۱۰ - ط: مهندهم. ۱۱ - ط: و بقسمت. ۱۲ - (از عمود گویا مراد اسطوانه است. حاشیه ب). ۱۳ - کلمه از «نپ است». ۱۴ - کلمه از «ط» است. ۱۵ - ط: ستون است. ۱۶ - ط: نیکی. ۱۷ - (مراد از خانه قبه صخره است. حاشیه ب). ۱۸ - نپ: دکانی. ۱۹ - نپ، ب: دیوار. ۲۰ - ب، نپ: بصفتی. ۲۱ - ط: آن.

و هرگز کس^۱ پای بر آن ننهاده است. و از آنسو که قبله است یکجای نشیمن دارد و چنانست که گویی بر آنجا کسی^۲ رفته است و پایش بدان سنگ فرو رفته است، چنانکه گویی گل نرم بوده که نشان انگشتان پای در آنجا بمانده است^۳ و هفت پی چنین برش است و چنان شنیدیم که ابراهیم علیه السلام آنجا بوده است و اسحق علیه السلام کودکی بوده است و^۴ بر آنجا رفته و آن نشان پای اوست. و در آن^۵ خانه صخره همیشه مردم باشند^۶ از مجاوران و عابدان، و خانه را^۷ بفرشهای نیکو بپاراسته اند از ابریشم و غیره، و از میان خانه بر سر صخره قندیلی نقره آویخته^۸ است بسلسله نقره گین^۹ و در این خانه بسیار قنادیل نقره است، بر هر یکی نوشته که وزن آن چندست و آن قندیلها^{۱۰} سلطان مصر ساخته است چنانکه^{۱۱} حساب بر میگرفتم^{۱۲} یکهزار من نقره آلات^{۱۳} در آنجا بود و شمعی^{۱۴} دیدم هم آنجا بس بزرگ چنانکه هفت ارش درازی او بود و ستبری سه شبر، همچون^{۱۵} کافور سپید^{۱۶} و بعنبر سرشته بود^{۱۷} و گفتند هر سال سلطان مصر شمع بسیار^{۱۸} بدانجا فرستد و یکی از این بزرگ با آن باشد^{۱۹} و نام سلطان بزرگ بر آن^{۲۰} نوشته. و این مکان^{۲۱} جایست که سیوم خانه خدای سبحانه و تعالی است، چه میان علمای دین معروفست که هر نمازیکه در بیت المقدس گزارند^{۲۲} بیست و پنج هزار نماز قبول افتد، و آنچه بمدینه رسول ص^{۲۳} کنند هر نمازی بینجاه هزار نماز شمارند، و آنچه بمکه معظمه^{۲۴} شرف الله تعالی^{۲۵} گزارند بصد هزار نماز

۱ - ب، نپ؛ کسی. ۲ - نپ؛ بغط العاقی. ۳ - ط؛ بمانده. ۴ - و او از

«ط» است. ۵ - نپ؛ این. ۶ - نپ؛ باشد. ۷ - ب؛ خانه؛ نپ (بغط العاقی)؛

خانه را. ۸ - ط؛ ب؛ بر آویخته است. ۹ - ب؛ نقر گین. ۱۰ - نپ (بغط العاقی)؛

قندیلها را؛ ط؛ قندیلها را. ۱۱ - اصل همه جا؛ چنانچه (متن تصحیح قیاسیست).

۱۲ - ب، نپ؛ میگریفتم. ۱۳ - نپ؛ آلت. ۱۴ - بجز «نپ»؛ شمعی. ۱۵ - ب،

نپ؛ چون. ۱۶ - ب؛ زباجی؛ نپ؛ رباحی (ظ: رباحی حاشیه «ب») اما صحیح ریاحی

است. ۱۷ - کلمه در «نپ» نیست. ۱۸ - بجز «نپ»؛ بسیار شمع. ۱۹ - ط، ب

و «نپ» اصلاح شده؛ و یکی از آنها این بزرگ باشد. متن ما از «نپ» است قبل از اصلاح.

۲۰ - ط؛ بر زیر آن؛ نپ؛ (در اصل)؛ آنجا، (ظ: آنگانه؟. حاشیه ب) (اصلاح)؛ آن.

۲۱ - کلمه از «ط» است. ۲۲ - اصل: گزارند (در هر سه موضع) (متن تصحیح حاشیه «ب»

است). ۲۳ - ب، نپ؛ علیه الصلوة والسلام. ۲۴ - نپ؛ بکه گزارند. ۲۵ - سه کلمه

اخیر در «ط» نیست.

قبول افتد ، خدای عزّ و جلّ همهٔ بندگان خود را توفیق دریافت آن روزی کناد .
گفتم^۱ که همهٔ بامها و پشت کنبدها را بارزیز^۲ اندوده‌اند و بچهار جانب خانه
درهای بزرگ بر نهاده است دو مصرعی^۳ از چوب ساج ، و آن درها پیوسته بسته باشد .
و بعد از این خانه قبه بیست که آن را قبهٔ سلسله گویند و آن آنست که سلسلهٔ داود
علیه السلام آنجا آویخته است که غیر از خداوند حق را دست بدان نرسیدی و ظالم و
غاصب را دست از آن کوتاه آمدی^۴ و این معنی نزدیک علمامشهورست ، و آن قبه بر
سر هشت عمود رخامست و شش ستون سنگین ، و همهٔ جوانب قبه گشاده است ، الا^۵
جانب قبله که تا سر بسته است و محرابی نیکو در آنجا ساخته . و هم برین دکان قبه‌یی
دیگرست بر چهار عمود رخام^۶ و آنرا نیز جانب قبله بسته است^۷ ، محرابی نیکو بر
آن ساخته ، آن را قبهٔ جبرئیل علیه السلام گویند ، و فرش در این گنبد نیست ، بلکه
زمینش خود^۸ سنگست که هموار کرده اند ، گویند شب معراج براق را آنجا
آورده اند تا پیغمبر^۹ رکوب کرد . و از پس آن^{۱۰} قبه‌یی دیگرست که آنرا قبهٔ
رسول^{۱۱} گویند ، میان این قبه و قبهٔ جبرئیل بیست ارش باشد ، و این قبه نیز بر
سر^{۱۲} چهار ستون^{۱۳} رخامست و گویند شب معراج رسول^{۱۴} اول بقبهٔ صخره نماز
کرد^{۱۵} و دست بر صخره نهاد و چون بیرون می آمد صخره از برای جلالت او برخواست
و رسول^{۱۶} دست بر صخره نهاد تا باز بجای خود شد و قرار گرفت و هنوز^{۱۷} آن نیمه
معلقست ، و رسول صلی الله علیه و آله^{۱۸} و سلم از آنجا آن^{۱۹} قبه آمد که بدو منسوبست و
بر براق نشست و تعظیم این^{۲۰} قبه از آنست . و در زیر صخره غاریست بزرگ چنانکه^{۲۱}
همیشه شمع در آنجا افروخته باشد و گویند چون صخره حرکت بر خاستن کرد زیرش

۱ - نی : گفتم ؛ ط : و گفتم . ۲ - ط : ... از ارزیز ؛ ب : کنبدها بار زیز .
۳ - ب ، نی : دو مصرع . ۴ - کلمه از « نی » است . ۵ - نی : صاحب . ۶ - ب ،
نی : دست بدان نرسیدی . ۷ - ط : جز . ۸ - نی : رخامین . ۹ - ط : دوخته است .
۱۰ - ط : خورده . ۱۱ - نی : پیغمبر ما . ۱۲ - نی ، ب : علیه الصلوة والسلام .
۱۳ - نی : این . ۱۴ - نی : رسل . ۱۵ - کلمه از « ط » است . ۱۶ - اینجا گویا
ستون را مرادف اسطوانه استعمال کرده است چه تعریف سابق الذکر ستون با رخام بودن این گویا
نیسازد (حاشیهٔ ب) . ۱۷ - ط : کرده . ۱۸ - نی : هنوز . (بدون واو) . ۱۹ - نی : باین .
۲۰ - نی : آن . ۲۱ - ط ، ب : چنانچه .

خالی شد و چون قرار گرفت همچنان بماند .

صفت درجات راه دکان که بر ساحت جامعست - بشش موضع راه بردکانست

و هریکی را نامیست : از جانب قبله دو راهست^۱ که بآن درجه ها بروند که چون بر میان جای^۲ ضلع دکان بایستند یکی از آن درجات بردست راست باشد و دیگری^۳

- بردست چپ ، آنرا که بردست راست بود مقام النبی ص^۴ گویند و آنرا که بردست چپ بود مقام غوری . و مقام النبی^۵ از آن گویند که شب معراج پیغمبر ص^۶ بر آن درجات بر دکان رفته است و از آنجا در قبۀ صخره رفته . و راه حجاز نیز بر آنجانب است .

اکنون این درجات را پهنای^۷ بیست ارش باشد ، همه درجه ها از سنگ تراشیده مهندم^۸ چنانکه هر درجه یکپاره^۹ یا دو پاره سنگست هر بّع بریده و چنان ترتیب داده^{۱۰}

- که اگر خواهند با^{۱۱} ستور بآنجا برتوانند^{۱۲} شد ، و بر سر درجات چهارستونست ، از سنگ رخام سبز ، که بزمردشیه است ، الا آنکه^{۱۳} برین رخامها نقطه بسیارست از هر رنگ . و بالای هر عمودی از این ده ارش باشد و سطریری چندانکه در آغوش دهمرد

گنجد ، و بر سر این چهار عمودسه طاق زده است چنانکه یکی مقابل درجه^{۱۴} و دو بر دو جانب ، و پشت طاقها راست کرده و این را شرفه و کنگره بر نهاده چنانکه مربعی

- مینماید و این عمودها و طاقها را همه بزر^{۱۵} و مینا منقش کرده اند چنانکه از آن خوبتر نباشد . و دارافزین دکان همه سنگ رخام سبز منقشست و چنانست که گویی بر^{۱۶}

مرغزار گلها شکفته است . و مقام غوری چنانست که بر یک موضع سه درجه^{۱۷} بسته است : یکی محاذی دکان ، و دو بر جنب دکان ، چنانکه از سه جای مردم بروند ،

و از^{۱۸} اینجا نیز بر سه درجه همچنان عمودها نهاده است و طاق بر سر آن زده و شرفه

- ۱ - ط ، ب : دو راهیست . ۲ - ط ، ب : جایی . ۳ - ط ، ب : دیگر .
- ۴ - ب : نب ، علیه السلام . ۵ - ط : النبی ص . ۶ - ب ، نب : علیه الصلوة والسلام .
- ۷ - نب : پهنای . ۸ - ط : مهندم . ۹ - ب ، ط : یکپاره . ۱۰ - نب : بترتیب ساخته ؛
- ب : ... ساخته . ۱۱ - « با » در « نب » ببط الحاقیست . ۱۲ - نب : تواند .
- ۱۳ - بجز « ط » : بر آنکه . ۱۴ - ب ، ط : در . ۱۵ - نب : بر . ۱۶ - در « نب »
- « بر » ببط الحاقیست . ۱۷ - کلمه در « ط » نیست . ۱۸ - ظاهراً « از » زائد باشد .

نهاده و درجات هم بدان ترتیب که آنجا گفتم^۱ از سنگ تراشیده، هر درجه دو یا سه پاره سنگ طولانی، و بر پیش ایوان نوشته بزرگ و کتابه^۲ لطیف که: « امر به الامیر لیت الدوله نوشتکین^۳ غوری ». و گفتند این لیت الدوله بنده سلطان مصر بوده است^۴ و این راهها و درجات وی ساخته است^۵ و جانب مغربی دکان هم دو جایگاه درجه بسته است و راه کرده، همچنان بتکلف که شرح دیگرها را گفتم^۱. و بر جانب مشرقی هم راهیست همچنان بتکلف ساخته و عمودها زده و طاق ساخته و کنگره بر نهاده، آنرا مقام شرقی گویند. و از جانب شمالی راهیست از همه عالی تر و بزرگتر و همچنان عمودها و طاقها ساخته و آنرا مقام شاهی^۱ گویند، و تقدیر کردم که بدین شش راه که ساخته اند صد هزار دینار خرج شده باشد.

و بر ساحت مسجد، نه بر دکان، جایست چند آنکه مسجدی کوچک بر جانب شمالی، که آنرا چون حظیره ساخته اند از سنگ تراشیده و دیوار او بیالای مردی پیش نباشد^۲ و آنرا محراب داود^۳ گویند. و نزدیک حظیره سنگیست بیالای مردی که سر وی چنانست که زیلوی^۴ کوچک بر آن^۵ موضع افتد^{۱۱} سنگ ناهموار، و گویند این کرسی سلیمان علیه السلام^{۱۲} بوده است و گفتند که سلیمان علیه السلام بر آنجا نشست بد آنوقت که عمارت مسجد همی کردند. این معنی در جامع بیت المقدس دیده بودم و تصویر کرده و همانجا بر روزنامه‌یی که داشتم تعلیق زده^{۱۳} از نوادر بمسجد^{۱۴} بیت المقدس درخت جوز^{۱۵} دیدم.

پس از بیت المقدس زیارت^{۱۶} ابرهیم خلیل الرحمن علیه السلام^{۱۷} را عزم کردم^{۱۸}، چهارشنبه غره ذی القعدة سنه ثمان^{۱۹} و ثلاثین و اربعه ماهیه^{۲۰}. از بیت المقدس تا آنجا که آن

۱ - نی: گفتم. ۲ - ط: کتابت ۳ - نی: توشکین. ۴ - ط، ب: بوده. ۵ - ط: ساخته. ۶ - نی: السامی. ۷ - ب، نی: باشد. ۸ - ط: داود علیه السلام. ۹ - نی (در اصل): ریلولی (اصلاح): ریلولی. ۱۰ - ب: کوچکتر از آن. ۱۱ - این جمله از «سروی» تا اینجا مضطرب و نامفهوم است و لابد تحریفی و غلطی در آن هست (حاشیه ب). ۱۲ - علیه السلام از «ط» است. ۱۳ - مقصود از این عبارت چیست و بکجا راجعت؟ (حاشیه ب). ۱۴ - نی: بمسجد آدینه. ۱۵ - ب: حور؛ نی: خورد (= مورد؛ حاشیه ب). ۱۶ - نی: بزیارت. ۱۷ - ب، نی: علیه الصلوة والسلام. ۱۸ - ط: کرده. ۱۹ - کلمه در «نی» نیست. ۲۰ - «ط» افزوده: بجانب مقصود حرکت نمود.

مشهدست شش فرسنگست و راه سوی جنوب می‌رود و در^۱ راه دیهای بسیارست و
 زرع^۲ و باغ بسیار^۳ و درختان بی آب، از انگور و انجیر و زیتون و سماق خود روی^۴
 نهایت ندارد.^۵ بدو فرسنگی شهر چهار دیه است و آنجا چشمه بیست و باغ و بساتین بسیار
 و آنرا فرادیس گویند، خوشی موضع را^۶. و یسکفر سنگی شهر بیت المقدس ترسایان را
 جایست که آنرا عظیم بزرگ میدارند و همیشه قومی آنجا مجاور باشند و زایران^۷
 بسیار رسند و آنرا بیت اللهم گویند و ترسایان قربان^۸ آنجا کنند و از روم آنجا بسیار
 آیند و من آن روز که از شهر بیامدم^۹ شب آنجا بودم.

صفت مشهد^{۱۰} خلیل علیه السلام - اهل شام و بیت المقدس این مشهد را خلیل

- گویند و نام دیه^{۱۱} نکویند، نام آن دیه مطلق^{۱۲} است و بر این مشهد وقفست^{۱۳} با
 ۱۰ بسیار دیهای^{۱۴} دیگر و بدین دیه^{۱۵} چشمه بیست که از سنگ بیرون می آید آب کسی
 اندک و راهی دور، جوی بریده و آنرا نزدیک دیه^{۱۶} بیرون آورده و از بیرون دیه^{۱۷} حوضی
 ساخته اند سرپوشیده آن آب را در آن حوض همی گیرند^{۱۸} تا تلف نشود، تا مردم
 دیه^{۱۹} و زایران را کفاف باشد. مشهد بر کنار دیه است از سوی جنوب و آنجا جنوب
 مشرقی^{۲۰} باشد. مشهد چهار دیوار است از سنگ تراشیده ساخته و بالای آن هشتاد
 ارش در پهنای چهل ارش، ارتفاع^{۲۱} دیوار بیست ارش. سر دیوار دو ارش تختات
 دارد. و محراب و مقصوره^{۲۲}ی کرده است از پهنای این عمارت، و در مقصوره محرابهای
 نیکو ساخته اند، و دو گور در مقصوره نهاده است، چنانکه سرهای ایشان از سوی
 قبله است و هر دو گور بسنگهای تراشیده ببالای مردی بر آورده اند، آنکه بر دست

۱ - ب، نپ: بر. ۲ - نپ: رز. ۳ - ب: بسیار است. ۴ - ط: بی نهایت؛

۵ - نپ: خود نهایت ندارد و. ۶ - نپ (اصل مانند متن ما) (باصلاح جدید): از خوشی موضع.

۷ - ب، ط: آنجا قربان. ۸ - ط: میامدم. ۹ - کلمه از «ط» است. ۱۰ - ب. نپ:

صلوات الله علیه. ۱۱ - نپ: دیهه. ۱۲ - نپ: (در اصل): مرطلون (اصلاح): مرطون (-

حیرون؛ معجم البلدان یا قوت ج ۲ ص ۴۶۸ حاشیه ب). ۱۳ - نپ (اصلاح جدید): و وقیست.

۱۴ - نپ: دیهه های. ۱۵ - نپ: میگیرند. ۱۶ - ط: جنوبی و مشرقی. (ب) در حاشیه نسبت

۱۷ - باین ترکیب اظهار تردید کرده است). ۱۸ - (عبارت مفهوم نیست میگوید بالای آن هشتاد

۱۹ - ارش و ارتفاع بیست ارش فرق بین «بالا» و «ارتفاع» چیست؛ شاید در عبارات سقطی و تحریفی باشد.

۲۰ - حاشیه ب) ممکن است کلمه «بالا» تصحیف کلمه پهن باشد و در این صورت عبارت استوار خواهد بود.

راستست قبر اسحق بن ابراهیم است و دیگر از آن زن اوست علیه السلام^۱، میان هر دو گور مقدار ده ارش باشد و در این مشهد زمین و دیوار را بفرشهای قیمتی و حصیرهای مغربی آراسته‌اند^۲، چنانکه از دیبا نیکوتر بود^۳ و مصلی نمازی حصیر آنجا دیدم^۴ که گفتند امیر الجیوش، که بنده سلطان مصرست، فرستاده است. گفتند آن مصلی در مصر به سی دینار زم مغربی خریده‌اند که اگر^۵ آن مقدار دیبای رومی بودی بدان بها نیزیدی و مثل آن هیچ جای^۶ ندیدم. چون از مقصوره بیرون روند بمیان^۷ ساحت مشهد دو خانه است هر دو مقابل قبله، آنچه بردست راستست اندر آن قبر ابراهیم خلیل علیه السلام^۸ است و آن خانه‌یی بزرگست و در اندرون آن خانه‌یی دیگرست که کرد او بر توان^۹ گشت و چهار دریچه دارد که زایران گرد خانه میگردند^{۱۰} و از هر^{۱۱} دریچه قبر را می‌بینند و خانه را^{۱۲} زمین و دیوار در فرشهای دیبا گرفته‌اند^{۱۳} و گوری از سنگ بر آورده بمقدار^{۱۴} سه گز و قندیلها و چراغدانهای نقره کین^{۱۵} بسیار آویخته. و آن خانه دیگر که بر دست چپ قبله است، اندر آن گور ساره است که زن ابراهیم^{۱۶} علیه السلام بود^{۱۷}. و میان هر دو خانه رهگذری، که در هر دو خانه در آن رهگذرست چون دهلیزی و آنجا نیز قنادیل و مسرجهای^{۱۸} بسیار آویخته، و چون از این هر دو خانه بگذرند دو گور خانه دیگرست نزدیک هم: بر دست راست قبر یعقوب پیغمبر علیه السلام است و بر^{۱۹} دست چپ گور خانه زن یعقوب است. و بعد از آن خانه‌هاست که ضیافتخانهای ابراهیم صلوات الله علیه بوده است. و در این مشهد شش گورست. و از این چهار دیوار بیرون^{۲۰} نشیبی است و در آنجا^{۲۱} گور خانه^{۲۲} یوسف بن یعقوب علیه السلام است، گنبدی نیکو ساخته‌اند و گوری سنگین کرده، و

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

۱- کلمه در «ط» نیست. ۲- اصل: آراسته. ۳- نپ: بود مصلی؛ ط: ... مصلی. ۴- ب، نپ: دیدم آنجا. ۵- نپ: این. ۶- نپ: که. ۷- ب، ط: جامی. ۸- نپ: بیانه. ۹- ب، نپ: صلوات الله علیه. ۱۰- ط: آن ...؛ ب: ... نتواند. ۱۱- ب، ط: مینگرند. ۱۲- نپ: بهر. ۱۳- ط: خانه را از. ۱۴- ب، نپ: گرفته است. ۱۵- نپ: مقدار. ۱۶- ب: چراغدانها نقره کین؛ ط: چراغدانها... ۱۷- نپ: ابراهیم است. ۱۸- ط: بوده؛ «نپ» کلمه را ندارد. ۱۹- ب: و مسرجه. ۲۰- ب، نپ: از. ۲۱- ط: پس از این چهار دیوار. ۲۲- بجز «ط»: و از آنجا. (احتمال حاشیه «زب»: و آنجا). ۲۳- ب، نپ: گور.

بر آنجانب که صحراست، میان گنبد یوسف علیه السلام و این مشهد، مقبره بی‌عظیم کرده اند و از بسیاری جایها^۱ مرده‌ها^۲ بدانجا آورده اند و دفن کرده، و بر بام مقصوره‌یی که در مشهد ست حجره‌ها ساخته اند، مهمانان را که آنجا رسند، و آنرا اوقاف بسیار باشد از دیهها^۳ و مستغلات^۴ در بیت المقدس. و آنجا اغلب جو باشد و گندم اندک باشد و زیتون بسیار باشد. مهمانان و مسافران و زایران را نان و زیتون دهند. آنجا مدارها(؟) بسیارست که با ستر^۵ و گاو همه روز آرد کنند، و کنیزکان باشند که همه روز نان پزند و نان‌های ایشان هریکی یک‌من باشد، هر که آنجا رسد او را هر روز یک‌گرده نان و کاسه بی عدس. بزیت پخته دهند، و مویز نیز دهند^۶، و این عادت از روزگار خلیل الرحمن علیه السلام تا این ساعت بر قاعده مانده. و روز^۷ باشد که بانصد کس آنجا برسند و همه را آن ضیافت مهیبا باشد. و گفتند^۸ که اول این مشهد را درنساخته بودند و هیچکس درتوانستی رفتن، الا از ایوان^۹ از بیرون زیارت کردند، چون مهدی بملک مصر بنشست فرمود تا آنرا در بگشادند و آلت‌های بسیار بنهاندند^{۱۰} فرش و طرح و عمارت بسیار کردند و در مشهد بر میان دیوار شمالیست چنانکه از زمین بچهار گز بالاست، و از هر دو جانب درجات سنگین ساخته اند که بیک جانب^{۱۱} بروند و بدیگر جانب فرو روند^{۱۲} و دری آهنین کوچک بر آنجا نشانده است.

پس من از آنجا با^{۱۳} بیت المقدس آمدم، و از بیت المقدس پیاده با جمعی که عزم سفر حجاز داشتند برفتم، دلیل ما^{۱۴} هردی جاسد و پیاده و نیکو روی^{۱۵} بود، او را ابوبکر همدانی میگفتند. نیمه^{۱۶} ذی القعدة سنه ثمان وثلثین واربعمائه از بیت المقدس

- ۱- ط، ب: جاها. ۲- ب: مرده را؛ نپ: (دراصل): مردم (اصلاح). مرده. ۲۰
 ۳- ط: دیهات؛ نپ: دیها. (متن احتمال حاشیه «ب» است). ۴- ط: مستغلات.
 ۵- نپ: با ستر. ۶- نپ: روزه. ۷- نپ: بدهند. ۸- ط، ب: روزی.
 ۹- ط، ب: گویند. ۱۰- ط «الا از ایوان» ندارد. ۱۱- نپ (دراصل): از (بعد با قلی جدید آن را زده اند، ولی هیچ چیز بجای آن نوشته). ۱۲- نپ: با آنجا.
 ۱۳- ط: فرود آیند. ۱۴- ب، ط: به. ۱۵- کلمه از «ط» است. ۱۶- ب پیاده ۲۵
 و رو نیکو؛ نپ: پیاده روی (ط). ۱۷- ط، ب: به نیمه.

برفتیم^۱ سه روز را بجای^۲ رسیدیم که آنرا عرعرا^۳ میگفتند و آنجا نیز آب روان و اشجار بود. بمنزلی دیگر رسیدیم که آنرا وادی القری میگفتند و از آنجا بمنزل دیگر رسیدیم و^۴ از آنجا بده روز بمکه رسیدیم^۵. و آن سال قافله از هیچ طرف نیامد و طعام یافت نمی شد، پس^۶ بسکه العطارین فرود آمدیم^۷ برابر باب النبی^۸. روز دوشنبه بعرفات بودیم، مردم بر^۹ خطر بودند از عرب. چون از عرفات بازگشتم دو روز بمکه بایستادم و براه شام بازگشتم سوی بیت المقدس.

پنجم محرم سنه تسع^{۱۱} و ثلاثین و اربع مائه هلالیه بقدم رسیدیم. شرح مکه و حج^{۱۰} اینجا ذکر نکردم^{۱۲}، تا بحج^{۱۳} آخرین بشرح بگویم.

ترسایان را به بیت المقدس کلیسیاست^{۱۴} که آنرا بیعة القمامة گویند و آنرا عظیم بزرگ دارند، و هر سال از روم خلق بسیار^{۱۵} آنجا آیند زیارت، و ملک روم^{۱۶} نیز نهانی بیاید^{۱۷} چنانکه کس نداند، و بروزگاری که عزیز مصر الحاکم بامر الله بود قیصر روم آنجا^{۱۸} آمده بود و حاکم^{۱۹} از آن خبر داشت، رکابداری از آن خود نزدیک او فرستاد و نشان داد که بدان حلیت و صورت مردی در جامع بیت المقدس نشسته است، نزدیک وی رو، بگو که حاکم مرا نزدیک تو فرستاده است و میگوید تا ظن نبیری که من از تو خبر ندارم، اما ایمن باش که بتو هیچ قصد^{۲۰} نخواهم کرد. و هم حاکم فرمود تا آن کلیسا^{۲۱} را غارت کردند و بکنندند و خراب کردند، و مدتی خراب بود، بعد از آن قیصر رسولان فرستاد با^{۲۲} هدایا، و خدمتهای بسیار کرد^{۲۳} و صلح طلبید و شفاعت کرد تا اجازت عمارت کلیسا^{۲۴} دادند و باز عمارت کردند. و این کلیسا^{۲۵} جای وسیعست چنانکه هشت هزار^{۲۶} آدمی را در آن جای^{۲۷} باشد، همه را^{۲۸} بتکلف بسیار ساخته

۱ - ط، ب: برفتیم. ۲ - ب: بجای. ۳ - ب: ارعز؛ نپ (در اصل) از عر (اصلاح): اعز القری (کذا). ۴ - «و از آنجا» از «نپ» است. ۵ - ب، ط: که. ۶ - ب: رسیدیم. ۷ - ب: نمی یافت پس که؛ نپ: نمی یافت که. ۸ - ب، نپ: آمدیم. ۹ - نپ: علیه السلام. ۱۰ - ط: بر. ۱۱ - ط: تسعة. ۱۲ - نپ: نکردیم. ۱۳ - ب، نپ: کلیسایی است. ۱۴ - ط: بسیاری. ۱۵ - ب، نپ: الروم. ۱۶ - ب: بیامد. ۱۷ - «آنجا» در «ب» مکرر شده است. ۱۸ - ب، ط: حاکم (بی و او). ۱۹ - ط: قصه. ۲۰ - اصل: کلیسیا. ۲۱ - ب، نپ: و. ۲۲ - در «نپ» کلمه بخط الحاقیست. ۲۳ - نپ: بیست هزار. ۲۴ - ب، جا، نپ: جای. ۲۵ - ب، نپ: همه.

از رخام رنگین و نقاشی و تصویر و کلیسا را از اندرون بدیباهای رومی آراسته^۱ و مصور کرده و بسیار زر طلا بر آنجا بکار برده، و صورت عیسی علیه السلام را^۲ چند جا ساخته که برخی نشست است^۳ و صورت دیگر انبیای چون: ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او^۴ علیهم السلام بر آنجا کرده و بروغن سندروس مدھن^۵ کرده و باندازه هر صورتی آبگینه بی رقیق ساخته و بروی صورتها نهاده، عظیم شفاف چنانکه هیچ حجاب صورت نشده است^۶ و آنرا^۷ جهت گرد و غبار کرده اند تا بر صورت نشینند و هر روز آن آبگینه ها را خادمان پاک کنند. و جز این چند موضع دیگرست همه بتکلف^۸ چنانکه اگر شرح آن نوشته شود بطول^۹ انجامد. و^{۱۰} در این کلیسا موضعیست بدو قسم^{۱۱} که بر صفت بهشت و دوزخ ساخته اند، یک نیمه از آن وصف بهشت و بهشتیان^{۱۲} است و یک نیمه از آن صورت دوزخ و دوزخیان^{۱۳} و آنچه بدان ماند، و آن جایست که همانا در جهان چنان جای^{۱۴} دیگر نباشد. و درین کلیسا بساقیسیان و راهبان^{۱۵} نشسته باشند و انجیل خوانند و نماز کنند و شب و روز^{۱۶} بعبادت مشغول باشند.

پس از بیت المقدس عزم کردم که در دریا نشینم و بمصر روم و باز از آنجا بمکه روم. باد معکوس بود و متعذر بود بدریا در شدن^{۱۷} براه خشک بر فتم، و بهرمله بگذشتم، بشهری رسیدم^{۱۸} که آنرا عسقلان میگفتند بر لب دریا، شهری عظیم^{۱۹} و بازار و جامع نیکو و طاقی دیدم که آنجا بود کهنه، گفتند مسجدی بوده است، طاقی سنگین، عظیم بزرگ، چنانکه اگر کسی خواستی خراب کند، فراوان مالی خرج باید کرد تا آن خراب شود. و از آنجا بر فتم و در راه بسیار دیهبا^{۲۰} و شهرها دیدم که

۱- ب: پیراسته؛ نپ: ظ: بیاراسته. ۲- نپ: بغط جدید: در. ۳- ب: ط: نشسته. ۴- او در «نپ» بغط الحاقیست. ۵- ب: نپ: بدن. ۶- ط: نشده. ۷- و آنرا در «نپ» بغط الحاقیست. ۸- ط: که همه را بتکلف ساخته اند. ۹- ب: نپ: بتطویل. ۱۰- «ب» و او ندارد. ۱۱- نپ: قسمت. ۱۲- ب: ب: بهشتیان و بهشت. ۱۳- ب: نپ: دوزخیان و دوزخ. ۱۴- نپ: جامی. ۱۵- ط: رهبانان؛ نپ: راهبانان. ۱۶- «ط» دو کلمه اخیر را ندارد. ۱۷- ب: نپ: بدریا متعذر بود رفتن. ۱۸- ب: نپ: رسیدیم. ۱۹- جمله «بر لب دریا شهری عظیم از نپ» است. ۲۰- ط: دیهبا. نپ: و دیهبا (متن از حاشیه «ب» است).

شرح آن مطول می شود مختصر^۱ کردم، بجایی رسیدم که آنرا طینه^۲ می گفتند و آن بندر بود کشتیها را، و از آنجا به تنیس میرفتند، در کشتی نشستم، تا تنیس. و این^۳ تنیس جزیره بیست^۴ و شهری نیکو و از خشکی دورست، چنانکه از باهمای^۵ شهر ساحل را^۶ نتوان دید، شهری انبوه و بازارهای نیکو و دو جامع در آنجاست، و بقیاس ده هزار دکان در آنجا باشد، و صد دکان عطاری باشد، و آنجا در تابستان در بازارها کشکاب فروشند، که شهری گرمسیرست و رنجوری بسیار باشد. و آنجا قصب رنگین بافند از عمامه ها و وقایه ها و آنچه زنان پوشند. از این قصبهای رنگین هیچ^۷ جا مثل آن نبافند که در تنیس، و آنچه سپید باشد به دمیاط بافند، و آنچه در کارخانه^۸ سلطانی بافند بکسی نفروشند و ندهند. شنیدم که ملک فارس بیست هزار دینار به تنیس فرستاده بود تا بجهت او یکدست جامه^۹ خاص بخرند، و چند سال آنجا بودند و نتوانستند خریدن، و آنجا بافندگان معروفند که جامه^{۱۰} خاص بافند، و شنیدم که کسی آنجا دستار سلطان مصر بافته بود، آنرا پانصد دینار زر مغربی فرمود، و من آن دستار دیدم، گفتند چهار هزار دینار مغربی ارزد. و بدین شهر تنیس بوقلمون بافند^{۱۱} که در همه عالم جای^{۱۲} دیگر نباشد، آن جامه یی رنگین^{۱۳} است که بهر وقتی از روز به لونی دیگر نماید و بمغرب و مشرق آن جامه از تنیس برند. و شنیدم که سلطان روم کس^{۱۴} فرستاده بود و از سلطان مصر درخواست^{۱۵} که صد شهر از ملک وی بستاند و تنیس را^{۱۶} بوی دهد، سلطان قبول نکرد، و او را از آن^{۱۷} شهر مقصود قصب و بوقلمون بود.

چون^{۱۸} آب نیل زیادت شود آب تلخ دریا را از حوالی تنیس دور کند چنانکه تاده فرسنگ حوالی شهر آب دریاخوش شود^{۱۹} آنوقت بدین جزیره و شهر^{۲۰} حوضهای

۱- ب، نی : تخفیف . ۲- نی : طیه . ۳- ط، ب : و آن . ۴- نی : جزیره است .
 ۵- نی : نامهای . ۶- ب، نی : ساحل . ۷- ط : که هیچ . ۸- نی : سلطان .
 ۹- «نی» کلمه را ندارد . ۱۰- نی : جامی . ۱۱- ب، ط : زرین ؛ نی (در اصل) :
 زمین (متن ماصورت اصلاحی « نی » است .) ۱۲- ط، ب : کسی . ۱۳- ب، ط :
 درخواست بود . ۱۴- نی : تنیس . ۱۵- نی : این . ۱۶- نی : و چون . ۱۷- ب،
 نی : باشد . ۱۸- نی (در اصل) : شهر (اصلاح) : شهر و (کذا) .

عظیم ساخته‌اند که^۱ بزیر زمین فرو رود، و آنرا استوار کرده، و ایشان آنرا مصانع خوانند، و چون آب نیل غلبه کند^۲ و آب شور و تلخ را^۳ از آنجا دور کند این^۴ حوضها پر کنند و آن چنانست که چون راه آب بگشایند آب دریا در حوضها و مصانع رود و آب این شهر از این مصنعهاست که بوقت زیاد شدن نیل پر کرده باشند و تا سال دیگر از آن آب بر میدارند و استعمال میکنند و هر کرا بیش باشد بدیگران میفروشد

و مصانع وقف نیز بسیار باشد که بفر بادهند. و در این شهرتیس پنجاه هزار مرد باشد و مدام هزار کشتی در حوالی شهر بسته باشد از آن بازرگانان و نیز از آن سلطان بسیار باشد، چه هر چه بکار آید همه را بدین^۵ شهر باید آورد که آنجا هیچ چیز^۶ نباشد و چون جزیره بیست^۷ تمامت معاملات^۸ بکشتی باشد. و آنجا لشکری تمام با سلاح مقیم باشند احتیاطارا، تا از فرنگ و روم کسی^۹ قصد آن نتواند^{۱۰} کرد. و از ثقات شنودم^{۱۱} که هر روز هزار دینار مغربی از آنجا بخزینة سلطان مصر رسد چنانکه آن مقدار بروزی معین باشد^{۱۲} و محصل آن مال یکتن باشد که اهل شهر بدو تسلیم کنند در یک روز معین و وی بخزانه رساند که هیچ^{۱۳} از آن منکسر^{۱۴} نشود و از هیچکس بعنف چیزی نستانند^{۱۵}

و قصب و بوقلمون که جهت سلطان بافند همه را بهای تمام دهند^{۱۶} چنانکه مردم بر غبت کار سلطان کنند نه چنانکه در دیگر ولایتها که^{۱۷} از جانب دیوان و سلطان بر صنایع سخت پردازند^{۱۸} و جامه عماری شتران و نمذ زین اسپان بوقلمون بافند بجهت خواص^{۱۹} سلطان. و میوه و^{۲۰} خواربار شهر از رستاق مصر برند و آنجا آلات آهن ممتاز^{۲۱} سازند چون مقراض و کارد و غیره و^{۲۲} مقراضی^{۲۳} دیدم که از آنجا بمصر آورده بودند، پنج^{۲۴} دینار مغربی میخواستند، چنان بود که چون هسماش بر میکشیدند گشوده

۱- ب، نپ: ساخته‌اند. ۲- نپ: شود. ۳- ب، نپ: تلخ را. ۴- نپ: و این. ۵- ب: میفروشد. ۶- ب: همه بدین؛ نپ: همه درین. ۷- کلمه در «نپ» نیست. ۸- نپ: جزیره است. ۹- نپ: کسی. ۱۰- اصل: نوان (من تصحیح قیاسیست). ۱۱- نپ: شنیدم. ۱۲- (حاشیة رب:؟؟). ۱۳- نپ: کس. ۱۴- ض: کسر؛ نپ: منکر. ۱۵- ب، نپ: نستانند. ۱۶- نپ: بدهند. ۱۷- ط: ولایات. ۱۸- نپ: سخت‌تر دارند. ۱۹- ب، نپ: خاص. ۲۰- «نپ» واو ندارد. ۲۱- کلمه از «ط» است. ۲۲- ب، نپ: مقراض. ۲۳- ب، ط: پنج.

میشد^۱ و چون مسمار فرو میکردند در کار بود. و آنجا زنان را آئنی میافتد باوقات که چون مصروعی^۲ دو سه بار بانگ کنند و باز بهوش آیند^۳، و درخراسان شنیده بودم که جزیره بیست که زنان آنجا چون گریبان بفریاد می آیند^۴ و آن برین گونه است که ذکر رفت^۵. و از تنیس بقسطنطنیه کشتی به بیست روز رود. و ما بجانب مصر روانه شدیم و چون بکنار دریا رسیدیم برود نیل کشتی بالا بر میرفت^۶، و رود نیل چون بنزدیک^۷ دریامیر سد شاخا می شود و پراکنده در دریا میریزد. و آن^۸ شاخ آب را که مادر آن میرفتیم رومش^۹ میگفتند و همچنین کشتی بر^{۱۰} روی آب می آمد تا بشهری رسیدیم که آنرا صالحیه میگفتند و این روستایی بر^{۱۱} نعمت و خواربارست، و کشتیها بسیار میسازند و هریک را دو بست خروار بار میکنند و بمصر میبرند تا در دکان بقال میرود که اگر نه چنین بودی آزوقه^{۱۲} آن شهر بیست ستور نشایستی داشتن با آن مشغله که آنجاست و ما بدین صالحیه از کشتی بیرون آمدیم و آن شب^{۱۳} نزدیک شهر رفتیم. روز یکشنبه هفتم صفر سنه تسع وثلثین و اربعمائه که روز اورمزد بود از شهر یورماه^{۱۴} قدیم در قاهره بودیم.

صفت شهر مصر و ولایتش - آب نیل از میان جنوب و مغرب میآید و بمصر میگردد و بدریای روم میرود. و آب نیل چون زیادت میشود دوبار چندان میشود که جیحون بترمد. و این آب از ولایت نوبه میگردد و بمصر می آید. و ولایت نوبه کوهستانست و چون بصحرا رسد، ولایت مصرست، و سرحدش که اول آنجا رسد، اسوان میگویند و از مصر^{۱۵} تا آنجا سیصد فرسنگ باشد و بر لب آب همه شهرها و ولایتهاست و آن ولایات را صعید الاعلی گویند^{۱۶} و چون کشتی بشهر اسوان رسد^{۱۷} از آنجا برنگردد چه آب از دره بی^{۱۸} تنگ بیرون میآید و تیز^{۱۹} میرود و از آن بالاتر سوی

۱- (شاید مقصودش از کثوده میشد اینست که ازم تفکیک میشد و اجزایش ازم جدا میشد حاشیه ب) . ۲- ط: مصروع. ۳- «نپ» و او ندارد. ۴- نپ: بیاد آیند. ۵- ط: شد. ۶- ط: ب، بالا میرفت. ۷- نپ: نزدیک. ۸- نپ: ابن. ۹- نپ (باصلاح) : وهرمس. (اصل معلوم نیست چه بوده است) . ۱۰- ب، ط: از ۱۱- ط: روستای بر؛ روستای...؛ نپ: روستائی... (متن از حاشیه «ب» است) . ۱۲- ط: آزوقه. ۱۳- نپ: ست. ۱۴- کلمه در «نپ» نیست. ۱۵- « و از مصر » از «نپ» است. ۱۶- ب، نپ: ولایت را... میگویند. ۱۷- ط: برسد. ۱۸- ب، نپ: دره های. ۱۹- نپ (در اصل) : و تیز.

جنوب ولایت نوبه است و پادشاه آن زمین دیگرست، و مردم آنجا سیاه پوست باشند و دین ایشان ترسایی^۱ باشد، و بازرگانان آنجا روند و مهره و شانه و بَدَّ^۲ برند و از آنجا برده آورند. و بمصر برده‌ها نوی^۳ باشد یازومی. و دیدم که از نوبه گندم و ارزن آورده بودند، هر دو سیاه بود. و گویند نتوانسته‌اند که منبع آب نیل را بحقیقت بدانند. و شنیدم که سلطان مصر کس فرستاد تا یکساله راه بر کنار نیل رفتند^۴ و تفحص کردند هیچکس حقیقت^۵ آن ندانست الا آنکه گفتند که از جنوب از^۶ کوهی می‌آید که آنرا جبل القمر گویند. و چون آفتاب بسر سرطان رود آب نیل زیادت شدن گیرد^۷ از آنجا که بزمرستان که^۸ قرارداد بیست ارش بالا گیرد چنانکه بتدریج روز بروز می‌افزاید. و بشهر مصر مقیاسها و نشان‌ها ساخته‌اند، و عاملی^۹ باشد بهزار دینار معیشت که حافظ آن باشد که چند می‌افزاید و از آن روز که زیادت شدن گیرد منادیان بشهر اندر فرستد که ایزد سبحانه و تعالی امروز در نیل چندین زیادت گردانید و هر روز گویند^{۱۰} چندین اصبع^{۱۱} زیادت شد و چون یک گز تمام میشود آنوقت بشارت می‌زنند و شادی میکنند تا هجده ارش بر آید و آن هجده ارش معهودست، یعنی هر وقت که از این کمتر بود نقصان گویند و^{۱۲} صدقات دهند و نذرها کنند و اندوه و غم خورند و^{۱۳} چون از^{۱۴} این مقدار بیش شود شادیا کنند و خرمیها نمایند و تا هجده گز بالا نرود خراج سلطان بر رعیت نهند. و از نیل جویهای^{۱۵} بسیار بریده اند و باطراف^{۱۶} رانده و از آنجا جویهای کوچک برگرفته‌اند، یعنی از آن آنها رو بر آن دیهها^{۱۷} و ولایتهاست^{۱۸}. و دولابها ساخته‌اند چندانکه حصرو قیاس آن دشوار باشد و همه^{۱۹} دیههای^{۲۰} ولایت مصر بر سر بلندیاها و تلها باشد و بوقت زیادت نیل همه^{۲۱} آن ولایات^{۲۲} در زیر آب باشد. دیهها^{۲۳}

۱ - ب، ط: ترسای. ۲ - ب، ط: پسد. ۳ - ط: یونانی. ۴ - ط، ب: رفته. ۵ - ط: کرده... حقیقت. ۶ - نپ: از جنوب. ۷ - ط: زیادت شود. ۸ - ب، نپ: بزمرستان که؛ ط: بزمرستان (متن از حاشیه «ب» است). ۹ - نپ: عامل. ۱۰ - ب، و: هر روز؛ ط: و امروز. ۱۱ - ط: اصبع. ۱۲ - «ب، و: او را ندارد. ۱۳ - و او ندارد. ۱۴ - ط، ب: «از» ندارد. ۱۵ - ب، ط: جویها. ۱۶ - ب، و: اطراف. ۱۷ - اصل: دیها (متن از حاشیه «ب» است). ۱۸ - نپ: و ولایانست. ۱۹ - ن، ب، و: همه (بدون واو). ۲۰ - ط، ب: دیهای. ۲۱ - ب، نپ: ولایت. ۲۲ - ب، ط: دیها.

ازین سبب بر بلندیهها ساخته‌اند تا^۱ غرق نشود و از هر دیبهی بدیبهی دیگر بزورق روند. و از سر ولایت تا آخرش سکری^۲ ساخته‌اند از خاک که مردم بر سر آن سکر^۳ روند یعنی در^۴ جنب نیل. و هر سال ده هزار دینار مغربی از خزانه^۵ سلطان بدست عاملی معتمد بفرستد تا آن^۶ عمارت تازه^۷ کنند و مردم آن ولایت همه اشغال^۸ ضروری خود^۹ ترتیب کرده باشند، آن چهار ماه که زمین ایشان در زیر آب باشد. و در سواد آنجا و روستاهاش^{۱۰} هر کس^{۱۱} چندان نان نپزد^{۱۲} که چهار ماه کفاف وی باشد و خشک کند^{۱۳} تا بزبان^{۱۴} نشود.

وقاعده^{۱۵} آب چنانست که از روز ابتدا^{۱۶} چهل روز می‌افزاید تا هجده ادرش بالا گیرد و بعد از آن چهل روز دیگر برقرار بماند^{۱۷} و هیچ زیاده^{۱۸} و کم نشود^{۱۹} و بعد از آن بتدریج روی بتقصان نهد بیچهل روز دیگر تا آن مقام رسد^{۲۰} که زمستان بوده باشد. و چون آب کم^{۲۱} آمدن گیرد مردم بر پی آن می‌روند و آنچه خشک میشود زراعتی که خواهند میکنند. و همه زرع ایشان صیفی و شتوی بر آن کیش باشد^{۲۲} و هیچ آب دیگر نخواهد. و شهر مصر میان نیل و دریاست، و نیل از جنوب می‌آید و روی بشمال میرود و در دریا میریزد.

و از مصر تا اسکندریه سی فرسنگ گیرند. و اسکندریه بر لب دریای روم و کنار نیل است، و از آنجا میوه بسیار به مصر آورند بکشتی. و آنجا مناره بیست که من دیدم آبادان بود با اسکندریه، و بر آن^{۲۳} مناره آینه بی حرا^{۲۴} ساخته بودند که هر کشتی رومیان که از استنبول بیامدی^{۲۵} چون بمقابل^{۲۶} آن رسیدی، آتشی از آن آینه در کشتی^{۲۷} افتادی

۱ - نیل : یا . ۲ - نیل : سنکری (باصلاح جدید). ۳ - ط: ب: از...؛ نی: ... سنکر (باصلاح جدید).
 ۴ - ب: ط: از . ۵ - «نیل» باصلاح جدید. اصل متن معلوم نیست چه بوده است . ۶ - نی: «آن» ندارد
 ۷ - نی: آن راه . ۸ - نی: اشتغال . ۹ - ب: ط: خود را . ۱۰ - نی: و رستاهاش .
 ۱۱ - نی: «هر کس» ندارد . ۱۲ - نی: نپزد . ۱۳ - نی: ب: کنند . ۱۴ - بجز
 «نیل»: زبان . ۱۵ - نی: آن آب . ۱۶ - نی: و بعد از چهل روز برقرار چهل روز دیگر
 بماند . ۱۷ - ب: هیچ زیاد ...؟ نی: هیچ ... ۱۸ - «نیل» و او ندارد . ۱۹ - «نیل»
 کلمه را ندارد . ۲۰ - نی: باکم . ۲۱ - و او در «نیل» الحاقیست . ۲۲ - ب: نی: و آنجا یعنی بر آن . ۲۳ - ب: ط: می‌آید . ۲۴ - بجز «ط»: بقابله^{۲۵} - ۲۵ - در کشتی
 از «نیل» است .

و بسوختی و رومیان بسیار جد و جهد کردند و حیلتها نمودند و کس فرستادند و آن آئینه بشکستند. و^۱ بروزگار حاکم بامر الله که سلطان مصر بود^۲ مردی نزدیک او آمده بود و قبول کرده^۳ که آن آئینه رانیکو ساز^۴ کند چنانکه باو^۵ بود. حاکم گفته بود حاجت نیست که این ساعت خود رومیان هر سال زرومال^۶ میفرستند و راضیند که لشکر ما نزدیک ایشان برود^۷ و سر بسر بسنده^۸ است. و اسکندریه را آب خوردنی از باران باشد، و در همه صحرای اسکندریه از آن عمودهای سنگین که صفت آن مقدم^۹ کرده ایم افتاده باشد، و آن دریا همچنان میکشد تا قیروان. و از مصر تا قیروان صد و پنجاه فرسنگ باشد.

وقیروان ولایتیست^{۱۰} شهر معظمش سلجماسه^{۱۱} است که بچهار فرسنگی دریاست شهری^{۱۲} بزرگ بر صحرا نهاده و بارویی^{۱۳} محکم دارد. و در پهلوی آن مهدیه^{۱۴} است که مهدی از فرزندان امیر المؤمنین حسین^{۱۵} بن علی رضی الله تعالی عنهما^{۱۶} ساخته است؛ بعد از آنکه مغرب و اندلس گرفته بوده^{۱۷} و بدین تاریخ^{۱۸} بدست سلطان مصر بود و آنجا برف بارد و لیکن پای نگیرد. و دریا^{۱۹} از اندلس بردست راست سوی شمال باز گردد^{۲۰} و میان^{۲۱} مصر و اندلس هزار فرسنگست^{۲۲} و همه مسلمان نیست. و اندلس ولایتی بزرگست^{۲۳} و کوهستانست، برف بارد و یخ بندد و مردمانش سفید پوست و سرخه وی باشند و بیشتر گربه^{۲۴} چشم باشند همچون صقلا بیان، و زیر دریای رومست چنانکه دریا ایشان را مشرقی باشد^{۲۵} و چون از^{۲۶} اندلس بر^{۲۷} دست راست روند سوی شمال

۱ - ب، ط؛ حیلها. ۲ - و او از رط است. ۳ - نب، ب. حاکم سلطان مصر
 ۴ - ب؛ آمده بود قبول کرده؛ ط؛ آمده قبول کرده بود. ۵ - نب، ب؛ باز. ۶ - ط؛
 رومیان زرومال؛ نب رومیان هر سال مال. ۷ - (دب، در حاشیه احتمال داده است)؛ نرود.
 ۸ - ط، ب؛ بسنده؛ نب؛ (باصلاح)؛ پسندیده. متن تصحیح قنایست. ۹ - نب؛ مقدمه (ط
 در مقدمه. حاشیه ب). ۱۰ - نب؛ ولایتیست؛ رط ندارد. ۱۱ - اصل؛ سلجماسه.
 ۱۲ - ط؛ شهر است؛ ب؛ شهر. ۱۳ - ب، ط؛ بارویی. ۱۴ - ط؛ وحسین. ۱۵ - نب
 صلوات الله علیهما؛ ط؛ علیه السلام. ۱۶ - بجز «ط»؛ بود. ۱۷ - (گوبا یعنی در تاریخ تالیف
 کتاب. حاشیه ب). ۱۸ - کلمه در «نب» نیست. ۱۹ - نب؛ گذرد. ۲۰ - نب؛ و میان
 ولایت. ۲۱ - نب؛ فرسنگ باشد. ۲۲ - «نب» و او ندارد. ۲۳ - ط؛ گربه. ۲۴ - از، در
 «نب» العاقبت. ۲۵ - ب، ط؛ از.

همچنان لب^۱ دریا بروم پیوندد. و از اندلس بغزو بروم بسیار روند، و اگر خواهند بکشتی و دریا بقسطنطنیه توان شدن ولیکن خلیجهای^۲ بسیار بود هر یک دو بیست و سیصد فرسنگ عرض که نتوان گذشتن الا بکشتی، و مکرر^۳ از مردم تقه شنیدم که در این دریا^۴ چهار هزار فرسنگست. و شاخی از آن دریا بتاریکی در شده است چنانکه گویند سر آن شاخ همیشه فسرده باشد از آن سبب که آفتاب آنجا نمیرسد. و یکی از آن جزایر که در آن دریاست سقلیه^۵ است که از مصر کشتی به بیست روز آنجا رسد و دیگر جزایر بسیارست و گفتند سقلیه^۶ هشتاد^۷ فرسنگ در هشتاد فرسنگست و هم سلطان مصر راست و هر سال کشتی آید و مال آنجا را^۸ بمصر آورد، و از آنجا کتان باریک^۹ آورند و تفصیلهای با علم^{۱۰} که یکی از آن بمصر ده دینار مغربی^{۱۱} ارزد.

و از مصر چون بجاناب مشرق روند بدریای قلزم رسند، و قلزم شهریست بر کنار دریا که از مصر تا آنجاسی فرسنگست. و این دریا شاخه‌ایست از دریای محیط که از عدن شکافت^{۱۲} و بسوی^{۱۳} شمال رود و چون بقلزم رسد ملاقی^{۱۴} شود و گسسته گردد^{۱۵} و گویند عرض این خلیج دو بیست فرسنگست و^{۱۶} میان خلیج و مصر کوه و بیابانست که در آن هیچ آب و نبات نیست و هر که از مصر بمکه خواهد شد سوی مشرق باید شدن، چون بقلزم رسد دوره باشد یکی برخشک^{۱۷} و یکی بر آب. آنچه براه خشک میرود پانزده روز بمکه رود و آن بیابانست که سیصد فرسنگ باشد و بیشتر قافله مصر بدان راه رود و اگر براه دریا روند بیست^{۱۸} روز روند به جار^{۱۹}. و جار^{۲۰} شهر کیست از زمین حجاز بر لب دریا. که از جار^{۲۱} تا مدینه رسول^{۲۲} سه روز^{۲۳} راهست و از مدینه بمکه صد فرسنگست. و اگر کسی از جار^{۲۴} بگذرد و همچنان بدریای رود، بساحل

۱ - ب، نپ: لب. ۲ - ب، نپ: خلیجهای. ۳ - ب، نپ: مقرر؛ نپ: و معبر.
 ۴ - نپ: دریای روم (روم بفتح جدیدست). ۵ - نپ: سقلیه. ۶ - ط، ب: بر هشتاد.
 ۷ - ط: آنجارا. ۸ - نپ: عظیم باریک. ۹ - و تفصیلهای با علم، در «ط» نیست.
 ۱۰ - نپ: می. ۱۱ - ب، ط: شکافته سوی؛ نپ: بشکافت. ۱۲ - نپ (در اصل): .. و روی. (متن اصلاح جدید «نپ» است. ۱۳ - نپ (در اصل): دریای (اصلاح): ملاقی. ۱۴ - کلمه از «نپ» است.
 ۱۵ - و او از «ط» است. ۱۶ - ب، ط: خشکی. ۱۷ - ب، نپ: بیست. ۱۸ - «نپ» ندارد.
 ۱۹ - نپ (در اصل): و خار. بعد اصلاح کرده اند. ۲۰ - نپ (در اصل): خد. بعد اصلاح کرده اند. ۲۱ - نپ: علیه الصلوة والسلام؛ ب: صلی الله علیه وسلم. ۲۲ - نپ: روزه.

یمن رود و از آنجا بسواحل عدن رسد و اگر بگذرد بهندوستان کشد و همچنان تا چین^۱ برود و اگر از عدن سوی جنوب رود که میل سوی مغرب شود^۲ بزنگبار^۳ و حبشه رود، و شرح آن بجای خود گفته شود. و اگر از مصر بجانب جنوب بروند و از ولایت نوبه بگذرند، بولایت مصامده^۴ رسند و آن زمینست^۵ علف خوار عظیم و چهارپای بسیار، و مردم سیاه پوست درشت استخوان غلیظ باشند و قوی تر کیب و از آن جنس در مصر لشکریان بسیار باشند، صورتهای^۶ زشت و هیاکل^۷ عظیم، ایشان را مصامده گویند، پیاده جنگ کنند بشمشیر و نیزه، و دیگر آلات^۸ کار نتوانند فرمود.

صفت شهر قاهره - چون از جانب شام بمصر روند اول بشهر قاهره رسند، چه مصر جنوبیست^۱ و این راقاهره معز^۲ یه گویند^۳ و فسطاط لشکر گاه را^۴ گویند و این^۵ چنان بوده است که یکی از فرزندان امیر المؤمنین^۶ حسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین که اورا المعز لدین الله گفته اند ملک مغرب بگرفته^۷ است تا اندلس و از مغرب سوی مصر لشکر فرستاده است از آب نیل میبایسته است^۸ گذشتن، و بر آب نیل گذر نمیتوان کردن، یکی آنکه آبی بزرگست و دویم نهنگ بسیار در آن^۹ باشد که هر حیوانی که بآب افتاد در حال فروبردند^{۱۰} و گویند بحوالی شهر مصر در راه طلسمی^{۱۱} کرده اند که مردم را زحمت نرسانند و ستور را، و بهیچ جای دیگر^{۱۲} کسی را زهره نباشد در آب شدن بیک تیر بر تاب دور از شهر. و گفتند^{۱۳} المعز لدین الله لشکر خود را بفرستاد و بیامدند^{۱۴} بدانجای^{۱۵} که امروز شهر قاهره است و فرمود که چون شمابه آنجا رسید سکی^{۱۶} سیاه پیش از شما در آب رود و بگذرد، شما^{۱۷} بر اثر آن سگ^{۱۸} بروید و

۱ - نپ (در اصل) ختن. بعد اصلاح کرده اند ۲ - نپ: باشد. ۳ - نپ (در اصل): بر کنار. بعد اصلاح کرده اند. ۴ - نپ (در اصل): مزاره. بعد اصلاح کرده اند. ۵ - ب: زمین است. ۶ - کلمه از «نپ است» ۷ - نپ (در اصل): میا کل. بعد اصلاح کرده اند. ۸ - ط: آلات را. ۹ - نپ: جنوبست. ۱۰ - (مثل این میماند که اینجا سقطی دارد. حاشیه. ب). ۱۱ - ط: لشکر گاه. ۱۲ - نپ: آن (بدون واو). ۱۳ - کامه در «ط» نیست. ۱۴ - ب: ط: گرفته. ۱۵ - ط: ب: میبایست. ۱۶ - نپ (در آن): بخط الحاقیست. ۱۷ - ب: ط: میرند. ۱۸ - نپ: طلسم. ۱۹ - نپ: و دیگر هیچ جای. ۲۰ - نپ (در اصل): این (بعد بخط جدید زده شده است). ۲۱ - نپ: و تانیامدند. ۲۲ - ب: ط: آنجا. ۲۳ - ط: یکی. ۲۴ - ط: و شما. ۲۵ - ط: یک.

بگذرید بی اندیشه، گفتند که سی هزار سوار بود که بدانجا رسیدند^۱ همه بندگان او بودند، آن سگ^۲ سیاه همچنان پیش از لشکر در رفت و ایشان بر اثر او در رفتند^۳ و از آب بگذشتند که^۴ هیچ آفریده را خللی نرسید و هرگز نشان نداده بود^۵ که کسی سواره از رود^۶ نیل گذشته باشد. و این حال در تاریخ سنه^۷ ثلث و ستین و ثلثمائه^۸ بوده است و^۹ سلطان خود براه دریا بکشتی بیامده^{۱۰} است و آن کشتیها که سلطان در او^{۱۱} بمصر آمده است چون نزدیک قاهره رسید^{۱۲} تهی کردند و^{۱۳} از آب بر آوردند^{۱۴} و در خشکی^{۱۵} رها کردند همچنانکه چیزی^{۱۶} آزاد کنند. و راوی این^{۱۷} قصه آن کشتیها را دید،^{۱۸} هفت عدد کشتی است هر یک بدرازی صد و پنجاه ارش و^{۱۹} در عرض هفتاد ارش، و هشتاد سال بود تا آنجا نهاده بودند^{۲۰} که هیچ آلت و برگ از او باز نکرده بودند. و در تاریخ سنه^{۲۱} احدی و اربعین و اربعمائه بود که راوی این حکایت آنجا رسید. و در وقتیکه المعز لدین الله بیامد در مصر سپاهسالاری از آن خلیفه بغداد بود، پیش معز آمد بطاعت و معز^{۲۲} با لشکر بدان موضع که امروز قاهره است فرود آمد و آن لشکرگاه را قاهره نام نهادند چه^{۲۳} آن لشکر آنجا را^{۲۴} قهر کرد. و^{۲۵} فرمان داد تا هیچکس از لشکروی بشهر در نرود و بخانه کسی فرود نیاید و بر آن دشت^{۲۶} مصری بنا فرمود و حاشیت خود را فرمود تا هر کس سرایی و بنایی افکند و آن شهری شد که نظیر آن کم باشد. و تقدیر کردم که در این شهر قاهره از^{۲۷} بیست هزار دکان کم نباشد همه مملک سلطان. و بسیار دکانهاست که هر یک رادرمای ده دینار^{۲۸} مغربی اجره است و از دو دینار کم نباشد و کاروانسرای و گرمابه و دیگر عمارات^{۲۹} چندانست که آنرا حد^{۳۰}

۱ - نپ: رسیدو. ۲ - ط: یک... ۳ - ب، ط: رفتند. ۴ - ط: «که» ندارد. ۵ - ب، نپ: کس نشان نداده بود. ۶ - نپ: سوار برود. ۷ - معروف در کتب تواریخ سنه ثمان و خمسین و ثلثمایه است (حاشیه ب). ۸ - ط: بوده. ۹ - نپ: نیامده. ۱۰ - ط: آنها. ۱۱ - نپ: رسیده. ۱۲ - «نپ»، واد ندارد. ۱۳ - ب، نپ: آوردند. ۱۴ - نپ (در اصل): و خشک. بعد اصلاح کرده اند. ۱۵ - «نپ» بخط الحاقی «را» افزوده است. ۱۶ - ب: آن. ۱۷ - ط: افزوده: و آن. ۱۸ - ب: بود. و جمله بعد نیز از «نپ» است. ۱۹ - ب، نپ: آنچه. ۲۰ - نپ: لشکر را آنجا (ظ). ۲۱ - ط: و او ندارد. ۲۲ - نپ (در اصل): دست. بعد اصلاح کرده اند. ۲۳ - «از» در «نپ» بخط الحاقیست. ۲۴ - نپ: دینار زر. ۲۵ - ب: عقاراب.

و قیاس نیست، تمامت ملک سلطان که هیچ آفریده را عقار و ملک نباشد، مگر سراها و آنچه خود کرده باشند^۱. و شنیدم که در قاهره و مصر هشت^۲ هزار سرا باشد^۳ از آن سلطان که آنرا با جارت دهند و هر ماه کرایه ستانند و همه بمراد مردم بایشان دهند و از ایشان ستانند نه آنکه بر کسی بنوعی تکلیف^۴ کنند. و قصر سلطان میان شهر قاهره است و همه حوالی آن گشاده که هیچ عمارت بدان^۵ نپیوسته است و مهندسان آنرا مساحت کرده اند برابر شهرستان میافارقین^۶ است و گرد برگرد آن گشوده است و هر شب هزار مرد پاسبان این قصر باشند^۷ پانصد سوار و پانصد پیاده که از نماز شام بوق و دهل و کاسه میزنند و گرد میگردند^۸ تا روز. و چون از بیرون شهر بنگرند قصر سلطان چون کوهی نماید از بسیاری عمارات و ارتفاع آن. اما از شهر هیچ نتوان دید که باروی آن عالیست و گفتند که درین قصر دوازده هزار خادم اجری خوانده است و زنان و کنیزکان خود که داند، الا آنکه گفتند^۹ سی هزار آدمی در آن قصر باشد^{۱۰} و آن دوازده کوشکست. و این حرم را ده دروازه است بر روی زمین و^{۱۱} هر يك رانامی بدین تفصیل غیر از آنکه در زیر زمین است: باب الذهب؛ باب البحر؛ باب السریج؛ باب الزهومة^{۱۲}؛ باب السلام؛ باب الزبرجد؛ باب العید؛ باب الفتوح؛ باب الزلاقة؛ باب السریة^{۱۳} و در زیر زمین^{۱۴} دریست که سلطان سواره^{۱۵} از آنجا بیرون رود و از شهر بیرون قصری ساخته است که معراج آن رهگذر^{۱۶} در آن قصرست و آن رهگذر را^{۱۷} همه سقف محکم زده اند، از حرم تابکوشک. و دیوار کوشک از^{۱۸} سنگ تراشیده ساخته اند که گویی از يك پاره سنگ تراشیده اند^{۱۹} و منظرها و ایوانهای عالی بر آورده و از اندرون دهلیز دکانها بسته. و همه ارکان دولت و خادمان و سپاهیان در آنها بوند و

۱ - ب، نپ؛ باشد. ۲ - نپ؛ بست. ۳ - ب، نپ؛ سراسر. ۴ - ب، نپ؛ بتکلیف. ۵ - نپ؛ در آن. ۶ - نپ؛ میافارقین. ۷ - نپ؛ باشد. ۸ - ط؛ و گردش میکنند؛ ب؛ و گردش میگردند. ۹ - نپ؛ مسگفتند. ۱۰ - ب، نپ؛ است. ۱۱ - واو از «ط» است، و کلمه «نامی» آنجا «بابی» ضبطست. ۱۲ - ط؛ الزهو؛ نپ (در اصل)؛ الرهوبه، بعد اصلاح کرده اند. ۱۳ - نپ؛ الترسه؛ ۱۴ - از اینجا تا ساخته است «در «ط» نیست. ۱۵ - نپ (در اصل)؛ سوار، بعد اصلاح کرده اند. ۱۶ - ب؛ رهگذار. ۱۷ - نپ؛ و این رهگذار را. ۱۸ - ط؛ کوشک را از. ۱۹ - ط؛ سنگ است.

رومیان^۱. وزیر شخصی باشد که بزهد و ورع و امانت و صدق و علم و عقل از همه مستثنی باشد و هرگز آنجا رسم شراب خوردن نبوده بود^۲ یعنی بروزگاران^۳ حاکم و هم در^۴ ایام وی هیچ زن از خانه بیرون نیامده بود و کسی مویز^۵ نساختی احتیاطا را مبادا که از آن مسکر کنند و هیچکس را^۶ زهره نبود که شراب خورد و ققاع هم نخوردندی که گفتندی^۷ مست کننده است و مستحیل شده.

صفت شهر قاهره^۸ - پنج دروازه دارد: باب النصر^۹؛ باب الفتوح؛ باب القنطرة، باب الزویلة؛ باب الخلیج. و شهر بارو ندارد که بناها چنان مرتفعست^{۱۰} که از باروقوی تر و عالی ترست، و هر سرای و کوشکی حصاری. است و بیشتر عمارات پنج آشکوب^{۱۱} و شش آشکوب^{۱۲} باشد و آب خوردنی از نیل باشد، سقایان با شتر نقل کنند و آب چاهها هر چه برود نیل^{۱۳} نزدیکتر باشد خوش^{۱۴} باشد و هر چه دور^{۱۵} باشد شور باشد. و مصر و قاهره را گویند پنجاه هزار شتر^{۱۶} راویه کش است که سقایان آب کشند^{۱۷} و سقایان^{۱۸} که آب بر پشت کشند خود جدا باشند، بسببهای برنجین^{۱۹} و خیکها، در کوچه‌های تنگ که راه شتر نباشد. و اندر شهر در میان سراها باغچه‌ها^{۲۰} و اشجار باشد و آب از چاه دهند. و در حرم سلطان سرابستانهاست^{۲۱} که از آن نیکوتر نباشد و دولا بهاساخته‌اند که آن بساتین را آب دهد^{۲۲} و بر سر باها هم درخت نشانده^{۲۳} باشند

۱ - ب، نپ؛ و همه ارکان دولت و خادمان سیاهان بوند و رومیان. ضبط «ط» نیز روشن نیست و شاید عبارت چنین بوده است: دکانها بسته‌اند ارکان دولت را. و خادمان سیاهان بوند و رومیان؟ چه توقف ارکان دولت در دکانهای دهلیز کاخ سلطنت مسبوق بسابقه است رجوع بتاریخ ابوالفضل بیهقی شود. ۲ - ط: نبوده. ۳ - ط، ب، نپ: آن. (متن احتمال «ب» در حاشیه است). ۴ - ب، ط: و در. ۵ - نپ: مویز؟ ۶ - ب، نپ: نباید که از آن ساک (سیکی؟ حاشیه ب) کنند و هیچکسی را. ۷ - کلاه در «ط» نیست. ۸ - در «نپ» بطور عنوان نیست و کلمه «شهر» هم بخط الحاقیست و عنوان بودنش هم رکیکست چه عین این عنوان در ۵۳ گذشت و ماذیل همان عنوانیم و هنوز تمام نشده است، دوباره تکرار عنوان چه معنی دارد و قطعاً متن و «نپ» غلطست و کلمه صفت باید غلط باشد (حاشیه ب). ۹ - نپ (در اصل): باب النصر بعد اصلاح کرده‌اند. ۱۰ - ب، نپ: اما بناها مرتفعست. ۱۱ - نپ: اشکوب؛ ب: اشکوب. ۱۲ - نپ: رود. و کلمه نیل از «ط» است. ۱۳ - ط: خوشتر. ۱۴ - ب، نپ: دوداز نیل. ۱۵ - نپ: پنجاه و دو هزار اشتر. ۱۶ - نپ: کشد. ۱۷ - ط: سقایانی. ۱۸ - نپ: برنجی. ۱۹ - نپ (در اصل): باغها بعد اصلاح کرده‌اند. ۲۰ - ب: حرم بستانهاست؛ ط: بستانهاست. ۲۱ - نپ: دهند. ۲۲ - ب: نشاده.

و تفرجگاهها ساخته و در آن تاریخ که من آنجا بودم خانه یبکه زمین وی بیست گز در دوازده گز بود پیازده^۱ دینار مغربی باجارت داده بودند^۲ در يك ماه، و چهار آشکوب بود، سه از آن بکراه داده بودند و طبقه بالاین را از خداوندش^۳ میخواست که هر ماه پنج دینار مغربی علاوه^۴ بدهد و صاحب خانه بوی ندادی میگفت^۵: مرا باید که گاهی^۶ در آنجا باشم، و مدت یکسال که ما آنجا بودیم همانا^۷ دوبار در آن خانه نشد. و آن سراها چنان بود از پاکیزگی و لطافت که گویی از جواهر ساخته اندنه از گچ و آجر و سنگ. و تمامت سراهای^۸ قاهره جدا جدا نهاده است چنانکه درخت و^۹ عمارت هیچ آفریده بر دیوار غیری نباشد و هر که خواهد هر که که بایدش خانه خود باز تواند شکافت و عمارت کرده که هیچ مضرتی بدیگری^{۱۱} نرسد. و چون از شهر قاهره سوی مغرب بیرون شوی جوی^{۱۲} بزرگست که آنرا خلیج گویند و آن خلیج را^{۱۳} پدر سلطان کرده است. و او را بر آن آب سبصدیه^{۱۴} خالصه است، و سرجوی^{۱۵} از مصر برگرفته است و بقاهره آورده و آنجا بگردانیده^{۱۶} و پیش قصر سلطان میگذرد. و دو کوشک بر سر آن خلیج کرده اند یکی را از آن لؤلؤ خوانند و دیگری را جوهره. و قاهره را چهار جامعست که روز آدینه نمازکنند: یکی را از آن جامع^{۱۷} از هر گویند و دیگری^{۱۸} جامع نور^{۱۹}؛ و یکی را^{۲۰} جامع حاکم؛ و یکیرا جامع معز^{۲۱}، و این جامع بیرون شهرست بر لب رود^{۲۲} نیل. و از مصر چون روی بقبله کنند بمطلع حمل باید کرد. و از مصر بقاهره کم از يك میل باشد و مصر جنوبیست و^{۲۳} قاهره شمالی. و^{۲۴} نیل از مصر بگذرد^{۲۵} و بقاهره رسد و بساتین و عمارات هر دو شهر بهم^{۲۶} پیوسته است و تابستان همه دشت و صحرا^{۲۷} چون دریایی^{۲۸} باشد و بیرون از باغ سلطان که بر سر بالایی^{۲۹} است که

۱ - نپ (دراصل) : پیازده (اصلاح) : پیازده . ۲ - ب ، نپ : بود . ۳ - نپ : خداوندش . ۴ - ب ، نپ : کلمه را ندارند . ۵ - در «ط» و او نیست . ۶ - ب ، نپ : نداد گفت که. (ظ: گفتمی که). ۷ - ط : باشد که مرا باید گاهی . ۸ - نپ ، ب : همانان . ۹ - ب : سراها . ۱۰ - « نپ » و او ندارد . ۱۱ - نپ : مضرت بر دیگری . ۱۲ - نپ : جوی . ۱۳ - نپ : و این خلیج . ۱۴ - نپ : سبصد و شصت دبه . ۱۵ - نپ : بگردانید . ۱۶ - کلمه از «ط» است . ۱۷ - نپ (دراصل) : انور . بعد اصلاح کرده اند . ۱۸ - ط ، ب : میگذرد . ۱۹ - نپ : درهم . ۲۰ - ط : صحاری ، (متن مطبوع : صحارا) . ۲۱ - نپ : دریای . ۲۲ - نپ : بالای .

آن بر^۱ نشود، دیگر همه زیر^۲ آ بست.

صفت فتح خلیج - بدان وقت که رود نیل وفا کند، یعنی از دهم شهریور ماه^۳ تا بیستم^۴ آبان ماه قدیم که آب زاید باشد هر زده^۵ گز ارتفاع گیرد از^۶ آنچه در زمستان^۷ بوده باشد و سر^۸ این جویها و نرها بسته باشد بهمه ولایت، پس این نهر که خلیج میگویند و ابتدای آن پیش شهر مصرست و بقاهره بر میگردد و آن خاص سلطانتست، سلطان بر نشیند و حاضر شود تا آن بکشایند، آنوقت دیگر خلیجها و نرها و جویها بکشایند در همه ولایت، و آن روز^۹ بزرگتر عیدها^{۱۰} باشد و آن را «رکوب فتح الخلیج»^{۱۱} گویند. چون موسم آن نزدیک رسد بر سر آن جوی بارگاهی عظیم بتکاف^{۱۲} جهت^{۱۳} سلطان بزنند^{۱۴} از دیبای رومی هم بزدوخته و بجواهر مکمل کرده، با همه آلات که در آنجا باشد، چنانکه صدسوار در سایه او بتوانند^{۱۵} ایستاد، و در پیش این شراع خیمه‌یی بوقلمون و خرگاهی^{۱۶} عظیم زده باشند. و پیش از رکوب در اصطبل سه روز طبل و بوق و کوس زنند تا اسبان با آن آوازا الفت^{۱۷} گیرند، تا چون سلطان بر نشیند ده هزار مرکب بزین زرین و طوق و سرافسار مرصع^{۱۸} استاده^{۱۹} باشند همه نمود زینهای دیبای رومی و بوقلمون چنانکه^{۲۰} قاصداً بافته باشند^{۲۱} نه^{۲۲} بریده و نه دوخته، و کتابه^{۲۳} بر حواشی^{۲۴} نوشته بنام سلطان مصر. و^{۲۵} بر هر اسبی زرهی یا^{۲۶} جوشنی افکنده و خودی بر کوهه^{۲۷} زین نهاده و هر گونه سلاح^{۲۸} دیگر. و بسیار شتران با کژاوه های^{۲۹} آراسته و استران^{۳۰} با عماریهای آراسته، همه بزر و جواهر مرصع کرده و بمر وارد

۱ - نپ: برآب (برآب؟ حاشیه «ب»). ۲ - نپ: در زیر. ۳ - کلمه ماه در «نپ» نیست. ۴ - ب، ط: سیم. و ظاهر آبان درست نیست، زیرا مدت افزایش آب نیل را چهار روز گفت و بیستم مهرماه باید باشد. ۵ - نپ: به زده. ۶ - نپ: واژ. ۷ - نپ (در اصل): میان. بعد اصلاح کرده اند. ۸ - ط: بر سر. ۹ - ب: نپ روزها. ۱۰ - نپ (در اصل): عیدها (عیدهای؟) بعد اصلاح کرده اند. ۱۱ - نپ: خلیج. ۱۲ - ب: متکلف بجهت. ۱۳ - نپ: بر میزنند. ۱۴ - ب: آن...؛ نپ: آن بتوانند. ۱۵ - ط، ب: خرگاه. ۱۶ - نپ: آوازهای عظیم الف. ۱۷ - ب، ط: ایستاده. ۱۸ - اصل همه جا: چنانچه. تصحیح متن قیاسی است. ۱۹ - ط: دوخته باشند. ۲۰ - ب، ط: و نه. ۲۱ - ط: کتابتی. ۲۲ - ط: «آن» اضافه دارد. ۲۳ - «نپ» واو ندارد. ۲۴ - ط، نپ: با. ۲۵ - ب، ط: سلاحی. ۲۶ - ط، ب: کجاوهای. ۲۷ - نپ (در اصل): شتران. بعد اصلاح کرده اند.

جلیلهای^۱ آن دوخته^۲ آورده باشند^۳ در این روز خلیج، که اگر صفت آن کنم سخن بطول^۴ انجامد. آن روز لشکر سلطان همه بر نشینند گروه گروه^۵ و^۶ فوج فوج، و هر قومی را نامی و کنیتی باشد: گروهی را کتامیان^۷ گویند، ایشان از قیروان در خدمت المعز^۸ لدین الله آمده بودند و گفتند بیست هزار سوارند؛ و گروهی را باطلیان گویند، مردم مغرب بودند که پیش از^۹ آمدن سلطان بمصر آمده بودند، گفتند پانزده هزار سوارند؛ گروهی را مصامده می گفتند، ایشان سیاهانند و^{۱۰} از زمین مصمودیان^{۱۱} باشند^{۱۲} و گفتند بیست هزار مردند؛ و گروهی را مشارقه^{۱۳} می گفتند و ایشان ترکان بودند و عجمیان بسبب^{۱۴}. آنکه اصل ایشان تازی نبوده است^{۱۵} اگر چه ایشان بیشتر همانجا در مصر زاده اند^{۱۶}. اما اسم ایشان از اصل مشتق بود: گفتند ایشان ده هزار مرد بودند عظیم هیكل؛ گروهی را عبیدالشرا^{۱۷} گویند، ایشان بندگان درم خریده بودند، گفتند ایشان سی هزار مردند؛ گروهی را بدویان می گفتند، مردمان حجاز بودند، همه نیزه وران^{۱۸} گفتند پنجاه هزار سوارند؛ گروهی را استادان^{۱۹} می گفتند همه خادمان بودند سفید و سیاه که بنام خدمت خریده بودند و ایشان سی هزار سوار بودند^{۲۰}؛ گروهی را^{۲۱} سرایبان می گفتند و^{۲۲} پیادگان بودند، از^{۲۳} هر ولایتی آمده بودند و ایشان را سپاهسالاری باشد جدا گانه که تیمار ایشان دارد و ایشان هر قومی بسلاح ولایت خویش کار کنند، ده هزار مرد بودند؛ گروهی را^{۲۴} ز نوج^{۲۵} می گفتند، ایشان همه بشمشیر جنگ کنند و بس^{۲۶}

۱ - ب، ط: حلیهای؛ نپ (در اصل): حلیلهای (= ملیلهای؟؟، حاشیه ب) بعد مانند «ب» و «ط» حلیهای اصلاح کرده اند؛ متن تصحیح قیاسی است و ضبط اصلی «نپ» نیز ظاهر همین بوده است. ۲ - نپ (در اصل): دوخت، بعد ظاهراً دوخته اصلاح کرده اند. ۳ - نپ: باشد (وظاهر آمل «وهرگونه سلاح دیگر الخ» باشد. حاشیه ب). ۴ - ب، ن: کنند سخن بتطویل. ۵ - ب، نپ: و آروز. ۶ - «نپ» و گروه گروه. ۷ - «ط» و او ندارد. ۸ - ط: کتابیان. ۹ - «نپ» از ندارد. ۱۰ - ط: سیاهیان اند؛ ب، نپ «واو» ندارند. ۱۱ - نپ: مصمودیان. ۱۲ - کلمه از «ط» است. ۱۳ - ط: شارقه. ۱۴ - ب، نپ: سبب. ۱۵ - ط: بوده است. ۱۶ - ط: بوده اند و زاده اند. ۱۷ - نپ: الشری. ۱۸ - ط: نیزه داران. ۱۹ - ط: اشادان. ۲۰ - ب، ط: سوارند. ۲۱ - «نپ» «را» ندارد. ۲۲ - «نپ» و او ندارد. ۲۳ - نپ: که از. ۲۴ - متن مطبوع «را» ندارد. ۲۵ - ط: ذنوح. ۲۶ - بجز «ط»: پس.

گفتند ایشان سی هزار مردند. و این همه لشکر روزی خوار^۱ سلطان بودند، و هریک را بقدر مرتبه مرسوم و مشاهره^۲ معین بود که هرگز براتی بیک دینار برهیچ عامل و رعیت نوشتندی، الا آنکه عمال آنچه مال ولایات^۳ بودی سال بسال تسلیم خزانه کردند، و از خزانه بوقت معین ارزاق این لشکرها^۴ بدادندی، چنانکه هیچ علمدار و رعیت را از تقاضای^۵ لشکری^۶ رنجی نرسیدی. و گروهی ملکزادگان و پادشاهزادگان^۷ اطراف عالم بودند که آنجا رفته بودند و ایشانرا از^۸ حساب لشکری و سپاهی نشمردندی، از مغرب و^۹ یمن و روم و صقلاب^{۱۰} و نوبه و حبشه بودند^{۱۱} و ابنای خسرو دهلی^{۱۲} و مادر ایشان بآنجا رفته بودند و فرزندان شاهان گرجی و ملکزادگان دیلمیان و پسران خاقان ترکستان، و دیگر طبقات و^{۱۳} اصناف مردم چون فضلا و ادبای و شعراء و فقهاء^{۱۴} بسیار آنجا حاضر بودند، و همه را ارزاق معین بود، و هیچ بزرگزاده را کم از پانصد دینار ارزاق نبود، و بیود که دوهزار دینار مغربی بود، و^{۱۵} هیچ کار ایشان را^{۱۵} نبودی الا آنکه چون وزیر برنشستی^{۱۶} رفتندی، و^{۱۷} سلام کردندی و باز بجای خود شدند. اکنون با سرحدیث فتح خلیج رویم :

آن روز که بامداد سلطان بفتح خلیج بیرون خواستی شد، ده هزار مرد بمزد گرفتندی که هریک از آن جنبیتان^{۱۸} که ذکر کردیم یکی را بدست^{۱۹} گرفته بودی و صدصد میکشیدندی، و درپیش بوق و دهل و سرنا میزدندی و فوجی از لشکر بر عقب ایشان میشدی، از در حرم سلطان همچنین تاسرفتح خلیج بردندی و باز آوردندی، هر مزدوری که از آن جنبیتی کشیده بود سه درم بدادندی^{۲۰} و^{۲۱} از پس اسپان شتران^{۲۲} بامدها و مرقدها بکشیدندی^{۲۳} و از پس ایشان شتران^{۲۴} باعمارپها. آنوقت سلطان از

۱ - ط : روزی خود . ۲ - کلمه در «ط» نیست . ۳ - ب ، ط : ولایت . ۴ - ب ، ط : آن لشکر . ۵ - و او را بعدها در «نپ» بلفظ زده اند . ۶ - متن مطبوع، «نپ»، ط : تقضای . ۷ - «نپ» : لشکریان . ۸ - ط : در . ۹ - نپ «واو» ندارد . ۱۰ - نپ : صقلاب . ۱۱ - کلمه از «ط» است . ۱۲ - نپ : دیلمی . ۱۳ - و او از «ط» است . ۱۴ - نپ : فضلا و ادبای و شعراء و فقهای . ۱۵ - «را» تصحیح «ب» است . ۱۶ - نپ : نشستی . ۱۷ - و او از «نپ» است . ۱۸ - «ب» در حاشیه احتمال داده است : جنبیتیان . ۱۹ - نپ : بردست . ۲۰ - نپ : به، و دادندی . ۲۱ - نپ : و شتران . ۲۲ - ط : بکشیدند . ۲۳ - نپ : اشتران .

همه لشکرها و جنبیتها دور می آمد، مردی جوان تمام هیکل، پاک صورت، از فرزندان^۱ حسین بن علی بن^۲ ایطالب صلوات الله علیهما^۳ و موی سرسترده^۴ بودی براستری نشسته بود، زین و لکامی بی تکلف^۵ چنانکه هیچ^۶ زر و سیم بر آن نبود^۷ و خویشتن پیراهنی پوشیده سفید^۸ با فوطه بی فراخ^۹ و بزرگ چنانکه در بلاد عرب رسمست و بجم دراعه میگویند^{۱۰}، و گفتند آن پیراهن رادبیتی^{۱۱} میگویند و قیمت آن ده هزار دینار باشد، و عمامه بی هم از آن رنگ برسربسته^{۱۲} و همچنین تازیانه بی عظیم قیمتی در دست گرفته و در پیش او سیصد مرد دیلم میرفت همه پیاده و جامه های زربفت رومی پوشیده و میان بسته با^{۱۳} آستین های فراخ برسم مردم مصر، همه با زوین و تیر^{۱۴} و پایتابها^{۱۵} پیچیده. و مظلله داری با سلطان میرود، براسی نشسته و^{۱۶} دستاری زرین مرصع بر سر او^{۱۷} و دستی جامه پوشیده که قیمت آن ده هزار دینار مغربی باشد، و آن^{۱۸} چترکه بدست دارد بتکلفی^{۱۹} عظیم همه مرصع و مکمل و هیچ سوار دیگر با سلطان نباشد و^{۲۰} در پیش او این دیلمیان بودند^{۲۱} و بردست راست و چپ او چندین مجمره دار میروند از خادمان، و عنبر و عوده میسوزند، و رسم ایشان آن بود که هر کجا سلطان بمردم رسیدی او را سجده کردند و صلوات دادندی. از پس او وزیر میآمدی با قاضی القضاة و فوجی انبوه از اهل علم و ارکان دولت، و سلطان برفنی تا آنجا که شرع زده بودند بر سر بند خلیج، یعنی فم النهر^{۲۲}، و سواره در زیر آن بایستادی ساعتی بعد از آن خشت زوینی^{۲۳} بدست سلطان دادندی تا بر آن^{۲۴} بندزدی، و مردم بتعجیل در افتادندی^{۲۵} بکلنگ و بیل و مجرفه^{۲۶} آن بند را بردیدندی^{۲۷}، آب خود که

۱ - ب، نپ: امیر المؤمنین اضافه دارد. ۲ - نپ «بن» ندارد. ۳ - «نپ» افزوده: والسلام. ۴ - نپ: بسترده. ۵ - نپ افزوده: برو. ۶ - کلمه از «نپ» است. ۷ - نپ: نبود. ۸ - نپ: سفید. ۹ - و او از «نپ» است. ۱۰ - ط: عجم. ۱۱ - نپ: ... گویند. ۱۲ - نپ: دیبقی. ۱۳ - نپ: رنگ در بسته. ۱۴ - ب، نپ: «باج» ندارد. ۱۵ - نپ: مصر نیمه زوینها و تیرها در دست؛ ب: مصر همه از زوینها و تیرها. ۱۶ - نپ: پایتابها. ۱۷ - «نپ» او ندارد. ۱۸ - نپ: آن. ۱۹ - نپ: این. ۲۰ - نپ: تکلفی. ۲۱ - نپ (در اصل) بودند. (اصلاح): بودند. ۲۲ - نپ: آن نهر. ۲۳ - نپ: رویینی (رویینی؛ احتمال حاشیه ب)؛ ب: زوینی. ۲۴ - ط: این. ۲۵ - کلمه از «نپ» است. ۲۶ - ط: وسایل آلات؛ نپ: محرفه؛ ب: محرفه متن از حاشیه «ب» است. ۲۷ - نپ: برزدندی.

بالا^۱ گرفته باشد قوت کند و یکبار فرو رود و بخلیج اندر افتد و^۲ این روز همه خلق مصر و قاهره بنظاره آن^۳ فتح خلیج آمده باشند و انواع بازیهای عجیب^۴ بیرون آورند و اول کشتی که در خلیج افکنده باشد جماعتی اخرسان^۵ که پیارسی گنگ و لال میگویند در آن کشتی نشانده باشد، مگر آنرا بفال داشته بوده اند، و آن روز سلطان ایشان را صدقات فرماید. ویست و یک کشتی بود از آن^۶ سلطان که آبگیری نزدیک قصر سلطان ساخته بودند، چندانکه دوسه میدان و آن^۷ کشتیها هر یک را مقدار پنجاه گز طول^۸ و بیست گز عرض بود، همه بتکلف بازر^۹ و سیم و جواهر و دیبهاها آراسته^{۱۰} که اگر صفت آن کنند اوراق بسیار نوشته شود و بیشتر اوقات آن^{۱۱} کشتیها را در آن^{۱۲} آبگیر چنانکه استر در استر خانه^{۱۳} بسته بودند. و باغی بود سلطانرا بدو فرسنگی شهر که آنرا عین الشمس میگفتند و چشمه یی آب نیکو در آنجا و باغ را خود بچشمه باز میخوانند و میگویند که آن^{۱۴} باغ فرعون بوده است. و بنزدیک آن عمارت گونه یی^{۱۵} دیدم چهار پاره سنگ بزرگ هر یک چون مناره یی و سی گز قایم ایستاده و از سرهای^{۱۶} آن قطرات آب چکان، و^{۱۷} هیچکس نمیدانست که آن چیست. درین^{۱۸} باغ درخت باسان بود، میگفتند پدران این^{۱۹} سلطان از مغرب آن^{۲۰} تخم میاوردند و آنجا^{۲۱} بکشتند و در همه آفاق جایی دیگر نیست و بمغرب نیز نشان نمیدهند و آنرا هر چند تخم هست^{۲۲} اما هر کجا میکارند نمیروید و اگر میروید روغن حاصل نمیشود و درخت آن چون درخت موردست که چون بالغ میشود شاخهای آنرا بتیغی^{۲۳} خسته میکنند و شیشه یی بر هر موضعی میبندند تا این^{۲۴} دهونت^{۲۵} همچنانکه صمغ از آنجا بیرون می آید. چون^{۲۶} دهن تمام بیرون آید^{۲۷} درخت خشک می شود و چوب آنرا

- ۱ - نپ : بار . - و او از «نپ» است . ۲ - کلمه در «ط» نیست . ۳ - نپ : عجب .
 ۴ - نپ : خلیج افکنند جماعتی اخرسان را . ۵ - ط بوده . («ب» در حاشیه افزوده :
 از این صدفه شکیه که بسیار نادرست غفلت نشود) . ۶ - ط : از مال . ۷ - نپ : این .
 ۸ - نپ : طول بود . ۹ - نپ : بزر . ۱۰ - نپ : بر آراسته . ۱۱ - نپ : اشتر را در
 استر سرای . ۱۲ - ب، ط : عمارتی کهنه . ۱۳ - «نپ» باصلاح جدید است و اصل متن معلوم
 نیست چه بوده . ۱۴ - نپ : «و او» ندارد . ۱۵ - ب، ط : و در . ۱۶ - ب، ط : آن . ۱۷ - نپ : این .
 ۱۸ - نپ : و آن . ۱۹ - ط : تخم است . ۲۰ - ط : بتیغ . ۲۱ - نپ : آن .
 ۲۲ - ب ، نپ : دهونه . ۲۳ - نپ : و چون . ۲۴ - نپ : آمد .

باغبانان بشهر آورند و بفروشند^۱ ویرا^۲ پوستی سطر باشد که چون از آنجا باز میکنند و میخورند طعم لوز^۳ دارد و از بیخ آن درخت سال دیگر شاخها برمیآید و همان عمل با آن میکنند.

شهر قاهره را ده محاطست^۴، و ایشان محاطرا حاره میگویند^۵، و اسامی آن اینست:

- ۱ - حاره^۶ بر جوان . ۲ - حاره زویله . ۳ - حاره الجودریه^۷ . ۴ - حاره الامراء .
 ۵ - حاره الدیالمه^۸ . ۶ - حاره الروم . ۷ - حاره الباطلیه^۹ . ۸ - قصر التوک .
 ۹ - عید الشری . ۱۰ - حاره المصامده .

صفت شهر مصر - بر بالای^{۱۰} نهاده و جانب مشرقی^{۱۱} شهر کوهست، اما نه بلند بلکه سنگهاست^{۱۲} و پشته‌های سنگین و بر کرانه^{۱۳} شهر مسجد طولون است، بر سر بلندی، و دو دیوار محکم کشیده که جز دیوار آمد^{۱۴} و میافارقین^{۱۵} بمثل آن^{۱۶} ندیدم، و آن را^{۱۷} امیری از^{۱۸} عباسیان کرده است که حاکم مصر بوده است. و بر روزگار حاکم بامر الله که جد^{۱۹} این سلطان بود^{۲۰} فرزندان این^{۲۱} طولون بیامده‌اند^{۲۲} و این مسجد را به سی هزار دینار مغربی بحاکم بامر الله فروخته^{۲۳} و بعد از مدتی دیگر بیامده‌اند و^{۲۴} مناره بیکه در آن مسجدست^{۲۵} بکندن گرفته^{۲۶}. حاکم فرستاده است که شما مسجد را^{۲۷} بمن فروخته اید چگونه خراب میکنید؟ گفته اند ما مناره نفرورخته ایم.^{۲۸} پنج هزار^{۲۹}

- ۱ - ط: می آورند و میفروشند . ۲ - کلمه از «ط» است . ۳ - ط: نور .
 ۴ - نپ: شهر قاهره ده محلت بود در آنوقت . ۵ - نپ: گویند . ۶ - ب: اول؛ شماره های ۱ تا ۱۰ از «ط» است . ۷ - نپ: الحودریه . ۸ - نپ: دیامله . ۹ - نپ: نالیه .
 ۱۰ - «ب» در حاشیه افزوده: «بایا، مصدریه اسمیه ظاهراً یعنی بر ارتفاع که ما حالا «بلندی» گوئیم» - و این شرح از روشنی محملی ندارد . ۱۱ - ط: شرقی . ۱۲ - نپ: سنگست و او بعد راهم ندارد . ۱۳ - ب، ط: کناره . ۱۴ - نپ (در اصل): امت (اصلاح): عید .
 ۱۵ - نپ: مافارقین . ۱۶ - ب، نپ: به از آن . ۱۷ - زرد، در، نپ، الحاقیست . ۱۸ - ب، نپ: از آن و در «نپ» «آن» را بعد بخط الحاقی زده است . ۱۹ - نپ: غیر .
 ۲۰ - ط: بوده . ۲۱ - «این» «زاد» «نپ»، بخط الحاقی زده است . ۲۲ - ط: آمده . ۲۳ - ب، ط: مغربی فروختند . ۲۴ - ب، ط: بیامده‌اند» ندارد . ۲۵ - ط: بفروختند؛ ب: نفرورخته؛ نپ: نفرورخته بعد آنرا زده و بخط اصلی رویش نوشته: «لا . متن تصحیح قبایسیست . ۲۶ - ب: گرفتند؛ ط: و خواستند تا بکنند . ۲۷ - ط: فرستاد که شما بمن؛ ب: ... که شما بمن . ۲۸ - ط: گفتند مناره را ...؛ ب: گفتند ما مناره را ... ۲۹ - ب، ط: و پنج هزار .

دینار بایشان داده است و مناره را هم بخریده^۱. و سلطان ماه رمضان آنجا نماز کردی و^۲ روزهای جمعه.

و شهر مصر از بیم آب^۳ بر سر بالایی نهاده است و وقتی سنگهای بلند بزرگ بوده است، همه را بشکسته اند و هموار کرده^۴ و اکنون آنچنان جایها را عقبه گویند. و چون از دور شهر مصر را نگاه^۵ کنند پندارند کوهیست و جای هست^۶ که چهارده طبقه از^۷ بالای یکدیگرست، و جای^۸ هفت طبقه. و از ثقات شنیدم که شخصی بر بام هفت طبقه باغچه‌یی کرده بود و گویا آنجا^۹ برده و پرورده تا بزرگ شده^{۱۰} و آنجا دولابی ساخته که این گاو میگردانید، و آب از چاه بر میکشید و بر آن بام درختهای نارنج و ترنج و موز و غیره کشته، و همه در بار آمده و گل و سپرغما^{۱۱} همه نوع کشته. و از بازرگانی معتبر شنیدم که بسی سراهاست در مصر که در او حجره هاست برسم مستقل یعنی بکر ادادن^{۱۲} که مساحت آن سی ارش در سی ارش باشد^{۱۳} سیصد و پنجاه تن در آن باشند و بازارها و کوچه‌ها در آنجاست^{۱۴} که دائماً قنادیل سوزد چونکه^{۱۵} هیچ روشنایی در آنجا^{۱۶} بر زمین نیفتد و رهگذر مردم باشد و در^{۱۷} شهر مصر غیر قاهره هفت جامعست چنانکه بهم پیوسته^{۱۸} و بهر دوشهر پانزده مسجد آدینه است که روزهای جمعه در^{۱۹} هر جای خطبه و جماعت باشد. در میان بازار مسجدیست که آنرا باب الجوامع گویند، و آنرا^{۲۰} عمرو عاص ساخته است^{۲۱} بروزگاری که از دست معاویه امیر مصر بوده^{۲۲}، و آن مسجد بچهار صد عمود رخام قائمست و آن دیوار که

۱ - ب، ط: داده ... بخرید. ۲ - نی: در. ۳ - نی: «از بیم آب» ندارد.
 ۴ - ب، ط: بشکستند... کردند. ۵ - ب، ط: نگاه. ۶ - ط: و خانه هاست؛ ب: خانه‌های
 ۷ - ط: در. ۸ - ط، ب: و خانه‌های. ۹ - نی: بر آنجا. ۱۰ - ب، نی:
 شده بود. ۱۱ - نی (در اصل) سرغما (اصلاح): سرغما. ۱۲ - پنج کلمه اخیر در «ط»
 نیست؛ ب، نی اصلاحی: ... بکرایه ... ۱۳ - ط: ساحت ...؛ نی: ... ارش باشد درسی ارش.
 ۱۴ - ط: آنجاست. ۱۵ - نی (در اصل): که بعد اصلاح کرده اند. ۱۶ - «در آنجا» در
 «نی» الحاقیست. ۱۷ - نی: رهگذر ... و اندر. ۱۸ - نی: پیوستست. ۱۹ - نی
 «در» را بخط الحاقی زده است. ۲۰ - نی: و آن. بعد اصلاح کرده اند. ۲۱ - ط: ساخته.
 ۲۲ - ط: بروزگار معاویه که از دست وی ...؛ نی: ب ... بود.

محراب بر اوست سرتاسر تخته‌های^۱ رخام سپیدست^۲ و جمیع^۳ قرآن بر آن تخته‌ها
 بخطی زیبا نوشته، و از بیرون بچهار حد مسجد بازارهاست و درهای مسجد در آن^۴
 گشاده و مدام در آن مدرّسان^۵ و مقریان نشسته، و سیاحت گاه^۶ آن شهر بزرگ
 آن مسجدست، و هرگز نباشد که درو کمتر از پنج هزار خلق باشد، چه از طلاب
 علوم و چه از غریبان^۷ و چه از کاتبان که چک و قبالة نویسند و غیر آن. و آن مسجد
 را^۸ حاکم از فرزندان عمرو عاص بخريد که نزدیک او رفته بودند و گفته [که]^۹
 ما محتاجیم و درویش و این^{۱۰} مسجد پدر ما کرده است اگر سلطان اجازت دهد بکنیم
 و سنگ و خشت آن بفروشیم. پس حاکم صد هزار دینار بایشان داد و آنرا بخريد
 و همه اهل مصر را برین گواه کرد، و بعد از آن بسیار عمارات عجیب در آنجا کرد
 و فرمود^{۱۱} و از جمله چراغدانی نقره گین^{۱۲} ساختند شانزده پهلوجانکه هر^{۱۳} پهلوی
 از و يك ارش و نیم باشد، چنانکه دایره چراغدان بیست و چهار ارش باشد و هفتصد
 و اند چراغ در وی می افروزند در^{۱۴} شبهای عزیز، و گفتند وزن آن بیست و پنج قنطار
 نقره است، هر^{۱۵} قنطاری^{۱۶} صد رطل و^{۱۷} هر رطلی^{۱۸} صد و چهل و چهار درهم نقره
 است. و گویند^{۱۹} چون این^{۲۰} چراغدان ساختند^{۲۱} بهیچ در در نمیگنجید، از درهای
 جامع، از بزرگی که بود، تا دری فروگرفتند^{۲۲} و آنرا در مسجد بردند و باز
 دزبر نشانند^{۲۳}. و همیشه درین مسجد ده توحصیر^{۲۴} رنگین نیکو بر بالای یکدیگر
 گسترده باشد. و هر شب زیاده از صد قنديل افروخته، و محکمه قاضی القضاة در

۱ - نپ: بتخیهای (ظ: بتختهای. حاشیه ب). ۲ - ط: رخام است.

۳ - نپ: و جامع. ۴ - نپ: (اصل): آن (اصلاح): آنها. ۵ - در: در: و او

بخط الحاقیست. ۶ - نپ: و ساحت (اصلاح) و ساحت گاه. ۷ - اب: غربا.

۸ - نپ: و این مسجد نیز. ۹ - جمله و آن مسجد را... تا اینجا در ب مکرر شده
 است. ۱۰ - ب: گفتند؛ ط: گفته بودند. ۱۱ - ب: ط: و. ۱۲ - ط: و فرمود «

ندارد؛ «نپ» و او بعدرا ندارد (ظ). ۱۳ - ب: نقر گین. ۱۴ - ب: بر: نپ (ظ):

هر. ۱۵ - «نپ» گویا الحاقی است. ۱۶ - نپ: و هر. ۱۷ - ط: قنطار.

۱۸ - او در «نپ» نیست. ۱۹ - ب: ط: رطل. ۲۰ - ب: گویند که. ۲۱ - نپ:

آن. ۲۲ - ب: ط: ساخته شد. ۲۳ - نپ: ... فراگرفتند؛ ط: با آنکه دری فراگرفتند.

۲۴ - ب: ط: در را نشانند. ۲۵ - ط: مسجد حصیرهای.

این مسجد باشد. و بر جانب شمالی مسجد بازاریست که آنرا سوق القنادیل خوانند، در هیچ بلد^۱ چنان بازاری نشان نمیدهند، هر طرایف^۲ که در^۳ عالم باشد آنجا یافت شود. و آنجا آلتها دیدم که از ذبل^۴ ساخته بودند، چون صندوقچه و شانه و دسته کارد و غیره. و آنجا بلور سخت نیکو دیدم، و استادان نعر^۵ آنرا میتراشیدند و آنرا از مغرب آورده بودند، و میگفتند درین نزدیکی^۶ در دریای قلزم بلوری پدید آمده است که لطیفتر و شفافتر از بلور مغربست و دندان فیل دیدم که از زنگبار آورده بودند، از آن بسیار^۷ بود که زیادت از دوست من بود^۸ و یکعدد پوست گاو آورده بودند از حبشه که همچون^۹ پوست بلنگ بود و از آن نعلین سازند. و از حبشه مرغ^{۱۰} خانگی آورند^{۱۱} که نیک بزرگ باشد^{۱۲} و قطهای سپید بروی و بر سر کلاهی دارد بر مثال طاووس. و در مصر عسل بسیار خیزد، و شکر هم^{۱۳}.

۱۰

روز^{۱۴} سیوم دیماه قدیم از سال چهارصد و شانزده^{۱۵} عجم این میوهها و سپرغمهایک روز دیدم که ذکر میرود و هی هذه: گل سرخ؛ نیلوفر؛ نرگس؛ ترنج؛ نارنج، لیمو؛ مرکب^{۱۶}؛ سیب؛ یاسمن؛ شاه سپرغم؛ بهی^{۱۷}؛ انار؛ امرو؛ خربوزه^{۱۸}؛ دستنبویه؛ موز؛ زیتون؛ هلیله^{۱۹}؛ تر؛ خرما؛ تر، انگور؛ نیشکر؛ بادنجان؛ کدوی تر؛ ترب؛ شلغم؛ کرنب؛ باقلای^{۲۰}؛ تر؛ خیار؛ باد رنگ؛ پیاز تر؛ سیر تر، جیزر؛ چغندر^{۲۱}. هر که اندیشه کند که این انواع میوه و ریاحین که بعضی خریفی است و بعضی ربیعی و^{۲۲} بعضی صیفی و بعضی شتوی چگونه جمع بوده باشد همانا قبول نکند،

۱۵

۱ - ب، نپ؛ بلاد. ۲ - نپ (اصل)؛ طرائم (ظ) (اصلاح؛ ظرائم)؛ ب؛ ظرائم. ۳ - نپ؛ که در همه بلاد. ۴ - ب، ط (دنب «اصلی»؛ دهل. («نپ» اصلاحی)؛ دبل. (ذبل یعنی سنگ لاک پشت که شانه و دست بند از آن میسازند. حاشیه ب). ۵ - نپ؛ نقره. ۶ - نپ؛ نزدیک. ۷ - نپ؛ بسیار از آن بود. ۸ - نپ «واو» ندارد. ۹ - ب، ط؛ همچو. ۱۰ - نپ؛ مرفی. ۱۱ - ط؛ آورده بودند؛ ب؛ آورده اند. ۱۲ - ط؛ بود. ۱۳ - نپ؛ و با شکر هم سفره؟. ۱۴ - کلمه در «نپ» نیست. ۱۵ - کلمه در «ط» نیست. ۱۶ - ط، ب؛ به. ۱۷ - نپ؛ خربزه. ۱۸ - بجز «ط»؛ بلبله. ۱۹ - نپ؛ باقلی. ۲۰ - ب؛ چغندر؛ نپ؛ چغندر.

۲۰

۲۵

فاما مرا درین غرضی نبوده^۱ و نوشتم الا آنچه دیدم، و بعضی که شنیدم و نوشتم، عهده آن بر من نیست، چه ولایت مصر وسعتی دارد عظیم، همه نوع هواست از سردسیر و گرم سیر و از همه^۲ اطراف هر چه باشد بشهر آورند و بعضی در بازارها بفروشند^۳.

و بمصر سفالینه سازند از همه نوع چنان لطیف و شفاف که دست چون بر بیرون نهند از اندرون بتوان دید، از کاسه و قدح و طبق و غیره، و رنگ کنند آنرا چنانکه رنگ بوقلمون را ماند چنانکه از هر جهتی که بداری رنگ دیگر نماید. و آبگینه سازند که^۴ بصفا و پاکی بزبرجد^۵ ماند و آن را بوزن فروشد. و از بژازی نقه شنیدم که یکدرم^۶ سنگ ریسمان بسه دینار مغربی بخرند^۷ که سه دینار و نیم نیشابوری باشد. و به نیشابور پرسیدم که ریسمانی که از همه نیکوتر باشد چگونه خردند؛ گفتند هر آنچه بی نظیر باشد یکدرم به پنج درم بخرند.

شهر مصر بر کنار نیل نهاده است بدرازی، و بسیاری کوشکها و منظرها چنانست که اگر خواهند آب بریسمان از نیل بردارند. اما آب شهر^۸ همه سقایان آوردند از نیل، بعضی بیشتر و بعضی بدوش. و سبوها دیدم از برنج دمشقی که هر یک سی من آب گرفتگی و چنان بود که پنداشتی زرین است. یکی مرا حکایت کرد که زنی است که پنج هزار از آن^۹ سبو دارد که بمزد میدهد هر سبویی ماهی^{۱۰} یکدرم، و چون باز سپارند باید^{۱۱} سبو درست باز سپارند. و در پیش مصر جزیره‌یی در میان نیل است که وقتی شهری کرده بودند و آن جزیره مغربی شهرست و در آنجا مسجد آدینه بیست و باغهاست و آن پاره‌یی سنگ بوده است در میان رود. و این دو شاخ از نیل هر یک را^{۱۲} بقدر چیه چون تقدیر کردم اما بس^{۱۳} نرم و آهسته می‌رود. و میان شهر و جزیره جسری^{۱۴}

۱ - ط : مانا . ۲ - نی : نبود . ۳ - «نی» کلمه را ندارد . ۴ - ب : ط ، میفروشند .

۵ - همه جا : سفالیه . (متن احتمال حاشیه «ب» است) . ۶ - نی : «که» ، ندارد .

۷ - نی : پاکی زبرجد . ۸ - ط ، ب : یکدرم . ۹ - نی : بخریدند . ۱۰ - ط : شهر را .

۱۱ - نی : این . ۱۲ - ط : هر سبویی ؛ نی : هر روز سبویی ؛ ب : هر سبویی

۱۳ - ب ، ط : هر یک . ۱۴ - ط : آبش . ۱۵ - نی : جسر .

بسته است به سی و شش پاره کشتی و بعضی از شهر^۱ دیگر سوی آب نیلست و آنرا جیزه خوانند^۲ و آنجا نیز مسجد آدینه بیست، اما جسر نیست، بزورق و معبر گذرند. و در مصر چندان کشتی و زورق باشد که ببغداد و بصره نباشد. اهل بازار مصر هر چه فروشند^۳ راست گویند و اگر کسی بمشتری^۴ دروغ گوید او را براشتری نشانند^۵ و زنگی بدست او دهند تا در شهر میگردد^۶ و زنگ میجنباند و منادی میکند که من خلاف گفتم^۷ و ملامت می بینم، و هر که دروغ گوید سزای او ملامت باشد در بازار آنجا از بقال و عطّار و پیلهور هر چه فروشند باردان آن از خود بدهند اگر زجاج باشد و اگر سفال و اگر کاغذ، فی الجمله احتیاج نباشد که خریدار باردان بردارد. و روغن چراغ آنجا از تخم ترب و شلغم گیرند و آنرا زیت حار^۸ گویند و آنجا^۹ کنجد اندک باشد و^{۱۰} روغنش عزیز باشد^{۱۱} و روغن زیتون ارزان بود و^{۱۲} پسته گران تر از بادام است و^{۱۳} مغز بادام ده من از یک دینار نگذرد. و اهل بازار و دکان داران بر خران زینی نشینند^{۱۴} که آیند و روند از خانه بی بازار و هر جابر سر کوجه ها بسیار خران زینی آراسته داشته باشند، که اگر کسی خواهد بر نشیند و اندک کرایه میدهد^{۱۵} و گفتند پنجاه هزار بهیمه زینی باشد که هر روز زین کرده بکرا^{۱۶} دهند، و بیرون از لشکریان و سپاهیان^{۱۷} بر اسب نشینند^{۱۸} یعنی اهل بازار و روستا و محترفه^{۱۹} و خواجگان، و بسیار خر^{۲۰} ابلق دیدم همچو اسب بل لطیف تر. و اهل شهر عظیم توانگر بودند در آنوقت که آنجا بودم. و در سنه نسع و ثلثین و اربعمایه سلطان را پسری آمد، فرمود^{۲۱} که مردم خر می کنند، شهر و بازارها^{۲۲} بیاراستند چنانکه اگر وصف آن کرده شود

۱ - نی. شهر مصر. ۲ - کلمه در «ط» نیست. ۳ - نی: فروشند بمشتری نگویند و. ۴ - نی: مشترا (کذا). ۵ - ب، ط: برشتری نشده. ۶ - ط: و در شهر بگردانند. ۷ - «نی» و او ندارد. ۸ - بی (در اصل): جا (اصلاح): حر(؟). ۹ - بی «آسجا» ندارد. ۱۰ - متن مطبوع «واو» ندارد. ۱۱ - کلمه در «ط» و «ب» نیست. ۱۲ - واو از «ط» است. ۱۳ - نی: «است» ندارد. ۱۴ - ط: بر نشینند. ۱۵ - نی: بدهد. ۱۶ - ب، ط: بکرایه. ۱۷ - «نی» بخط الحاقی افزوده: کسی. ۱۸ - نی: نسید (= نشینند). ۱۹ - ط: متفرقه. ۲۰ - نی: خران. ۲۱ - بی: و فرمود. ۲۲ - ب بازار؛ ط: بازار را.

همانا که بعض^۱ مردم آنرا باور نکنند و استوار ندارند که دکانهای بزازان و صرافان و غیر هم چنان بود که از زر و جواهر و نقد و جنس^۲ و جامه‌های زربفت و قصب‌جایی نبود^۳ که کسی بنشینند و همه از سلطان ایمنند^۴ که هیچکس از عوانان و غمازان نمی‌ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کسی^۵ ظلم نکند و بمال کسی هرگز طمع نکند و آنجا مالها دیدم از آن مردم که اگر گویم^۶ یا صفت کنم مردم عجم را قبول نیفتند^۷ و مال ایشانرا حد و حصر نتوانستم^۸ کرد و آن آسایش و امن^۹ که آنجا دیدم هیچ جا ندیدم و آنجا شخصی^{۱۰} ترسا دیدم که از متمولان مصر بود چنانکه گفتند کشتی‌ها و مال و ملک او را قیاس نتوان کرد، غرض آنکه یکسال آب نیل وفا نکرد و غله گران شد، وزیر سلطان این ترسا را بخواهد و گفت: سال نیکو نیست و بردل سلطان جهت رعیت بارست، تو چند غله توانی^{۱۱} بدهی خواه بیها، خواه بقرض؟ ترسا گفت: بسعادت سلطان و وزیر من چندان غله مهیا دارم که شش سال نان مصر بدهم، و در^{۱۲} این وقت لامحاله چندان خلق در مصر بود که آنچه در نیشابور بودند خمس ایشان بجهت بود و هر که مقادیر داند معلوم او باسد که کسی را چند مال باید تا غله او این مقدار باشد، و چه ایمن رعیتی و عادل سلطانی بود^{۱۳} که در ایام ایشان چنین حالها باشد و چندین مالها، که نه سلطان بر کسی^{۱۴} ظلم و جور کند و نه رعیت چیزی پنهان و پوشیده دارد و آنجا کاروانسرای دیدم که دارالوزیر میگفتند، در آنجا قصب فروشند و دیگر هیچ و در آشکوب زیر خیاطان نشینند و در بالای^{۱۵} رفا آن^{۱۶}. از تیم بان^{۱۷} پرسیدم که اجرت^{۱۸} این تیم چندست؟ گفت: هر سال بیست هزار دینار مغربی بود، اما این ساعت

۱ - نپ : بعضی . ۲ - پ (در اصل) : مردم آن . (اصلاح) : مردم را آن .

۳ - نپ « و جنس » ندارد . ۴ - کلمه بود از « ط ، است ، نپ حای . ۵ - نپ .

ایمن . ۶ - نپ . کس . ۷ - ب : گویم . ۸ - ب بیافتد . ۹ - ب . نپ . نداستم .

۱۰ - « و امن » از « نپ » است . ۱۱ - ط شعص . ۱۲ - ب بوابی که .

۱۳ - ب ، ط : در این . ۱۴ - ط : باید . ۱۵ - ب کس . ۱۶ - ب . در بالای

همه . ۱۷ - « ط » « در بالای رفا آن » ندارد . ۱۸ - ب . ب . نپ . نیم آن . ۱۹ - ب ،

نپ : اجرت .

گوشه‌یی از آن خراب شده است^۱ عمارت میکنند، هر ماه یک هزار دینار حاصل کند یعنی دوازده هزار دینار و گفتند^۲ که در این شهر بزرگتر از این^۳ و بمقدار این دو بیست خان باشد.

صفت خوان سلطان - عادت ایشان چنین^۴ بود که سلطان در سالی بدو عید خوان بنهد^۵ و بار دهد خاص و عام^۶ را، آنانکه خاص^۷ باشند در حضرت او باشند و آنچه عام باشد^۸ در دیگر سراها و مواضع و من اگر چه بسیار شنیده بودم، هوس بود^۹ که بر رأی العین بینم. با یکی از دیران سلطان که مرا با او صحبتی اتفاق افتاده بود و دوستی پدید^{۱۰} آمده گفتم: من بارگاه ملوک و سلاطین عجم دیده‌ام چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود، ایشان پادشاهان بزرگ بودند، با نعمت و تجمل بسیار اکنون میخواهم که مجلس امیر المؤمنین را هم بینم^{۱۱}. او با پرده دار^{۱۲} که صاحب - الشتر^{۱۴} گویند بگفت^{۱۵} سلخ رمضان سنه اربعین و اربعمائه که مجلس آراسته بودند تا دیگر روز که عید بود و^{۱۶} سلطان از نماز با نجا آید و بخوان^{۱۷} بنشیند، مرا آنجا^{۱۸} برد. چون از در سرای بدرون^{۱۹} شدم عمارتها و صهه‌ها و^{۲۰} ایوانها دیدم که اگر وصف آن کنم کتاب بتطویل^{۲۱} انجامد. دوازده قصر درهم ساخته همه مربعات^{۲۲} که در هر یک که میرفتی از دیگری^{۲۳} نیکوتر بود و هر یک بمقدار^{۲۴} صدارش در صدارش. و یکی از این جمله چیزی بود شصت^{۲۵} اندر شصت^{۲۶} ارش^{۲۶} و تختی بتمامت عرض خانه نهاده بعلو^{۲۷} چهارگز^{۲۷} از سه جهة آن تخت همه از زر بود، شکارگاه و میدان و غیره بر آن تصویر

۱ - ب، ط: شده. ۲ - ط: گفتند. ۳ - ط، و، متن مطبوع افزوده: نیست. ۴ - ب، ط: چنین. ۵ - ب، ط: خان نهد. ۶ - ب، نپ: خواص و عوام را. ۷ - ب، نپ: آنکه خواص. ۸ - ب: عوام باشند؛ نپ: ... باشند. ۹ - ط: داشتم. ۱۰ - «نپ» و او ندارد. ۱۱ - ب: بدید؛ نپ: (اصل): با دید (اصلاح): پدید. ۱۲ - نپ: «هم» ندارد؛ ب: بینم. ۱۳ - نپ: پرده دار ایشان. ۱۴ - ط: اتستر. ۱۵ - ط: می گویند...؛ نپ: .. بگفت و. ۱۶ - و او از «نپ» است. ۱۷ - نپ: بخان. ۱۸ - ط: با نجا. ۱۹ - ب، نپ: بدر (احتمال حاشیه ب: در). ۲۰ - نپ: صفها. ۲۱ - ط: بطول. ۲۲ - دو کلمه اخیر در «ط» نیست. ۲۳ - نپ: ... از یکدیگر؛ ب: میرفتم از یکدیگر؛ ط: میرفتم. ۲۴ - نپ: مقدار. ۲۵ - نپ: شصت. ۲۶ - کلمه از «ط» است. ۲۷ - «نپ» افزوده: در عرض چهارگز.

کرده و کتابتی^۱ بخط پاکیزه بر آنجا نوشته و همه^۲ فرش و طرح که درین حرم بود همه آن بود که دیبای رومی و بوقلمون^۳ باندازه هر موضعی یافته^۴ بودند، و دارا فرینی^۵ مشبک از زر بر کناره‌های آن^۶ نهاده که صفت آن نتوان کرد و از پس تخت که با جانب دیوارست درجات نقره گین^۷ ساخته و آن تخت خود چنان بود که اگر این کتاب سر بسر صفت آن باشد سخن مستوفی و کافی نباشد. گفتند پنجاه هزار من شکر راتیه^۸ آن روز باشد که سلطان خوان^۹ نهد. آرایش خوان^{۱۰} را درختی دیدم^{۱۱} چون درخت ترنج و همه شاخ و برگ و بار آن^{۱۲} از شکر ساخته و اندر و هزار^{۱۳} صورت و تمثال ساخته، همه از شکر و مطبخ سلطان بیرون از قصرست و پنجاه غلام همیشه در آنجا ملازم باشند و از گوشک راه بمطبخست در زیر زمین و ترتیب ایشان چنان مهیبا بود که هر روز چهارده شتروار^{۱۴} برف بشرابخانه^{۱۵} سلطان بردندی و از آنجا بیشتر امراء و خواص را رابته‌ها بودی و اگر مردم شهر جهت رنجوران طلیدندی هم بدادندی و همچنین هر مشروب و ادویه که کسی را در شهر بایستی از^{۱۶} حرم بخواستندی بدادندی و همچنین روغنهای دیگر چون روغن بلسان و غیره^{۱۷} چندانکه این اشیاء مذکور^{۱۸} خواستندی منعی و عذری نبودی.

سیرت^{۱۹} سلطان مصر^{۲۰} - امنیت^{۲۱} و فراغت اهل مصر بدان حد بود که دکان‌های
 ۱۵ بزازان و صرافان و جوهریان را در نبستندی، الادامی بروی کشیدندی، و کس نیارستی
 به چیزی دست بردن. مردی یهودی بود جوهری که سلطان را^{۲۲} نزدیک بود و او را مال
 بسیار بود و همه اعتماد جوهر خریدن بر او^{۲۳} داشتند. روزی لشکریان دست^{۲۴} بر این

۱ - نپ: کتابه. ۲ - نپ: هر. ۳ - ط: همه دیبای... بوقلمون بود. ۴ - نپ: یافته. ۵ - نپ: دارا فرینی. ۶ - «آن» از «ط» است. ۷ - ب: نقر گین. ۸ - نپ: راتب. ۹ - نپ: خان. ۱۰ - نپ: و درختی دیدم ساخته. ۱۱ - ط: آن را. ۱۲ - ط: بودند و بهزار. ۱۳ - ط: شتردار. ۱۴ - ط: بشربخانه. ۱۵ - «نپ» و او اضافه دارد. ۱۶ - ب، نپ: اشیای مذکور. ۱۷ - ب، نپ: سیر. (سیره؟). ۱۸ - کلمه در «ط» نیست. ۱۹ - ب، نپ: امن. ۲۰ - نپ: سلطان. ۲۱ - نپ: برو. ۲۲ - نپ: سلطان. ۲۳ - نپ: برو. ۲۴ - نپ: سلطان.

یهودی^۱ برداشتند و او را بکشتند، چون این کار بکردند^۲ از قهر سلطان بترسیدند و بیست هزار سوار برنشستند و بمیدان آمدند و لشکر بصحرا^۳ بیرون شد و خلق شهر از آن بترسیدند و آن لشکر تا نیمه روز در^۴ میدان ایستاده بودند، خادمی^۵ از سرای بیرون آمد^۶ و بر در سرای بایستاد و گفت سلطان میفرماید که بطاعت هستید یا نه، ایشان بیکبار آواز دادند که بندگانیم و طاعت دار، اما گناه کرده ایم، خادم گفت سلطان میفرماید که بازگردید، در حال بازگشتند. و آن جهود مقتول را ابو سعید گفتندی پسری داشت و برادری، گفتند مال او را خدایتعالی داند که چندست و گفتند بر بام سرای سیصد تفرانقره گین بنهاده است^۷ و^۸ دره ریگ درختی کشته، چنانست که باغی و^۹ همه درختهای مثمر و حاصل،^{۱۰} برادر او کاندی نوشته بخدمت سلطان فرستاد^{۱۱} که دو بیست هزار دینار مغربی خزانه را خدمت کنم، در سر، این وقت^{۱۲}، از آنکه می ترسید. سلطان آن کاغذ بیرون فرستاد تا بر سر جمع بدریدند و گفت که شما ایمن باشید و بخانه خود^{۱۳} بازوید که نه کس را^{۱۴} با شما کارست و نه ما بمال کسی محتاج، و ایشانرا استمالت کرد.

از شام تا قیروان که من رسیدم در تمامی شهرها و روستاها هر^{۱۵} مسجد که بود همه را اخراجات بروکیل سلطان بود، از روغن چراغ و حصیر و بوریا و زیلو و مشاهرات و مواجبات قیمان و قرآشان و مؤذنان و غیرهم. و یکسال والی شام نوشته بود که^{۱۶} زیت اندکست اگر فرمان باشد مسجد را^{۱۷} زیت حار بدهیم، و آن روغن تـرب و شلغم باشد، در جواب گفتند: توفرمانبری نه وزیری، چیزیکه بخانه خداتعلق داشته باشد در آن تغییر^{۱۸} و تبدیل جایز نیست و قاضی القضاة را هر ماه دو هزار دینار مغربی مشاهره بود و هر قاضی^{۱۹} بنسبت وی، تا بمال کس^{۲۰} طمع نکنند و بر مردم

۲۰ - ۱ - نپ: یهود. ۲ - نپ: کردند. ۳ - متن مطبوع: بصحارا ۴ - نپ: نیروز در آن. ۵ - نپ (اصل): خادمان (اصلاح): خادم. ۶ - نپ: آمدند. ۷ - نپ: تفرگین نهاده است. ۸ - «نپ» واو ندارد. ۹ - نپ: حال. ۱۰ - نپ: «فرستاد» ندارد. ۱۱ - ب: ط: آن وقت. ۱۲ - نپ: کلمه را ندارد. ۱۳ - ط: کسی را. ۱۴ - ط: روستا. ۱۵ - نپ: که امسال. ۱۶ - نپ: بمساجد را (ط: مساجد را. حاشیه ب). ۱۷ - نپ: در آنجا تغییر؛ ب: در آنجا. ۱۸ - «نپ» افزوده: را (ظ). ۱۹ - نپ: کسی.

حیف نرود. وعادت آنجا چنان بود که در او اوسط رجب مثال سلطان در مساجد بخواندندی که یا معشر المسلمین موسم حج میرسد و سیل سلطان بقرار معهود با لشکریان^۱ و اسبان و شتران^۲ وزاد معدّ است، و در رمضان همین منادی بکردندی^۳ و از او^۴ ذی القعدة آغاز خروج کردندی، و بموضعی معین فرود آمدندی^۵ نیمه^۶ ماه ذی القعدة روانه شدند و هر روز خرج علوفه^۷ این لشکر یک هزار دینار مغربی بودی بغیر از بیست دینار که هر مردی را مواجب بودی، که^۸ به بیست و پنج روز بمکه شدند و ده روز آنجا مقام بودی و^۹ به بیست و پنج روز تا بمقام^{۱۰} خود رسیدندی، دو ماه شصت^{۱۱} هزار دینار مغربی علوفه^{۱۲} ایشان بودی غیر از تعهدات و صلوات و مشاهرات^{۱۳} و شتر که سقط شدی. پس در سنه^{۱۴} تسع و ثلثین و اربعمائه سجد سلطان بر مردم خواندند که امیر المؤمنین میفرماید که حجّاج را امسال مصلحت نیست که سفر حجاز کنند که امسال آنجا قحط و تنگیست و خلق بسیار مرده است، این معنی بشفقت مسلمانی میگویم. و^{۱۵} حجّاج در توقف ماندند و ساطان جامه^{۱۶} کعبه میفرستاد بقرار معهود که هر سال دو نوبت جامه^{۱۷} کعبه میفرستادی^{۱۸} و این سال چون جامه^{۱۹} براه قلم گسیل^{۲۰} کردند من با ایشان برفتم.

غزّه شهر ذی القعدة از مصر بیرون شدم و^{۲۱} هشتم^{۲۲} ماه بقلزم رسیدیم و از آنجا کشتی برانندند^{۲۳} پانزده روز بشهری رسیدیم که آن را جار^{۲۴} میگویند و^{۲۵} بیست و دویم ماه بود و از آنجا بچهار روز بمدینه رسول الله^{۲۶} رسیدیم.^{۲۷}

- ۱ - نپ : لشکر . ۲ - ب ، نپ : شتر . ۳ - ط ، متن مطبوع : معناد ، نپ : (اصلی) : معد (اصلاحی) : مستعد . ۴ - ط ، متن مطبوع : میگردندی . ۵ - ب : فرو . . . ؛ نپ : فرو می آمدندی . ۶ - نپ : همه . ۷ - نپ « که » ندارد . ۸ - « ب » و او ندارد . ۹ - نپ : با مقام (بجای : تا بمقام) ؛ ط : که تا بمقام . ۱۰ - ط : شدی . . . ؛ نپ : شست . ۱۱ - « نپ » باصلاح جدیدست و اصل متن معلوم نیست چه بوده . ۱۲ - نپ میگویم . او هم ندارد (ظ) . ۱۳ - ب ، نپ (اصلی) : بفرستادی ؛ متن مطبوع و « نپ » اصلاحی : میفرستادی . ۱۴ - ط : چون حاج . . . میل . ۱۵ - « نپ » و او ندارد . ۱۶ - ب ، ط : بیستم (و آن غلطست) . ۱۷ - ب ، ط : برانندیم . ۱۸ - نپ : حار . ۱۹ - کلمه الله در « ط » و « نپ » نیست . ۲۰ - ب : صلی الله علیه و سلم ؛ نپ : علیه الصلوة والسلام . ۲۱ - ط : راهست . « ب » کلمه را ندارد .

مدینه رسول الله^۱ شهر است بر کناره^۲ صحرائی بهاده وزمین نمناک و شوره دارد و آب روان دارد^۳ اما اندک^۴، و خرماستانست و آنجا قبله سوی جنوب افتاده است و مسجد رسول الله^۵ همچندانست^۶ که مسجد الحرام^۱ و حضرة رسول^۲ در پهلوئ منبر^۳ مسجدست، چون رو^۴ بقبله نمایند جانب^۱ چپ، چنانکه چون خطیب از^{۱۱} منبر ذکر پیغمبر^۳ کند و صلوات دهد روی بجانب راست کند^{۱۲} و اشاره بمقبیره کند و آن خانه بی مخمس است و دیوارها از^{۱۱} میان ستونهای مسجد بر آورده است و پنج^{۱۲} ستون در گرفته است و بر سر این^{۱۳} خانه همچو حطره کرده، بدار افزین،^{۱۵} تا کسی بدانجا^{۱۶} نرود و دام در گشادگی^{۱۷} آن کشیده ناهرغ بدانجا^{۱۸} نرود. و میان مقبره و منبر هم حطره بیست^{۱۹} از سنگهای^{۲۰} رخام کرده خون بیشگاهی^{۲۱} و آنرا روضه گویند و گویند آن ستانی^{۲۲} از ستانهای بهشتست چه رسول الله^۳ فرموده است: « بین قبری و منبری روضه من رفاض الجنة » و سیه گویند آنجا فر فاطمه زهراست علمها السلام^{۲۳} و مسجد را در یسن^{۲۵} و از سهر سرون سوی جنوب صحرا بیست و

- ۱ - رسول الله در « ط » بیست و « ب » و « پ » علیه السلام اصافه دارند .
 ۲ - نب کنار ۳ - ب ، ب است ۴ - ب علیه الصلوه والسلام ۵ - ب ، ط چندان ، « ب » چنداست و ببط الحاقیست ۶ - در حاشیه « ب » ببط اصلی افزوده « از مسجد الحرام حورد (= حرد) ترست » و این عبارت لاند سعه بدل حمله (۶ - ۴) است که ناسح بهمبیده و بطور سقط در این موضع در حاشیه امروده (حاشیه ب) ۷ - ب ، ب . علیه السلام ۸ - در « ب » مسر ماصلاح الحاقیست ۹ - (احتمال حاشیه « ب » روی) ۱۰ - ب ب ببط ۱۱ - ط در ۱۲ - ب (در اصل) از دس چپ کد (اصلاح مثل متن) ۱۳ - ب (در اصل) بیج (اصلاح ماسد متن) ۱۴ - ب آن ۱۵ - ب بدار آفرین (= بدار افزین) ۱۶ - ب بر آجا . ۱۷ - ب ، ط گشادی ۱۸ - ب بر آجا ، ب (ماصلاح حدید) آجا (اصل) آن ۱۹ - ب حطیرست ۲۰ - ب (در اصل) سنگهای (اصلاح ماسد متن) ۲۱ - دو کلمه احیر در « ط » بیست ، ب بستگاهی ، ب بستگاهی (بدون هیچ نقطه) متن صحیح میسای است ۲۲ - ب ، ب (ستان (من احتمال حاشیه « ب » است) ۲۳ - « ب » رسول علیه السلام ، ب علیه السلام . ۲۴ - ط : رها علیها السلام است ۲۵ - (ب در حاشیه آورده کدا ایصاً فی « نب » ، و حتماً ناید در عبار غلطی یاسقطی باشد و الا این عبار لفو خواهد بود مثل المارحاره چه لا ، هر مسحدردی دارد)

گورستان نیست^۱ و قبر حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه آنجاست و آن موضع را قبور الشهداء گویند. پس دو روز ما^۲ بمدینه مقام کردیم و چون وقت تنگ بود برفتم راه سوی مشرق بود بدو منزل از مدینه کوه بود و تنگنای^۳ چون دره و آنرا جحفه میگویند و آن میقات مغرب و شام و مصرست، و میقات آن موضع باشد که حج را^۴ احرام گیرند. و گویند یکسال حجاج آنجا فرود آمده بود، خلقی بسیار، ناگاه سیلی در آمد و ایشان را هلاک کرد و آنرا بدین سبب جحفه نام کردند. و میان مکه و مدینه صد فرسنگ باشد اما سنگست^۵. و ما به هشت روز رفتیم.

یکشنبه ششم ذی الحجه بمکه رسیدیم بیابان الصفا فرود آمدیم. و این سال بمکه قحطی بود چهار من نان بیکدینار نیشابوری بود و مجاوران از مکه میرفتند از هیچ طرف حاج نیامده^۶ بود. روز چهارشنبه بیازی حق سبحانه و تعالی عرفات^۷ حج بگزاردیم و دو روز بمکه بودیم و خلق بسیار از گرسنگی و بیچارگی^۸ از حجاز روی بیرون نهادند بهر^۹ طرف. و در این نوبت شرح حج و وصف مکه نمیگویم تا دیگر نوبت که بدینجا رسم که نوبت دیگر ششماه مجاور بودم، و آنچه دیدم بشرح بگویم و من روی بمصر نهادم، چنانکه هفتاد و پنجم روز بمصر رسیدم^{۱۰} و درین سال سی و پنج هزار آدمی از حجاز بمصر آمدند و سلطان همه را جامه پوشانید^{۱۱} و اجری^{۱۲} داد تا سال^{۱۳} تمام که همه گرسنه و برهنه بودند تا باز بارانها آمد و در زمین حجاز طعام فراخ شد و باز اینهمه خلق را در خورد هر یک^{۱۴} جامه پوشانید و صلات^{۱۵} داد و

۱ - نپ: گورستانست. ۲ - ب: امیر المؤمنین حمزه؛ در «نپ» کلمه امیر بخط الحاقی است. («ب» در حاشیه افزوده: لابد باید غلط باشد چه اطلاق امیر المؤمنین بر حمزه بکلی در غیر موضع خود است). ۳ - ب: ما دو روز. ۴ - ب: تنگنای. (حاشیه: ب: تنگنای). ۵ - ب، نپ: که. ۶ - نپ: کذا فی الاصل (اصلاح): حجاج. ۷ - ب: آنجا حجاج...؛ نپ: آنجا حجاج فرو. ۸ - نپ: سسکس (بی نقطه، سسک سسک است؟) بعد مثل متن اصلاح کرده اند. ۹ - ب، نپ: فرو. ۱۰ - ب: نه آمده. ۱۱ - ط: بیماری. ۱۲ - ب: هر؛ نپ: (در اصل): هر. (اصلاح): بسر. ۱۳ - نپ: رسیدیم. ۱۴ - نپ: (در اصل): پوشید (اصلاح مثل متن). ۱۵ - نپ: (در اصل): اجری (اصلاح): و اجرتی (ظ؟: اجرا. حاشیه ب). ۱۶ - نپ: (در اصل): و سال. (اصلاح مثل متن). ۱۷ - نپ: (در اصل مثل متن). (اصلاح): از خورد و بزرگ. ۱۸ - ب، نپ: صلاتها.

سوی حجاز روانه کرد .

و در رجب سنهٔ اربعین و اربعماهه دیگر بار مثال سلطان بر خلق خواندند که که بحجاز قحطیست و رفتن حجاج مصلحت نیست ، برخویشتن ببخشایند و آنچه خدایتعالی فرموده است بکنند^۱ اندرین سال نیز حاج نرفتند و وظیفهٔ سلطان را^۲ که هر سال بحجاز فرستادی البتّه قصور و احتباس نبودی و جامهٔ کعبه^۳ و از آن خدام^۴ و حاشیه و امرای مکه و مدینه و صلت^۵ امیر مکه و مشاهرهٔ او^۶ هر ماه سه هزار دینار و اسب و خلعت بود که^۷ بدو وقت فرستادی . در این سال شخصی بود که او را قاضی عبدالله میگفتند و بشام قاضی بوده، این وظیفه بدست و صحبت او روانه کردند^۸ و من با وی برفتم براه قلم، و این نوبت کشتی بجزار رسید پنجم^۹ ذی القعدة و حج نزدیک تنگ در آمده^{۱۰} اشتری به پنج دینار بود بتعجیل برفتم^{۱۱} .

هشتم ذی الحجه بمکه رسیدیم^{۱۱} و بیاری حق^{۱۲} سبحانه و تعالی حج بگزاردیم^{۱۳} از مغرب قافله بی عظیم آمده بود و آن سال بدر^{۱۴} مدینه شریفه عرب از ایشان خفارت خواست بگاہ بازگشتن از حج ، و میان ایشان جنگ برخاست^{۱۵} و از مغربیان زیادت از دو^{۱۶} هزار آدمی کشته شد و بسی بمغرب^{۱۷} نشدند . و بهمین حج از مردم خراسان قومی براه شام و مصر رفته بودند و بکشتی^{۱۸} بمدینه رسیدند . ششم ذی الحجه ایشان را صد و چهار فرسنگ مانده بود تا بعرفات رسند ، گفته بودند هر که ما را درین سه روز که مانده است بمکه رساند چنانکه حج دریابیم هر یک از ما چهل دینار بدهیم ،

۱ - نپ : بکنید . ۲ - نپ «را» ندارد . ۳ - نپ ، ب : و آن جامهٔ کعبه . ۴ - ب : خدم ؛ «نپ» در اصل : خدام) . ۵ - ط : وصله .. مشاهرهٔ هر کس در ؛ ب : وصله .. ۶ - «که م از ط» است . ۷ - ط . کردند . ۸ - («ب» در حاشیه افزوده : تاریخ گویا باید غلط باشد و شاید صواب « بیست و پنجم » باشد چنانکه از ملاحظهٔ بعد ظاهر میشود) . با توجه بدست سفر اول مکه حدس بیست و پنجم تأیید میشود رجوع به ص ۷۲ سطر ۷ و ۶ شود . ۹ - ط : نزدیک شده بود . ۱۰ - ب : برفتم . ۱۱ - ب : رسیدم . ۱۲ - کلبه از «نپ» است . ۱۳ - ب ، نپ : بگزاردم . ۱۴ - ط : بود در . ۱۵ - ط : خواست . ۱۶ - نپ : ده . ۱۷ - نپ : با مغرب . ۱۸ - «نپ» اصلاحی است . متن معلوم نیست چه بوده است .

اعراب^۱ بیامدند و چنان^۲ کردند که بدو روز و نیم ایشان را بعرفات رسانیدند^۳ و زر بستاندند و ایشانرا یک یک برشتران جمازه بستند و از مدینه بر آمدند^۴ و بعرفات آوردند^۵ دو تن مرده که^۶، بر آن شتران بسته بودند، و چهارتن زنده بودند، اما نیم مرده، نماز دیگر که ما آنجا بودیم برسیدند چنان شده بودند که بر بای نمیتوانستند ایستادن^۷ و سخن نیز نمیتوانستند گفتن^۸. حکایت کردند که در راه بسی خواهش بدین اعراب کردیم که زر که داده ایم شما را باشد ما^۹ را بگذارید که بیطاقت شدیم، ازمانشیدند و همچنان برانندند.^{۱۰} فی الجمله آن چهار تن حج کردند و براه شام بازگشتند، و من چون حج بکردم باز بجانب مصر برفتم که کتب داشتم آنجا و نیت باز آمدن نداشتم. و امیر مدینه آن سال بمصر آمد که او را بر سلطان رسمی بود و هر سال بوی دادی، از آنکه خویشاوندی از فرزندان حسین بن علی^{۱۱} م^{۱۱} داشت، من با او در کشتی بودم تا بشهر قلزم و از آنجا هم چنان تا بمصر شدیم.

در سنه^{۱۲} احدی و اربعین و اربعمائة که بمصر بودم خبر آمد که ملک حلب عاصی شد از^{۱۳} سلطان و او چاکری از آن سلطان بود که پدران او^{۱۴} ملوک حلب بودند^{۱۴} سلطان را خادمی^{۱۵} بود که اورا عمده الدوله میگفتند و این خادم امیر مطالبیان بود^{۱۶} و عظیم توانگر و مالدار بود، و مطالبی آنرا گویند، که در گوهای^{۱۷} مصر طلب گنجب و دفینه ها کنند و از همه مغرب و دیار مصر و شام مردم آیند و هر کس در آن گوها^{۱۷} سنگسارهای^{۱۸} مصر رنجهها برند و مالها صرف^{۱۹} کنند و بسیار را^{۲۰} بوده

۱ - نپ (در اصل) : عرب . (اصلاح مانند متن) . ۲ - نپ : وچنین .

۳ - نپ (اصل) : رسانید (اصلاح) رسانیده . ۴ - ط : آمدند . ۵ - ط : رسانیدند

۶ - نپ « که » ندارد . ۷ - ط : نشستن ؛ نپ : ایستادن (بعد مانند متن اصلاح کرده اند) .

۸ - جمله اخیر در «ط» نیست و در «نپ» بجای «نیز» «بر» آمده است . ۹ - ط :

که مارا . ۱۰ - نپ : برآمدند . ۱۱ - ب، نپ : صلوات الله علیهما . ۱۲ - نپ : در .

۱۳ - ط : پدران از . ۱۴ - کلمه در «ط» نیست . ۱۵ - نپ : خادمی را . ۱۶ - ب،

ط : مطالبیان . ۱۷ - ط، نپ : کوههای . ۱۸ - نپ (در اصل) : و شکستهای (اصلاح) :

و سنگسارهای (کذا) = سنگسارهای ؟) . ۱۹ - ب : صرفه . ۲۰ - «نپ» : بسیار آن :

ب : و بسیار آن ؛ ط : و بسیار . متن تصحیح قیاسیست.

باشد که دفاین و گنجها یافته باشند و بسیار را اخراجات افتاده باشد و چیزی نیافته باشند، چه میگویند که در این مواضع اموال فرعون مدفون بوده است. و چون آنجا کسی چیزی یابد خمس بسططان دهد و باقی او را باشد، غرض آنکه سلطان این خادم را بدان ولایت فرستاد و او را عظیم بزرگ گردانید و هر اسباب که ملوک را باشد بداد از دهلیز و سراپرده و غیره و چون او بحلب شد و جنگ کرد آنجا کشته شد. اموال او چندان بود که مدت دو ماه شد که^۱ بتدریج از خزانه او بخرانه سلطان نقل میگردند، از جمله سیصد کنیزک داشت اکثر ماه روی، بعضی از آن^۲ بودند که ایشان را درهم بستری^۳ میداشت. سلطان فرمود تا ایشان را مخیر کردند، هر که شوهری میخواست بشوهری دادند و آنکه^۴ شوهر نمیخواست هر چه خاصه او بود هیچ^۵ تصرف ناکرده بدو میگذاشتند تا در خانه خود میباشند^۶ و برهیچیک از ایشان حکمی و جبری نفرمود. و چون او بحلب کشته شد، آن ملک ترسید که سلطان لشکرها فرستد، پسری هفت ساله را با زن خود و بسیار تحف و هدایا بحضرت سلطان فرستاد و برگذشته عذرها خواست. چون ایشان بیامدند قریب^۷ دو ماه بیرون^۸ نشستند و ایشان را در شهر نمیگذاشتند و تحفه^۹ ایشان قبول نمیگردند تا ائمه^{۱۰} و قضاة شهر همه بشفاعت بدرگاه سلطان شدند و خواهش کردند که ایشان را قبول کردند و با تشریف و خلعت باز گردانیدند.

از جمله چیزها اگر کسی خواهد که بمصر باغی سازد در هر فصل که باشد بتواند ساخت، چه هر درخت که خواهد^{۱۱} مدام حاصل تواند^{۱۱} کرد و بنشانند، خواه متمر و محمل^{۱۲} خواه بی ثمر^{۱۲} و کسان باشند که دلال آن باشند و از هر چه خواهی

۱ - نپ: مدت او دو ماه باشد. ۲ - ط: از این قبیل. ۳ - نپ (در اصل): بسریتی (باصلاح جدید): هم بستری (بدون «در»). ۴ - اصل همه جا: آنچه. ۵ - کلمه در «نپ» بخط الحاقیست. ۶ - «ب» در حاشیه احتمال داده: ط: می باشد. ۷ - نپ: قرب. ۸ - نپ: بر در. ۹ - ط: همه. ۱۰ - نپ، ط: خواهی. ۱۱ - نپ، ط: توان. ۱۲ - ب: ومجمل. ۱۳ - ط: بی ثمر باشند.

در حال حاصل کنند و آن چنانست که ایشانرا^۱ درختها در تغارها کشته باشد^۲ و بر پشت بامهانده، و بسیار بامهای ایشان باغ باشد و از آن اکثر^۳ پر بار باشد: از نارنج و ترنج و نار و سیب و به و گل و ریاحین و سپرغمها، و اگر کسی خواهد حمّالان بروند و آن تغارها^۴ بر چوب بندند، همچنان با درخت، و بهر جا که خواهند نقل کنند و چنانکه خواهی آن تغار را در زمین جای کنند و در آن زمین بنهند و هر وقت که خواهند تغارها^۵ بکنند و پارهها^۶ بیرون آرند و^۷ درخت خود خبردار نباشد، و چنین وضع^۸ در همه آفاق جای دیگر^۹ ندیده‌ام و نشنیده و انصاف آنکه بس لطیفست^{۱۰}.



اکنون شرح بازگشتن خویش بجانب خانه براه^{۱۱} مکه حرّ سه‌الله تعالی از مصر باز گویم:

در قاهره نماز عید بکردم و سه‌شنبه چهاردهم ذی‌الحجه سنه احدی و اربعین و اربعمائه از مصر بکشتی^{۱۲} نشستم و^{۱۳} براه صعیداالاعلی روانه شدم^{۱۴} و آن روی بجانب جنوب^{۱۵} دارد، ولایتیست که آب نیل از آنجا بمصر می‌آید و^{۱۶} هم از ولایت مصر ست و فراخی مصر اغلب از آنجاست^{۱۷} و آنجا بردو^{۱۸} کناره نیل بسی شهرها و روستاها^{۱۹} بود که صفت آن کردن بتطویل انجامد، تابشهری رسیدیم که آنرا اسیوط^{۲۰} میگفتند، و افیون ازین شهر خیزد و آن خشخاش است که تخم او سیاه باشد، چون بلند شود و پيله بندد، او را بشکنند، از آن مثل شیره بیرون آید، آنرا جمع کنند و نگاه دارند، افیون باشد، و تخم این خشخاش^{۲۱} خرد و چون زیره است^{۲۲} و بدین اسیوط

۱ - ب، نپ: ایشان (متن مطبوع ایشانرا). ۲ - بجز «ط»: باشند.

۳ - ط: و اکثر از آن. ۴ - ط: تغارها را. ۵ - «نپ»: و او ندارد.

۶ - بجز «ط»: بارها. ۷ - ب، نپ: این وضع؛ ط: ... موضع. ۸ - نپ: نمی

جایی...؛ «ط» هر دو کلمه را ندارد. ۹ - چهار کلمه اخیر در «ط» نیست. ۱۰ - ط: .

خویش بخانه مکه. ۱۱ - ب، نپ: در کشتی. ۱۲ - نپ: شد. ۱۳ - نپ: روی

بجنوب. ۱۴ - ب، نپ: آنجا. ۱۵ - ط: بر دور و. ۱۶ - نپ: و روستاها.

۱۷ - نپ (اصل): اسیوط. بعد اصلاح کرده‌اند. ۱۸ - نپ (در اصل): زیره است.

از صوف گوسفند دستارها بافند که مثل او^۱ در عالم نباشد و صوفهای باریک که بولایت عجم^۲ آورند، و گویند مصریست، همه از این صعیداالعلی باشد، چه بمصر خود صوف نبافند. و بدین اسیوط^۳ من^۴ فوطه بی دیدم از صوف گوسفند کرده^۵. که مثل آن نه به لهاور^۶ دیدم و نه به ملتان و بشکل پنداشتی^۷ حریرست. و از آنجا شهری رسیدیم که آن را قوص^۸ میگفتند و آنجا بناهای عظیم دیدم از سنگهایی^۹ که هر که آن ببیند تعجب کند، شارستانی^{۱۰} کهنه و از سنگک با روی^{۱۱} ساخته و اکثر عمارتهای^{۱۲} آن از سنگهای بزرگ کرده که هریک^{۱۳} از آن مقدار بیست هزار من و سی هزار من باشد و عجب آنکه^{۱۴} بده پانزده فرسنگی آن موضع نه کوهیست و^{۱۵} نه سنگ تا آنها را از کجا و چگونه نقل کرده باشند. از آنجا^{۱۶} شهری رسیدم که آنرا احمیم میگفتند، شهری انبوه و آبادان و مردمی غلبه^{۱۷} و حصارى حصین دارد و نخل و بساتین بسیار.^{۱۸} بیست روز آنجا مقام افتاد و جهة آنکه^{۱۹} دو راه بود یکی بیابان بی آب و دیگر دریا ما^{۲۰} متردد بودیم تا بکدام راه برویم، عاقبت براه آب برفتیم^{۲۱} شهری رسیدیم که آن را اسوان^{۲۲} میگفتند و برجانب جنوب این شهر کوهی بود که رود نیل از دهن این کوه بیرون می آمد، و گفتند کشتی ازین بالاتر نگذرد، که آب از جایهای^{۲۳} تنگ^{۲۴} و سنگهای عظیم فرو^{۲۵} می آید. و^{۲۶} از این شهر بچهار فرسنگ راه ولایت نوبه بود و مردم آن زمین همه ترسا باشند^{۲۷} و هر وقت از پیش ملك آن ولایت نزدیک سلطان مصر هدیهها^{۲۸} فرستند و عهود و میثاق کنند که لشکر بدان ولایت نرود و زبان ایشان نکنند

- ۱ - ط : آن . ۲ - نپ : بولایات . ۳ - نپ : گویا در اصل «نباشد» بوده است.
 ۴ - نپ : اشیوط . ۵ - کلمه از «ط» و متن مطبوع است . ۶ - نپ : گوسهند...؛
 ط «کرده» ندارد . ۷ - ط : لهادر ؛ ب : لهاور . ۸ - نپ : پنداشتی که .
 ۹ - ط : قوس چین . ۱۰ - نپ ، ب : سنگهای . ۱۱ - نپ : سارستانی . ۱۲ - ط : بارویی .
 ۱۳ - نپ : عمارات . ۱۴ - ب ، نپ : که یکی . ۱۵ - ط : اینکه . ۱۶ - او ، «ط» نیست .
 ۱۷ - ط : اینجا . ۱۸ - ط : با غلبه و شجاع . ۱۹ - «ط» و متن مطبوع : بسیار است .
 ۲۰ - ط : جهت اینکه . ۲۱ - نپ : وما . ۲۲ - ط : رفتیم . ۲۳ - نپ : اسوار .
 ۲۴ - ط ، ب : جاهای . ۲۵ - ط : تنگ آید . ۲۶ - ط : فرود . ۲۷ - نپ : «او»
 ندارد . ۲۸ - ب : باشد . ۲۹ - متن مطبوع : هدیهای .

و این شهر اسوان^۱ عظیم محکم است تا اگر وقتی از ولایت نوبه کسی قصدی کند
تواند ، و مدام آنجا لشکری باشد^۲ بمحافظت شهر و ولایت . و مقابل شهر درمیان
رود نیل جزیره ییست چون باغی و اندر آن خرماستان^۳ و زیتون و دیگر اشجار و
زروع^۴ بسیارست و بدولاب آب دهند^۵ . و آنجا^۶ ییست و یکروز بماندم^۷ که ییابانی
عظیم درپیش بود^۸ و دو یست فرسنگ تالب دریا و موسم آن بود که حجاج^۹ بازگشته
براشتران بدانجا^{۱۰} برسند، و ما انتظار آن میداشتیم که چون آن شترها^{۱۱} بازگرد
بکرا^{۱۲} گیریم و برویم . و مرا بشهر اسوان^{۱۳} آشنایی افتاد با مردی که اورا ابو عبدالله
محمد بن فلیج میگفتند، مردی پارسا و باصلاح^{۱۴} بود و از طریق منطق چیزی میدانست
او مرا معاونت کرد در کرا^{۱۵} گرفتن و همراه بازدید کردن و غیر آن^{۱۶} . پس اشتری بیک
دینار^{۱۷} و نیم کرا^{۱۵} گرفتم و ازین شهر روانه شدم بنجم ربیع الاول سنه^{۱۸} اثنین^{۱۸} و
اربعین و اربعمائه .

راه سوی مشرق جنوبی بود چون هشت فرسنگ بر فتم^{۱۹} منزلی بود که آن راضیقه^{۲۰}
میگفتند و آن دره یی بود بر^{۲۱} صحرا^{۲۲} بر دو جانب او چون دو دیوار از کوه و میان او^{۲۳}
مقدار صد ارش گشادگی و در آن گشادگی چاهی کنده اند که آب بسیار بر آمده است، اما نه
آبی^{۲۴} خوش و چون^{۲۵} از این منزل بگذرند پنج روز بادیه است که آب نباشد ، هر مردی

۱- نی (در اصل) : استوار (اصلاح) : اسوار . ۲- در « نی » بخط الحاقیست .
۳- بجز « نی » : خرماستان . ۴- « ب » در حاشیه آورده : « نی » کذا ایضاً (رز) -
بقریه نظایر این عبارت در تضاعیف کتاب (در متن نیز « ذرع » دارد . ۵- ب ،
نی (باصلاح جدید) افزوده : « و جای با درخت است » . نی اصلی : و جالی با رح است (۱) .
۶- نی : و ما آنجا . ۷- نی : بماندیم . ۸- « ب » در حاشیه احتمال داده که او زاهد باشد) .
۹- نی : حاج . ۱۰- ط : بارکنند برشتران ؛ نی ، ب : . . . با آنجا . ۱۱- « ها »
در « نی » بخط الحاقیست . ۱۲- ب ، ط : بکرایه ؛ نی اصلی : کرا . متن از « نی »
اصلاحی است . ۱۳- ط ، ب : و چون بشهر اسوان بودم ؛ نی . . . اسوار . ۱۴- نی :
بصلاح . ۱۵- ب ، ط : کرایه . . . ۱۶- « و غیر آن » در « ط » نیست . ۱۷- ب ، نی :
و شتری . . . : ط : . . . یکدینار . . . ۱۸- ب ، نی : اثنی . « ب » در حاشیه احتمال داده :
اثنین) . ۱۹- ب ، ط : بر فتم . ۲۰- نی : ضفه (؟) . ۲۱- « ب » در حاشیه احتمال
داده « بر » زاهد باشد) . ۲۲- نی « و او » ندارد . ۲۳- ط : آن . ۲۴- ب ، ط : آب .
۲۵- کلمه در « نی » نیست .

خیکی برداشت از آب^۱ و برفتیم بمنزلی که آنرا حوضش^۲ می‌گفتند، کوهی بودسنگین و دو سوراخ در آن بود که آب بیرون می‌آمد^۳ و همانجا در گوی^۴ می ایستاد^۵، آبی خوش، و چنان بود که مرد را در آن سوراخ میبایست شد تا از جهت شتر آب بیرون آورند^۶ و هفتم روز بود که شتران نه آب خورده^۷ بودند و نه علف، از آنکه هیچ نبود و در شبانروزی یکبار فرود^۸ آمدندی از آنگاه که آفتاب گرم شدی تا نماز دیگر و باقی^۹ میرفتند و این منزل جایها که فرود آیند^{۱۰} همه معلوم باشد چه بهر جای فرود^{۱۱} نتوانند آمد که چیزی نباشد که آتش برافروزند^{۱۲} و بدانجاها پشکل^{۱۳} شتر یابند که بسوزند و چیزی بزند^{۱۴}. و آن شتران گویی میدانستند که اگر کاهلی کنند از تشنگی بمیرند^{۱۵} و چنان میرفتند که هیچ براندن کس محتاج نبود^{۱۶} و خود روی در آن بیابان نهاده میرفتند با آنکه^{۱۷} هیچ اثر راه و نشان پدید نبود^{۱۸} روی فرا مشرق کرده میرفتند و جایی بودی^{۱۹} که پانزده فرسنگ آب میبود اندک و شور و جایی^{۲۰} بودی که به سی و^{۲۱} چهل فرسنگ هیچ آب نبود.

بیستم^{۲۲} ربیع الاول سنه^{۲۳} اثنین^{۲۴} و اربعین و اربعه^{۲۵} بشهر عیداب^{۲۶} رسیدیم و از اسوان تا عیداب^{۲۷} که پانزده روز آمدیم بقیاس دو بیست فرسنگ بود. این شهر عیداب^{۲۸} بر کناره^{۲۹} دریا نهاده است. مسجد آدینه دارد و مردی پانصد در آن باشد و تعلق بسطان مصر داشت و با جگهایست که از حبشه و زنگبار^{۳۰}

- ۱ - ب، نپ: خیکی آب برداشت. ۲ - «ب» در حاشیه احتمال داده است که غلط باشد.) ۳ - نپ: می‌آید. ۴ - نپ (ظ در اصل): کوی «نپ» اصلاحی، ب، ط: کودی. متن تصحیح قیاسیست. ۵ - ب، نپ: می‌ایستد. ۶ - ط: آورد. ۷ - نپ: که آن شتران... ۸ - ب، ط: که شتران آب نخورده. ۹ - نپ: فرو. ۱۰ - ط: و باقی را. ۱۱ - نپ: و آن منزل جایها که فرود آیند. ۱۲ - ب، نپ: فرو. ۱۳ - ط: افروزند؛ ب، نپ: بر افروزند. ۱۴ - نپ: بشکل. ۱۵ - نپ: برند. ۱۶ - نپ: نمیرند. ۱۷ - نپ: نبودند. ۱۸ - ط: با اینکه؛ نپ: ط: بی آنکه. ۱۹ - نپ: ط: بود. ۲۰ - نپ: بود. ۲۱ - نپ: چاهی. ۲۲ - بجز «ط» و متن مطبوع: بسی چهل. ۲۳ - ب، ط: هشتم. ۲۴ - ب، نپ: اتنی. ۲۵ - نپ: عیداب. ۲۶ - نپ: کنار. ۲۷ - نپ: زنگار.

و یمن کشتیها آنجا آید، و از آنجا براشتران بارها بدین بیابان که ما گذشتیم بر نداشتند اسوان^۱ و از آنجا در کشتی بآب نیل بمصر^۲ برند. و بر دست راست این شهر چون روی قبله کنند کوهیست و پس آن کوه بیابانی عظیم و علف خوار بسیار و خلقی بسیارند آنجا، که ایشان را بجایوان^۳ گویند و ایشان مردمانند که هیچ دین و کیش^۴ ندارند و بیبچ^۵ پیغمبر و پیشوا ایمان نیاورده اند، از آنکه از آبادانی دورند و بیابانی دارند که طول آن از هزار فرسنگ زیاده باشد و عرض سیصد فرسنگ و درین همه بعدد شهرک^۶ خرد^۷ بیش نیست که یکی را از آن بحرالتعام گویند و یکی دیگر را عیداب^۸. طول این بیابان از مصرست تا حبشه و آن از شمالست تا جنوب و عرض از ولایت^۹ نوبه تادریای قلمز، از مغرب تا مشرق، و این قوم بجایوان^{۱۰} در آن بیابان باشند، مردمی^{۱۱} بد نباشند و دزدی و غارت نکنند بکارهای^{۱۲} خود مشغول [باشند] و مسلمانان و غیرهم^{۱۳} کو دکان ایشان^{۱۴} بدزدند و بشهرهای اسلام برند و بفروشند. و این دریای قلمز^{۱۵} خلیجیست که از محیط بولایت عدن شکافته^{۱۶} است و در جانب^{۱۷} شمال تا آنجا که این شهرک قلمز است بیامده، و این دریا را هر جا که شهری بر کنارش است بدان شهر باز میخوانند، مثلاً جایی بقلمز باز میخوانند و جایی به عیداب^{۱۸} و جایی بحرالتعام، و گفتند^{۱۹} درین دریا زیادت از سیصد جزیره باشد و از آن جزایر کشتیها می آیند^{۲۰} و روغن و کشک می آورند^{۲۱} و گفتند آنجا گاو و گوسفند^{۲۲} بسیار دارند و مردم آنجا گویند مسلمانند، بعضی تعلق بمصر دارند و بعضی به یمن. و درین شهرک عیداب^{۲۳} آب چاه و چشمه نباشد، الا آب باران، و اگر گاهی آب باران منقطع شود^{۲۴} آنجا بجاهان^{۲۵} آب آرند، و بفروشند و تا سه ماه که^{۲۶} آنجا بودیم یک خیک آب بیکدم خریدیم و بدو درم نیز، از آنکه کشتی روانه^{۲۷} نمیشد، باد شمال بود

۱ - نپ : اسوار . ۲ - نپ مصر . ۳ - ب. ط : بجاهان؛ (باصلاحی) : بجاهیان.
 متن از «نپ» اصلی است. ۴ - ط : کیشی . ۵ - ط : بیبچوجه به . ۶ - ط : کوچک .
 ۷ - نپ : عیداب . ۸ - ط : دریای . ۹ - ب. ط : مردم . ۱۰ - ب. ط : بچهارپای .
 ۱۱ - ب. نپ : و غیره . ۱۲ - ب. ط : ایشان را . ۱۳ - ط : قلمز را . ۱۴ - نپ : بشکافته .
 ۱۵ - ط : از . ۱۶ - نپ : و گفتند که . ۱۷ - نپ : میآید؛ ط : می آمد .
 ۱۸ - ط : می آورند . ۱۹ - ط : گوسفند . ۲۰ - ب. ط : باشد . ۲۱ - نپ : که ، ندارد .
 ۲۲ - در «نپ» کلمه بغط الحافیست .

و ما را باد جنوب میبایست. مردم آنجا آنوقت که مرا دیدند گفتند ما را خطیبی میکن
 با ایشان مضایفه نکردم و در آن مدت^۱ خطابت ایشان می کردم تا آنگاه که موسم
 رسید و کشتی هاروی^۲ بجانب شمال نهادند، و بعد از آن^۳ بجدّه شدم^۴ و گفتند شتر^۵ نجیب
 هیچ جای چنان نباشد که در آن^۶ بیابان، و از آنجا بمصر و حجاز برند. و درین شهر
 عیذاب مردی مرا حکایت کرد که بر قول او اعتماد داشتم. گفت: وقتی کشتی ازین
 شهر سوی حجاز میرفت و شتر میبردند بسوی امیر مکه و من در آن کشتی بودم، شتری
 از آن^۷ بمرد مردم آنرا بدریا انداختند، ماهی در حال آنرا فرو برد چنانکه یک پای
 شتر قدری بیرون از دهانش بود ماهی دیگر آمد^۸ و آن ماهی را که شتر^۹ فرو برده بود
 فرو برد که هیچ اثر از آن برو^{۱۰} پدید^{۱۱} نبود و گفت آن ماهی را قرش میگویند^{۱۲} و
 هم بدین شهر^{۱۳} پوست ماهی دیدم که بخراسان آنرا سفن^{۱۴} میگویند و گمان میبردم^{۱۵}
 بخراسان که آن نوعی از سوسمار است تا آنجا بدیدم که ماهی بود و همه پرها که ماهی
 را باشد داشت. در وقتی^{۱۶} که من بشهر اسوان^{۱۷} بودم دوستی^{۱۸} داشتم که نام او ذکر
 کرده ام در مقدمه، او را ابو عبدالله محمد بن فلیح^{۱۹} میگفتند، چون از آنجا به عیذاب^{۲۰}
 همی آمدم^{۲۱} نامه نوشته بود بدوستی یاو کیلی^{۲۲} که او را بشهر عیذاب^{۲۳} بود که آنچه^{۲۴}
 ناصر خواهد بوی دهد و^{۲۵} خطی بستاند تا وی را محسوب باشد، من چون سه ماه^{۲۶}
 درین شهر عیذاب^{۲۷} بماندم^{۲۸} و آنچه داشتم خرج کرده شد^{۲۹} از ضرورت آن کاغذ را

۱ - ط: این مدت ۲ - ط: رو بشمال؛ ب: روی بشمال. ۳ - نپ: ط: و من از
 آنجا (بجای: و بعد از آن). ۴ - ط: شدند. ۵ - ط: شیر. ۶ - نپ: درین. ۷ - اینجا
 کلمه بی ظاهراً محذوف است: (شتری از آن شتران؛ از آن شتران شتری؟) ۸ - نپ: در آمد.
 ۹ - ط: که شتر را. ۱۰ - ط: اثر آن بر آن. ۱۱ - نپ (باصلاح): پدید؛ ب: بدید.
 ۱۲ - نپ: قریش میگفتند؛ ب: ... میگفتند. ۱۳ - ط: شکل. ۱۴ - ب، ط: شفق. ۱۵ - ط: میبردم.
 ۱۶ - ط: وقتی. ۱۷ - نپ در اصل: اسوار (باصلاح جدید): اسوان. ۱۸ - متن مطبوع:
 دوستی را. ۱۹ - نپ: فلیح (کذا). ۲۰ - نپ: عذاب. ۲۱ - ب، ط: می
 آمدم. ۲۲ - نپ: ب، بدوستی یاو کیلی؛ ط: بو کیلی. متن احتمال حاشیه «ب» است.
 ۲۳ - متن مطبوع: آنچه که. ۲۴ - نپ «واو» دارد. ۲۵ - ط: ماهه. ۲۶ - ط:
 در شهر... بماند. ۲۷ - نپ: خرج شد.

بدان شخص دادم، او مردمی^۱ کرد و گفت والله او را پیش من چیز بسیار است، چه میخواهی تا بتو دهم، تو بمن خط ده. من تعجب کردم از نیک مردی او^۲ که بی سابقه با من آنهمه نیکویی کرد. و اگر مردی بی باک^۳ بودمی و روا داشتی مبلغی مال از آن شخص بواسطه آن کاغذ بستیدمی^۴. غرض، من از آن مرد صد من آرد بستدم^۵ و آن مقدار آنجا عزتی تمام داشت^۶ و خطی بدان مقدار بوی دادم، و او آن کاغذ که من نوشته بودم به اسوان^۷ فرستاد و پیش از آنکه من از شهر عذاب^۸ بروم، جواب آن محمد فلیج^۹ باز رسید که آن چه^{۱۰} مقدار باشد؛ هر چند که او خواهد و^{۱۱} از آن من موجود باشد بدر ده و اگر از آن خویش بدهی عوض با تو دهم^{۱۲} که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب^{۱۳} صلوات الله علیه فرموده است: «المؤمن لا یكون محتشما ولا مغتتما». و این فصل بدان نوشتم تا خوانندگان بدانند که مردم را بر مردم اعتماد است، و کرم هر جای^{۱۴} باشد، و جوانمردان همیشه بوده اند و باشند.

جده - شهری بزرگست و باره بی حصین دارد^۱ برب دریا و درونجهزار مرد باشد. بر شمال دریا نهاده است و بازارهای نیک^۲ دارد و قبله مسجد آدینه سوی مشرقست و بیرون از شهر هیچ عمارت نیست الا مسجدی که معروفست بمسجد رسول الله^۳ ۳۳۱۷. و دو دروازه است شهر را: یکی سوی مشرق که^۴ رو با مکه دارد و دیگر سوی مغرب که رو^۵ با دریا دارد. و اگر از جده برب دریا سوی جنوب بروند بیمن رسند بشهر صعده و تا آنجا^۶ پنجاه فرسنگست و اگر سوی شمال روند بشهر جار رسند که از حجازست. و بدین شهر جده نه درختست و نه زرع^۷، هر چه بکار آید

۱ - ب، ط: مردی. ۲ - کلمه در «نپ»، بخط العاقبت. ۳ - ب، نپ:

از نیکمردی آن محمد فلیج (نپ: فلیج (کذا)). ۴ - نپ: که اگر بی باکی.

۵ - نپ، ط: بستدمی. ۶ - متن مطبوع: بستیدن (کذا). ۷ - ب، نپ: و آن

مقدار را آنجا عزتی تمام است. ۸ - نپ: اسوار. ۹ - نپ: عذاب. ۱۰ - نپ: فلیج (باصلاح: فلیج).

۱۱ - ط، متن مطبوع: آنچه. ۱۲ - نپ: «واو» ندارد. ۱۳ - ط: ما بود هم. ۱۴ - «علی بن...»

در «ط» نیست. ۱۵ - نپ همه جایی. ۱۶ - ب، نپ: بازارها نیک. ۱۷ - نپ

«الله» ندارد. ۱۸ - ب، نپ: علیه الصلوة والسلام. ۱۹ - کلمه «روم» در «نپ» نیست.

۲۰ - نپ: تا اینجا. ۲۱ - ب: و زرع.

از رستا آردند و از آنجا تا مکه دوازده فرسنگست. و امیر جدّه بنده امیر مکه بود و او را تاج المعالی بن ابی الفتوح میگفتند و مدینه را هم امیر وی بود. و من بنزدیک^۱ امیر جدّه شدم و با من کرامت کرد و آن قدر باجی که بمن میرسید از من معاف داشت و نحواست چنانکه از^۲ دروازه مسلم گذر کردم و چیزی^۳ بمکه نوشت که این مردی دانشمندست، از وی چیزی نشاید بستند^۴.

روز آدینه نماز دیگر از جدّه برفتم^۵ یکشنبه سلخ جمادی الاخره^۶ بدر شهر مکه رسیدیم^۷ و از نواحی حجاز و یمن خلق بسیار عمره را در مکه حاضر باشند^۸ اول رجب، و آن موسمی عظیم باشد و عید رمضان همچنین، و بوقت حج بیایند، و چون راه ایشان نزدیک و سهلست هر سال سه بار بیایند.

صفت شهر مکه شرفها لله تعالی

شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است بلند^۱ و از هر^{۱۱} جانب که بشهر روند تا بمکه نرسند^{۱۲} نتوان دید. و بلندترین کوهی که بمکه نزدیکست کوه ابو قیس^{۱۳} است و آن چون گنبدی گردست، چنانکه اگر از پای آن تیری بیندازند، بر سر رسد. و در مشرقی شهر افتاده است چنانکه چون در مسجد حرام^{۱۴} باشند به دی^{۱۵} ماه آفتاب از سر آن بر آید. و بر سر آن میلی است^{۱۶} از سنگ بر آورده، گویند ابراهیم علیه السلام بر آورده است. و این عرصه که در میان کوهست شهرست، دو تیر پرتاب^{۱۷} در دو بیش^{۱۸} نیست. و مسجد حرام بمیان این فراخنای اندرست، و گرد بر گرد مسجد حرام شهرست و کوچه ها و بازارها، و هر کجا رخنه‌یی بمیان کوه درست دیوار باره ساخته‌اند

۱ - نپ : ابو . ۲ - ط ، ب : نزدیک . ۳ - ط : چنانچه از ؛ نپ : چنانکه در .

۴ - ب : خبری ؛ ط : چیزی . ۵ - ط : ستاندن ؛ ب : ستیدن . ۶ - ب ، ط : برفتم .

۷ - همه جا : الاخر . (متن احتمال حاشیه «ب» است) . ۸ - ط : رسیدم . ۹ - ط ، ب :

باشد . ۱۰ - نپ : نه بلند . ۱۱ - اصل همه جا : وهر . (متن احتمال حاشیه «ب» است) .

۱۲ - اصل همه جا : برسند (متن از حاشیه «ب» است) . ۱۳ - نپ (در اصل) : بوقیس (باصلاح

جدید) : ابو قیس . ۱۴ - ط : مسجد الحرام . ۱۵ - نپ : برمی (؟) . ۱۶ - نپ : ظاهر آ

است » ندارد . ۱۷ - ط : پرتابست . ۱۸ - ط : و بیش .

و دروازه بر نهاده، و اندر شهر هیچ درخت نیست، مگر بر در مسجد حرام^۱ که سوی مغربست که آن را باب ابراهیم خوانند بر^۲ سر چاهی درختی چند بلندست و بزرگ شده. و از مسجد حرام^۱ بر جانب مشرق بازاری بزرگ کشیده است، از جنوب سوی شمال و بر سر بازار از جانب جنوب کوه ابو قیس^۳ است و دامن کوه ابو قیس^۴ صفاست و آن چنانست که دامن کوه را همچون درجات بزرگ کرده اند و سنگها بر تپ رانده که بر آن آستانها روند خلق و دعا کنند، و آنچه میگویند: صفا مروه کنند، آنست^۵. و باخر بازار از جانب شمال کوه مروه است و آن اندک بالای^۶ است، و بر او خانه های بسیار ساخته اند و در میان شهرست و درین بازار بدوند، ازین سر تا بدان سر. و چون کسی عمره خواهد کرد: اگر^۷ از جای دور آید^۸ به نیم فرسنگی مکه هر جا میلها کرده اند و مسجدها ساخته که عمره را از آنجا احرام^۹ گیرند، و احرام گرفتن آن باشد^{۱۰} که جامه^{۱۱} دوخته از تن بیرون کنند و ازاری بر میان بندند، و ازاری دیگر یا چادری بر خویشتن در پیچند و با آوازی^{۱۲} بلند می گویند که: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»^{۱۳} و سوی^{۱۴} مکه می آیند؛ و اگر کسی بمکه باشد و خواهد که عمره کند تا بدان میلها برود و از آنجا احرام گیرد و لبَّيْكَ میزند و بمکه در آید بنیت عمره، و چون بشهر آید بمسجد حرام در آید و بنزدیک^{۱۵} خانه رود و بردست راست بگردد چنانکه خانه بر دست چپ او باشد و بدان رکن شود که حجر الاسود دروست و حجر را بوسه دهد و از حجر بگذرد و بر همان ولا^{۱۶} بگردد و باز به حجر رسد و بوسه دهد، یک طوف^{۱۷} باشد، و برین ولا هفت طوف^{۱۸} بکند. سه بار بتعجیل بدود و چهار بار آهسته برود. و چون طواف تمام شد. بمقام ابراهیم علیه السلام رود که برابر خانه است و از پس مقام بایستد چنانکه مقام مابین او و^{۱۹} خانه باشد و آنجا دو رکعت نماز گزارد^{۲۰}

۱ - ط . مسجد الحرام . ۲ - ط : در . ۳ - نپ : کذا باصلاح . در اصل : بو قیس .
 ۴ - «ب» در حاشیه نوشته : کذا ایضافی «نپ» . اما این تردید حاشیه «ب» ظاهراً بر اساسی نباشد .
 ۵ - نپ : بالای . ۶ - کلمه از «ط» است . ۷ - ط : دید . ۸ - نپ : حرام .
 ۹ - ط : است . ۱۰ - ط : باوازی . ۱۱ - کلمه در «ط» نیست . ۱۲ - ط : و بسوی .
 ۱۳ - ب : نزدیک . ۱۴ - نپ (در اصل) : و لاو (اصلاح مانند متن) . ۱۵ - نپ : ضواف .
 ۱۶ - نپ «واو» ندارد . ۱۷ - ب ، نپ : نماز بکند .

آنرا نماز طواف گویند. پس از آن درخانه زمزم شود و از آن آب بخورد یا بروی بمالد^۱ و از مسجد حرام بیاب الصفا بیرون شود، و آن دریست از درهای مسجد که چون از آنجا بیرون شوند کوه صفاست، بر آن آستانهای^۲ کوه صفا شود^۳ و روی بخانه کند و دعا کند، و دعا معلومست، چون بخوانده^۴ باشد فرود آید، و درین بازار سوی مروه برود، و آن چنان باشد که از جنوب سوی شمال رود، و درین بازار که میرود بر درهای مسجد حرام^۵ میگردد^۶ و اندرین بازار آنجا که رسول صلی الله علیه و آله^۷ سعی کرده است و شتافته و دیگران را شتاب فرموده گامی پنجاه باشد. بر^۸ دو طرف این موضع چهار مناره است از دو جانب که مردم که از کوه صفا بمیان آن دو مناره رسند از آنجا بشتابند تا میان دو مناره دیگر که از آن طرف بازار باشد و^۹ بعد از آن آهسته روند تا بکوه مروه و چون باستانها رسند بر آنجا روند و آن دعا که معلومست بخوانند و بازگردند و دیگر بار در همین بازار در آید، چنانکه چهار بار از صفا بمروه شوند و سه بار از مروه بصفا، چنانکه هفت بار از آن بازار بگذشته^{۱۰} باشند، چون^{۱۱} از کوه مروه فرود^{۱۲} آیند^{۱۳} همانجا بازار یست بیست^{۱۴} دکان روی بازوی^{۱۵} باشد^{۱۶} همه حجام نشسته، موی سربتراشند^{۱۷}. چون عمره تمام شد و از حرم بیرون آیند، درین بازار بزرگ که سوی مشرقست در آیند^{۱۸} و آنرا سوق العطارین گویند. بناهای نیکوست^{۱۹} و همه دارو فروشان باشند، و در مکه دو گرما به است فرش آن سنگ سبز که فسان سازند^{۲۰} و چنان تقدیر کردم^{۲۱} که در مکه دو هزار مرد شهری بیش نباشد، باقی قریب^{۲۲} پانصد مرد^{۲۳} غربا و مجاوران باشند. و در آن^{۲۴} وقت خود قحط بود و شانزده من گندم بیکدینار مغربی بود^{۲۵} و مبلغی از آنجا رفته بودند. و اندر شهر مکه اهل هر شهری را

۱ - ط : و یا... مالد . ۲ - ط : آستانه های . ۳ - ط : شونده . ۴ - ط ، ب : خوانده .
 ۵ - ط : مسجد الحرام . ۶ - نپ (کنافی الاصل) باصلاح جدید : مینگردد . ۷ - ب ، نپ :
 علیه الصلوة والسلام . ۸ - نپ : و بر . ۹ - نپ « و ار » ندارد . ۱۰ - ب ، ط : گذشته . ۱۱ - نپ
 کلمه را ندارد . ۱۲ - نپ : فرو . ۱۳ - در « نپ » بیست بخط الحاقیست ، اصل متن
 معلوم نیست . ۱۴ - ب ، ط : روی بروی . ۱۵ - ب ، نپ : باشند . ۱۶ - ب ،
 ط : تراشند . ۱۷ - کلمه از « ط » و متن مطبوع است . ۱۸ - ط « نیکوست »
 ندارد . ۱۹ - ط ، ب : می سازند . ۲۰ - ط : کرده ام . ۲۱ - نپ : قرب .
 ۲۲ - ب ، ط : و در آن .

از بلاد خراسان و ماوراءالنهر و عراق و غیره سراها بوده ، اما اکثر آن خراب بود و ویران^۱ و خلفای بغداد عمارتهای بسیار و بناهای نیکو کرده اند آنجا و در آن وقت که ما رسیدیم بعضی از آن خراب شده بود و بعضی ملک ساخته بودند.

آب چاههای مکه همه شور و تلخ باشد چنانکه نتوان خورد ، اما حوضها و مصانع بزرگ بسیار کرده اند که هر یک از آن بمقدار ده هزار دینار برآمده باشد و آن وقت بآب باران که از درهها^۲ فرو میآید پر میکرده اند و در آن تاریخ که ما آنجا بودیم تهی بودند. و یکی که امیرعدن بود ، و او را پسر شاد دل می گفتند ، آبی در زیر زمین بمکه آورده بود و اموال بسیار بر آن صرف کرده و در عرفات^۳ بر آن کشت و زرع کرده بودند و آن آب را بر آنجا بسته بودند و پالیزها^۴ ساخته و آندکی بمکه میآید و بشهر نمیرسد^۵ و حوضی ساخته اند که آن آب در آنجا جمع میشود و سقّیان آن را برگیرند و بشهر آورند و بفروشند^۶ و براه برقه^۷ بنیم فرسنگی^۸ چاهیست که آنرا بشر الزهّد گویند و آنجا مسجدی^۹ نیکوست. آب^{۱۰} آن چاه خوشست و سقّیان^{۱۱} از آنجا نیز بیاورند بشهر و^{۱۲} بفروشند.

هوای مکه عظیم گرم باشد و آخر بهمن ماه قدیم خیار و بادرنگک و بادنجان تازه دیدم آنجا ، و این نوبت چهارم که بمکه رسیدم غزّه رجب سنه اثنی^{۱۳} و اربعین و اربعمائة تا بیستم^{۱۴} ذی حجه بمکه مجاور بودم . پانزدهم فروردین قدیم انگور رسیده بود و از رستا بشهر آورده بودند و در بازار میفروختند و اول اردی بهشت^{۱۵}

۱- «نپ» (بجای و ویران) : در آن وقت . ۲- «نپ» و او ندارد . ۳- نپ : درها .
 ۴- ط : فرود . ۵- ط : میکنند و از ۶- نپ (باصلاح) : در عرفات (بدون واو) (در اصل) : عرفا . ۷- ب : پالیزها . ۸- ب : الا اندکی . . . نیرسید ؛ نپ :
 الا اندکی . . . میآید (نمی آید ؟) . . . ۹- ب ، ط : فروشند . ۱۰- ب ، ط : رفته ؛
 نپ : برقه . ۱۱- نپ : فرسنگ . ۱۲- ط : مسجدیست نیکو . ۱۳- نپ : و آب . ۱۴- ط :
 سقاها . ۱۵- اصل : و بشهر . (متن تصحیح قیاسست) . ۱۶- «ب» در حاشیه آورده : ط : اثنین .
 ۱۷- نپ : بیستم ماه . ۱۸- ب . اردی بهشت .

خربرزه فراوان رسیده بود و خود همه میوه ها بزمستان آنجا یافت^۱ شود و هرگز خالی نباشد.

صفت زمین عرب ریمن- چون از مکه بجانب جنوب روند بیک منزل بولایت یمن رسند^۲ و تالب دریا همه ولایت یمن است، و زمین یمن و حجاز^۳ بهم پیوسته است و^۴ هر دو ولایت تازی زبانند، و در اصطلاح زمین یمن را حمیر گویند و زمین حجاز را عرب، و سه جانب این هر دو زمین دریاست، و این زمین چون جزیره بیست^۵ اول جانب شرقی آن دریای بصره است و غربی دریای قلزم که ذکر آن در مقدمه^۶ رفت^۷ که خلیجیست و جانب جنوبی^۸ دریای محیطست و طول این جزیره که یمن و حجازست از کوفه باشد تا عدن مقدار پانصد فرسنگ از شمال بجنوب، و عرض آن که از مشرق بمغربست از عمان است تا به جاز^۹ مقدار چهارصد فرسنگ باشد. و زمین عرب از کوفه تا مکه است، و زمین حمیر از مکه تا عدن^{۱۰}. و در زمین عرب آبادانی اندکست^{۱۱} و مردمانش بیابانی و صحرا نشینند و خداوند ستور و چهارپا و خیمه. و^{۱۲} زمین حمیر سه قسمست: یک قسم را از آن تهامه گویند و آن^{۱۳} ساحل دریای قلزم است بر جانب مغرب، و شهرها و آبادانی بسیارست چون صعده و زبید و صنعا^{۱۴} و غیره، و این^{۱۵} شهرها بر صحراست^{۱۶} و پادشاه آن بنده حبشی^{۱۷} بود از آن پسر شاد دل؛ و دیگر قسم از حمیر کوهیست^{۱۸} که آنرا نجد گویند و اندرو دیو لاخها و سردسیرها باشد و جاهای^{۱۹} تنگ و حصار- های محکم؛ و سیوم^{۲۰} قسم از سوی مشرقست و اندر آن شهرهای بسیارست چون نجران

۱- ط : در آنجا . . . ؛ نپ . . . یافته . ۲- نپ : رسد . ۳- نپ : حجاز و یمن .

۴- ط : پیوسته ؛ ب : پیوسته است . ۵- نپ ، ط : جزیره است . ۶- (مقدمه = سابق و پیش ازین . حاشیه «ب») . ۷- نپ : ط : رفته . ۸- ط : جنوب . ۹- نپ : بحار که .

۱۰- «ط» کلمه «است» افزوده است . ۱۱- نپ : اندک . ۱۲- متن مطبوع: و در .

۱۳- ب ، ط : و این . ۱۴- ط : صفا . ۱۵- نپ : و آن . ۱۶- نپ : شهرها بیست بر صحرا . ۱۷- نپ (در اصل) : حبشی (کنذا) بعد اصلاح کرده اند .

۱۸- («ب» در حاشیه آورده : بیه نسبت است ظاهراً یعنی کوهستانست) . ۱۹- نپ (در اصل) : و جامهای (کنذا) بعد اصلاح کرده اند . ۲۰- کنذا فی «نپ» ایضا (نه سوم) (حاشیه ب) .

و عثرا^۱ و بیشه و غیر آن. و اندرین قسم نواحی^۲ بسیارست و هر ناحیتی ملکی و رئیسی دارد، و آنجا سلطانی و حاکمی مطلق نیست، قومی مردم باشند خود سر^۳ و بیشتر دزد و خونی و حرامی و این قسم مقدار دویست فرسنگ در صد و پنجاه^۴ بر آید، و خلقی بسیار باشند^۵ و همه نوع^۶ و قصر غمدان یمن است بشهری که آنرا صنعا گویند، و از آن قصر اکنون بر مثال تلی مانده است، در میان شهر، و آنجا گویند که خداوند این قصر پادشاه همه جهان بوده است و گویند که در آن تل گنجها و دفینهها^۷ بسیارست و هیچکس دست بر آن نیارد بردن، نه سلطان و نه رعیت. و عقیق بدین شهر صنعا کنند و آن سنگیست که از کوه ببرند و در میان ریگ بر تابه بآتش بریان کنند و در میان ریگ بافتابش پیوروند^۸ و بچرخ پیرایند^۹ و من بمصر دیدم که شمشیری برای^{۱۱} سلطان آورده بودند از یمن که دسته و برچک^{۱۲} او از یک پاره عقیق سرخ بود مانند یاقوت.

صفت مسجد الحرام و بت کعبه - گفته ایم^{۱۳} که خانه کعبه در میان مسجد حرام^{۱۴} و مسجد حرام^{۱۵} در میان شهر مکه و طول آن از مشرق بمغربست و عرض آن از شمال بجنوب. اما دیوار مسجد قائمه نیست و رکنها در مالیده است تا بمردوی مایلست، زیرا که چون در مسجد نماز کنند از همه جوانب روی بخانه باید کرد. و آنجا^{۱۶} که مسجد طولانی ترست از باب ابراهیم علیه السلامست تا باب بنی هاشم، چهار صد و بیست و چهار ارش است. و عرضش از باب التدره که سوی شمالست تا باب الصفا^{۱۷} که سوی جنوبست

۱ - نپ : بحران و عشر و بیسه ؛ ط : ... عشر ... ۲ - نپ : ناحی ؟

۳ - ب ، نپ : بخود سر . ۴ - نپ « واو » ندارد . ۵ - « نپ » افزوده : فرسنگ .

۶ - ب : باشد . ۷ - « ب » در حاشیه آورده : کذا ایضا « نپ » . ۸ - نپ : دفینه های .

۹ - ب ، ط : پیوروند . ۱۰ - ط : پیارایند ؛ ب : به پیارند ؛ نپ : به پیرایند (متن از

حاشیه « ب » است) . ۱۱ - ب ، نپ : بسوی . ۱۲ - « ب » در حاشیه راجع به « برچک »

توضیحی داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد . ۱۳ - ط : گفته ام .

۱۴ - ط : مسجد الحرام . ۱۵ - ط : اینجا . ۱۶ - ط : صفا .

و فراختر جایش، سبب و چهار ارشست و بسبب مدوژی جای^۱ تنگتر نماید و جای^۱ فراختر، و همه گرد^۲ بر کرد مسجد سه رواقست پیوشش، بعمودهای رخام برداشته اند، و میان سرای را چهار سو کرده و درازی پوشش که بسوی ساحت مسجدست بچهل و پنج طاقست و^۳ پهنایش به بیست و سه طاق، و عمودهای رخام تمامت صد و هشتاد و چهارست، و گفتند این همه عمودها را^۴ خلفای بغداد فرمودند از جانب شام براه دریا بردن^۵. و گفتند چون این عمودها بمکه رسانیدند آن ریسمانها که در کشتیها و گردونها^۶ بسته بودند^۷ و پاره شده بود^۸ چون بفروختند از قیمت آن شصت هزار دینار مغربی حاصل شد^۹ و از جمله آن عمودها یکی در^{۱۰} آنجاست که باب التوده گویند^{۱۱}، ستونی سرخ رخامی است^{۱۲} گفتند^{۱۳} این ستون را هم سنگ^{۱۴} دینار خریده اند و بقیاس آن یک ستون سه هزار من بود.

مسجد حرام را هیچده درست همه بطاقها ساخته اند بر سرستونهای رخام و بر هیچکدام دری نشانده اند که فراز توان کرد. بر جانب مشرق چهار درست از گوشه شمالی باب النبی و آن بسه^{۱۵} طاقست بسته، و هم برین دیوار گوشه جنوبی^{۱۶} دری دیگرست که آنرا هم باب النبی گویند، و میان آن^{۱۷} دودر صدارش بیشست^{۱۸} و این در بدو^{۱۹} طاقست. و چون از این در بیرون شوی بازار عطارانست که خانه رسول^{۲۰} در آن

۱ - ب، نپ : جای . ۲ - « ط » و متن مطبوع : کرد و برگرد . ۳ - « واو » از « نپ » است . ۴ - نپ : عمودها همه . ۵ - کلمه در « نپ » نیست .
 ۶ - متن مطبوع : کشتیها بود و گردونها که . ۷ - نپ (در اصل) : بود (اصلاح مانند متن) . ۸ - نپ (در اصل) : شد (اصلاح) : شده بودند . ۹ - کلمه در « نپ » الحاقیست .
 ۱۰ - نپ : از . ۱۱ - نپ (در اصل) : رخام است (اصلاح) : از رخام است .
 ۱۲ - ط « که » افزوده است . ۱۳ - ط ، متن مطبوع : هم بشنگ . ۱۴ - نپ : سه . ۱۵ - (مقصود از گوشه جنوبی قطعاً « بر سمت جنوب » است یعنی در دوم بر طرف جنوب در اول (که هر دو را باب النبی گویند) واقعت و مقصود گوشه جنوبی دیوار مشرقی (یعنی زاویه جنوبی آن دیوار با دیوار جنوبی) کما یتوهم فی بادی، الامر نیست زیرا چنانکه سابق گفت عرض مسجد از شمال بجنوب قریب ۳۰۴ ازش است و حال اینکه اینجا گوید که فاصله میان این دو در قریب صد ازش است و هو واضح . حاشیه ب) . ۱۶ - نپ : این .
 ۱۷ - نپ : بیشتر . ۱۸ - ط : دو . ۱۹ - ب ، نپ : علیه السلام .

کوی بوده است و بدون در بنماز اندر مسجد شدی. و چون ازین دربگذری هم برین دیوار شرقی^۱ باب علی علیه السلام است، و این آن درست که امیر المؤمنین علی^۲ علیه السلام در مسجد^۳ رفتی بنماز، و این دربسه^۴ طاقتست. و چون از این^۵ دربگذری بر گوشه مسجد مناره‌یی دیگرست^۶ بر سر سعی^۷ که از آن مناره که بیاب بنی هاشم است تا بدینجا بیاید شتافتن و این مناره هم از آن چهار گانه مذکورست. و بر دیوار جنوبی که آن طول مسجدست هفت^۸ درست: نخستین بر رکن^۹ که نیم گرد کرده اند^{۱۰} باب الدقاقین است و آن بدو طاقتست، و چون اندکی بجانب غربی روی^{۱۱} دری دیگرست بدو طاق و آنرا باب الفسائین^{۱۲} گویند و^{۱۳} همچنان قدری دیگر بروند باب الصفا گویند و این در را پنج طاقتست و از همه این^{۱۴} طاق میانین^{۱۵} بزرگترست^{۱۶} و جانب او دو^{۱۷} طاق کوچک^{۱۸} و رسول الله^{۱۹} از این در بیرون آمده است که بصفا^{۲۰} شود و دعا کند. و عقبه این طاق میانین^{۲۱} سنگی سپیدست عظیم، و سنگی سیاه بوده است که رسول^{۲۲} پای مبارک خود بر آنجا نهاده است و آن سنگ نقش قدم مبارک او^{۲۳} گرفته، و آن نشان قدم را از آن سنگ سیاه بریده اند^{۲۴} و در آن سنگ سپید ترکیب کرده^{۲۵} چنانکه

- ۱ - ب : مشرقی . ۲ - کلمه در « ط » نیست . ۳ - نپ : سه . ۴ - نپ : آن .
 ۵ - (عبارت مغشوش و مضطربست و شاید در عبارت سقطی یا تحریفی باشد ، در هر صورت نام باب بنی هاشم که ظاهراً بر دیوار مشرقی مسجد و در جنوب سه در مذکورست در اینجا مذکور نیست و سابق صحبت از مناره‌یی نکرد که این دیگری آن باشد حاشیه ب) .
 ۶ - ب ، ط « که » ندارند . ۷ - « بر رکن » در « ط » نیست . ۸ - نپ : کردگراند ؟ .
 ۹ - ب ، نپ : بروی . ۱۰ - نپ : الفسائین (کذا) . ۱۱ - « و » در « ط » نیست .
 ۱۲ - نپ (در اصل افزوده) : بزرگترست (بعد بخط جدید زده است) . ۱۳ - ۱۲ - ط : میانین . ۱۴ - نپ (در اصل) : بزرگست (اصلاح مانند متن) . ۱۵ - ۱۴ - نپ (در اصل) : در دو (اصلاح) مانند متن . ۱۶ - (ظاهراً عبارت اینطور بوده : « و از هر جانب او دو طاق کوچک » یا : « و جانب او از هر طرف دو طاق کوچک » یا نحو آن ، ناعده پنج طاق درست بشود . حاشیه ب) . ۱۷ - نپ « الله » ندارد . ۱۸ - « ب » و « نپ » « علیه السلام » افزون دارند .
 ۱۹ - نپ : بر صفا . ۲۰ - نپ ، ب : علیه السلام و الصلوة . ۲۱ - ب : متبرک او
 ۲۲ - ب ، ط : بریده اند . ۲۳ - ۲۰ - ب : متبرک . ۲۴ - ط : کرده اند .

سر انگشت‌های^۱ پا اندرون مسجد دارد و^۲ حجّاج بعضی روی بر آن نشان قدم نهند و بعضی پای، تبرک را^۳، و^۴ من روی بر آن نشان^۵ نهادن واجب تر دانستم. و از باب الصفا^۶ سوی مغرب مقداری دیگر بروند باب الطوی^۷ است بدو طاق. و از آن جا مقداری دیگر بروند بیاب التمارین^۸ رسند بدو طاق، و چون از آن بگذرند باب المعامل^۹ بدو طاق. و برابر این سرای بوجهل^{۱۰} است که اکنون مستراحست^{۱۱}. و بر دیوار مغربی که آن عرض مسجدست سه درست: نخست آن گوشه‌یی که با جنوب دارد باب عروة بدو^{۱۲} طاقتست، و^{۱۳} بمیان^{۱۴} این ضلع باب ابراهیم علیه السلام است بسه^{۱۵} طاق^{۱۶}. و بر دیوار شمالی که آن طول مسجدست چهار درست: بر گوشه مغربی باب الوسیط^{۱۷} است بیک طاق، چون از آن بگذری^{۱۸} سوی مشرق باب العجلة است و بیک طاق^{۱۹} و چون از آن بگذری بمیان^{۲۰} ضلع شمالی باب الندوة است^{۲۱} بدو طاق، و چون از آن بگذری باب المشاوره است بیک طاق، و چون بگوشه مسجد رسی شمالی مشرقی^{۲۲} دریست باب بنی شیبه گویند^{۲۳}. و خانه کعبه بمیان ساحت مسجدست مربع طولانی، که طولش از شمال بجنوبست و عرضش از مشرق بمغرب، و طولش سی ارش است و عرض شانزده و در خانه سوی مشرقست. و چون در خانه روند رکن عراقی بردست راست باشد و

۱ - نی: انگشتها. ۲ - نی « واو » ندارد. ۳ - تبرک را در «ط» نیست.
 ۴ - نی: آنجا. ۵ - ط: صفا. ۶ - ب، نی: السطوی ۷ - ب، نی: باب التمارین. ۸ - نی: باب الزامل (؟).
 ۹ - ب، ط: ابو جهل. ۱۰ - (در ضلع جنوبی گفت هفت درست و شش در فقط شمرد. حاشیه ب)
 ۱۱ - نی: دو. ۱۲ - ب « واو » ندارد. ۱۳ - ط: میان. ۱۴ - نی: سه.
 ۱۵ - (در ضلع غربی گفت سه درست و دو در فقط شمرد. حاشیه ب) . ۱۶ - نی: الوسیطة.
 ۱۷ - نی: برگذری. ۱۸ - ط: و یکطاق. ۱۹ - کلمه « است » از « نی » است. ۲۰ - ط: شرقی. ۲۱ - (در ابتدای این فصل گفت که مسجد حرام راهیچده در است و فقط شانزده در شمرد و یک در دیگر که باب بنی هاشم باشد بقرا من خارجی و سیاق عبارت مفهوم شد: در هجدهم معلوم شد (کذا و ظ: نشد) کجاست و بچه اسم موسومست. حاشیه ب)
 بر ضلع شمالی نیز چهار در گفت و پنج شمرد. مصحح « ب » باین نکته توجه نکرده اند و نیز توجه نکرده که در ضلع جنوبی از هفت در یک در و در ضلع غربی از سه در یک در مذکور نیست و اینکه باب بنی هاشم را بجای یکی از این دو گرفته صحیح نمی باشد زیرا باب بنی هاشم یکی از چهار در شرقی، و بجای خود مذکورست، بقا بر این یا مسجد را نوزده در بوده است و بیا یکی از دو رقم یعنی هفت (در ضلع جنوبی) و سه (در ضلع غربی) محرف است و بترتیب یاد و باید باشد. م. د.

رکن حجرالاسود بردست چپ . و رکن مغربی جنوبی^۱ را رکن یمانی گویند و رکن شمالی مغربی را رکن شامی گویند . و حجرالاسود در گوشه دیوار بسنگی بزرگی ترکیب کرده اند و در آنجا نشانده چنانکه چون مردی تمام قامت بایستد با سینه او مقابل باشد .

و حجرالاسود بدرازی بدستی^۲ و چهار انگشت باشد و بعرض هشت انگشت باشد و شکلش مدورست . و از حجرالاسود تا در خانه چهار ارش است . و آنجا راکه میان حجرالاسود و درخانه است ملتزم^۳ گویند و در خانه از زمین بچهار^۴ ارش برترست چنانکه مردی تمام قامت بر زمین ایستاده^۵ بر عتبه رسد . و نردبان ساخته اند از چوب چنانکه بوقت حاجت د . پیش در نهند تا مردم بر آن بروند و در خانه روند و آن چنانست که بفراخی ده مرد بر پهلوی هم بآنجا بر توانند رفت و فرود آمد^۶ . و زمین خانه بلندست بدین مقدار که گفته شد .

صفت در کعبه در کعبه دریست از چوب ساج بدومصراع ، و بالای درش ارش و نیم است و پهنای هر مصراعی یک گز و سه چهاریک ، چنانکه^۷ هر دو مصراع سه گز و نیم باشد و روی در فراز^۸ هم نبشته است^۹ و بر آن نقره کاری دایره ها و کتابتها^{۱۰} نقاشی مثبت کرده اند و کتابتهای^{۱۱} بزرگ کرده و سیم سوخته در رانده و این آیت راتا آخر بر آنجا^{۱۲} نوشته : « ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه لایة » و دو حلقه^{۱۳} نقره گین^{۱۴} بزرگ که از غزنین^{۱۵} فرستاده اند بردو مصراع در زده^{۱۶} چنانکه دست هر کس که خواهد

۱- در «نب» الحاقیست . ۲- ن : ط : بدستی . نسخ دیگر : یک دستی . ۳- ط : ملرم . ۴- ط : چهار . ۵- ن : ایستاده است . ۶- ن : فرود . ۷- همه جا : آیند . متن احتمال حاشیه «ب» است . ۸- ط : بدان . ۹- ط : چنانچه . ۱۰- ب : و روی درو در فراز ، ط : و روی درو فراز : و روی در افراد (متن احتمال صورتی از «ن» است) . ۱۱- ن (در اصل) : همه هم پشته است ؟ ۱۲- ن (در اصل) : و کتابتهای (اصلاح مانند متن) . ۱۳- ن : و کتابتها . ۱۴- ط : آنجا . x - سوره آیه ۳۰ . ۱۵- ن : دولته (کذا و بدون و او عطف . حاشیه ب) . ۱۶- ب ، ن : نقرگین . ۱۷- ط : قزوین . ۱۸- «ن» ، افزوده : بزرها (= ط : بزرها) نقرگین قوی بر بالای در (بعد این کلمات را با ممداد زده است) .

بدان نرسد و دو حلقهٔ دیگر نقره گین^۱ و خرد تر از آن هم^۲ بر دومصرع در زده چنانکه دست هر کس که خواهد بدان رسد، و قفلی^۳ بزرگ از نقره برین دو حلقهٔ زیرین بگذرانیده^۴ که بستن در بآن باشد و تا آن قفل بر نگیرد در^۵ گشوده نشود.

صفت اندرون کعبه - عرض دیواری یعنی نخاعتش شش شبرست و زمین خانه را فرش

از رخامست همه سپید و در خانه سه خلوت کوچکست^۶ بر مثال دکانها، یکی مقابل درو دو بر جانب و شمال. ستونها که در خانه است^۷ و^۸ در زیر سقف زده اند همه چوبینست چهار سو تراشیده از چوب ساج الایک ستون [که] مدو^۹ رست. و از جانب شمال تخته سنگی رخام سرخست طولانی که فرش زمینست و میگویند که رسول صلی الله علیه و آله^{۱۰} بر آنجا نماز کرده است^{۱۱} و هر که آنرا شناسد جهد کند که نماز بر آنجا کند. و دیوار خانه همه بتخته‌های^{۱۲} رخام پوشیده است از الوان. و بر جانب غربی شش محرابست از نقره ساخته و بمیخ بر دیوار دوخته، هر یکی بالای^{۱۳} مردی، بتکلف^{۱۴} بسیار از زرکاری و سواد سیم سوخته^{۱۵}، و چنانست که این محرابها از زمین بلند ترست و مقدار چهار ارش دیوار خانه از زمین برتر ساده^{۱۶} است و بالاتر از آن همه دیوار از رخامست تا^{۱۷} سقف بقارت^{۱۸} و نقاشی کرده و اغلب بزر پوشیده^{۱۹} هر چهار دیوار. و در آن سه^{۲۰} خلوت که صفت کرده شد که یکی در رکن عراقیست و یکی در رکن شامی و یکی در رکن یمانی، در^{۲۱} هر بیغوله^{۲۲} دو تخته چوبین^{۲۳} بمسما نقره بر دیوارها دوخته اند و آن تخته‌ها از کشتی نوح علیه السلام است هر تخته پنج گز طول^{۲۴} و یک گز عرض دارد.

۱- ب، نپ: نقر گین. ۲- نپ: همه. ۳- ب، ط: و قفل. ۴- نپ: بگذرانند. ۵- نپ: (در اصل): قفل (اصلاح مثل متن). ۶- جمله از علامت ستاره (x) تا اینجا بخط سرخ الحاقی است در هامش «نپ». ۷- نپ: که. ۸- ب، نپ: علیه الصلوة والسلام. ۹- ط، متن مطبوع: کرده اند. ۱۰- ب: بختهای؛ ط: بخشهای؛ ۱۱- ب، نپ: بالای. ۱۲- ط: و تکلف. ۱۳- ط: سوخته نموده. ۱۴- نپ: (در اصل): ساده. (اصلاح): نهاده؛ ط: استاده. ۱۵- ط: و تا. ۱۶- نپ: (در اصل): بتفاوت (اصلاح) و بتفاوت (کذا). ۱۷- متن مطبوع، پوشیده اند. ۱۸- کلمه از «ط» است. ۱۹- اصل: و در. متن احتیال حاشیه «ب» است. ۲۰- نپ: (در اصل): یقوله. (اصلاح): یقوله. ۲۱- ط: چوبی. ۲۲- کلمه در «نپ» نست.

و در آن خلوت که قفای حجر الاسودست دیبای سرخ در کشیده‌اند، و چون از درخانه در روند بر دست راست زاویهٔ خانه^۱ چهار سو کرده اند^۲ مقدار سه گز در^۳ سه گز و^۴ در آنجا درجه‌یست که آن راه^۵ بام خانه است و دری نقره گین^۶ بیک طبقه بر آنجا نهاده، و آنرا باب الرحمة خوانند، و قفلی^۷ نقره گین^۸ بر او^۹ نهاده باشد. و چون بر بام شدی دری دیگرست افکنده همچون در بامی هر دو روی آن در نقره^{۱۰} گرفته. و بام خانه بچوب پوشیده است و همه پوشش را بدیبا در^{۱۱} گرفته چنانکه چوب هیچ پیدا نیست. و بر دیوار پیش خانه از بالای چوبها کتابه‌یست زرین بر دیوار آن دوخته و نام سلطان مصر بر آنجا نوشته که مکّه گرفته و از دست خافای بنی عباس بیرون برده و آن العزیز لدین الله^{۱۲} بوده است. و چهار تخته نقره گین^{۱۳} بزرگ دیگر هست^{۱۴} برابر یکدیگر هم بر دیوار خانه دوخته بمسماهای نقره^{۱۵} و بر هر یک نام سلطانی از سلاطین مصر نوشته، که هر یک از ایشان بزرگوار خود آن تخته‌ها فرستاده اند^{۱۶}. و اندر میان ستونها سه^{۱۷} قنديل نقره آویخته است، و پشت خانه برخام یمانی پوشیده است که هه چون بلورست. و خانه را چهار روزن است بچهار گوشه و بر هر روزنی از آن تخته‌بی آبگینه^{۱۸} نهاده که خانه بدان روشنست و باران فرو نیاید. و ناودان خانه از جانب شمالست بر میانه جای، و طول ناودان سه گزست و سرتاسر بزر نوشته است^{۱۹}. و جامه‌یی که خانه بدان پوشیده بود سپید بود و بدو موضع طراز^{۲۰} داشت، طرازی را یک گز عرض و میان هر دو طراز ده گز^{۲۱} بتقریب، وزیر و بالا بهمین قیاس، چنانکه

۱ - نپ : خانه خانه (بالتکرار) (و کذا فی نپ a) (ظ - خانه خانه - حاشیه

ب) . ۲ - ط ، ب : کرده . ۳ - نپ : و در . ۴ - نپ : « واو » ندارد .

۵ - نپ : درجیست که راه . ۶ - ب ، نپ : نقرگین . ۷ - ب ' ط : قفل . ۸ - ط : در .

۹ - نپ : باشند . ۱۰ - ط : از ... ۱۱ - نپ : بدیبای بر . ۱۲ - (کذا ، و چنین لقبی

در خلفای فاطمیین نبوده است ، یا باید « العزیز بالله » باشد ، یا « المعز لدین الله » . حاشیه ب) .

۱۳ - ب ، ط : دیگرست . ۱۴ - ب ، نپ : نقرگین . ۱۵ - ط : متن مطبوع :

فرستاده است . ۱۶ - کلمه در « ط » نیست . ۱۷ - در : نپ ، بخط الحاقی است .

۱۸ - نپ : نوشته است ناودان را . ۱۹ - (« ب » در حاشیه راجع به تراز و محراب توضیحی

داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد) . ۲۰ - ط ، متن مطبوع : گز است .

بواسطهٔ دو طراز علؤ خانه بسه قسمت بود، هر يك بقياس ده گز. و^۱ بر چهار جانب جامه
 معرابهای رنگین بافته‌اند و نقش کرده بزر رشته^۲ و پرداخته^۳ و بر هر دیواری سه
 محراب یکی بزرگ در میان و دو کوچک بر دو طرف، چنانکه بر چهار دیوار دوازده
 محراب است. بر آن خانه برجانب شمال برون خانه دیواری ساخته‌اند مقدار يك گز و
 نیم و هر دو سر دیوار تا نزدیک ارکان خانه برده چنانکه این دیوار مقوسست و چون
 نصف دایره‌یی. و میانجای این دیوار از دیوار خانه مقدار^۴ پانزده گز دورست، و دیوار
 و زمین این موضع را^۵ مرخم کرده اند برخام ملون و^۱ منقش، و این موضع را حجر
 گویند و آب ناودان بام^۶ خانه درین حجر ریزد و^۱ در زیر ناودان تخته سنگی سبز
 نهاده است بر شکل محرابی که آب ناودان بر آن افتد، و آن سنگ چندانست که مردی
 بر آن نماز تواند کردن^۷ و مقام ابراهیم علیه السلام از خانه سوی مشرقست و آن
 سنگیست^۸ که نشان دو قدم ابراهیم علیه السلام بر آنجاست، و آنرا در سنگی دیگر
 نهاده است، و غلاف چهار سو کرده که بیالای مردی باشد از حوب، بعمل^۹ هر
 نیکوتر و طلبهای نقره بر او زده^{۱۰} و آن غلاف را دو جانب بزنجبرها در سنگهای
 عظیم بسته و دو قفل بر آن زده تا کسی دست بدان نکند و میان مقام و خانه سی
 ارش است.

بئر^{۱۱} زمزم از خانهٔ کعبه هم^{۱۲} سوی مشرقست و بر گوشهٔ حجر الاسودست و
 میانهٔ بئر^{۱۱} زمزم و خانهٔ حهل و نشش ارش است و فراخی حاه سه گز و نیم در سه
 گز و نیم است، و آتش^{۱۳} نوری دارد لیکن نتوان خورد، و سرجاه را^{۱۴} حظه کرده‌اند
 از تخته‌های رخام سپید، بالای آن دو ارس و چهار سوی خانهٔ زمزم آخرها کرده‌اند

۲۰ - ۱ - س «واو» ندارد - ۲ - پ رنه، ۳ - واو ار سه و متن مطبوع است
 ۴ - کلمه در «ب» نیست - ۵ - «را» ندارد - «ب» تمام. ۷ - س «کرد»
 ۸ - س «سنگ» ۹ - «عمل آورد» ۱۰ - «ط» بر آورده ۱۱ - «ب» بئر
 ۱۲ - کعبه در «ط» نیست ۱۳ - «ص» آت ۱۴ - «ب» در حاشیه راجع به حظه
 توضیح دارد که در بئر «انما» خواهد آورد

که آب در آن ریزند و مردم وضو سازند. و زمین خانه زمزم را مشتک چوبین کرده اند تا آب که مبریزند فرو میرود. و در این خانه سوی مشرقست^۱ و برابر خانه زمزم هم از جانب مشرق خانه بی دیگرست مربع و گنبدی بر آن نهاده و آن را سقایة الحاج گویند، اندر آنجا^۲ خمها نهاده باشد که حاجیان از آنجا آب خورند. و ازین سقایة الحاج سوی مشرق خانه بی دیگرست طولانی و سه گنبد بر سر آن نهاده است و آنرا خزانه الزینت^۳ گویند، اندرو شمع و روغن و قنادیل باشد. و گرد بر گرد خانه کعبه ستونها فرو برده اند و بر سر هر دو ستون جوها افکنده و بر آن تکلیفات کرده، از نقارت و نقش، و بر آن حله ها و قلابها آویخته تابشب شمعها و چراغها بر آنجا نهند و قنبدیل^۴ آویزند و آنرا مشاعل^۵ گویند و میان دوارخانه کعبه و این مشاعل^۶ که ذکر کرده شد صد و پنجاه گز باشد و آن طوافگاهست و جمله خانه ها که در^۷ ساحت مسجد الحرام است بجز کعبه معظم شرفها الله تعالی سه خانه است: یکی خانه زمزم؛ و دیگر سقایة الحاج؛ و دیگر خزانه^۸ الزینت. و اندرونش که بر گرد^۹ مسجدست پهلوی دوار صندوقهاست از آن هر شهری از بلاد مغرب و مصر و شام و روم و عراقین و خراسان و ماوراءالنهر و عیره و چهار فرسنگی از مکه ناحیتبست از جانب شمال که آنرا برفه گویند، امر مکه آنجا نشینند^{۱۰}، بالشکری که او را شد، و آنجا آب روان و درختانست، و آن ناحینست در مقدار دو فرسنگ طول و همن مقدار عرض. و من در این سال از اول رجب بمکه مجاور بودم و رسم ایشانست که مدام در ماه رجب هر روز در کعبه بکشاید بدان وقت که آفتاب بر آمد

صفت گشودن در کعبه بر^{۱۱} فی الله علی - کلبد^{۱۲} خانه نعمه گروهی از عرب دارند

- ۱ - ص ۳ چوبی ۲ - چهار کعبه اخیر دی - نصف حبه های سرح رده شده
 ۳ - ص ۳ باشد ۴ - در مکه الی ۵ - در (در سن) مقارن
 (اصلاح ماورد من) ۶ - و آ ۷ - در اصل مشاعل (اصلاح
 ماورد من) ۸ - در همان ۹ - در مکه الی ۱۰ - در مشاعل
 ۱۱ - در در پ، خط الحاقست ۱۲ - در ۱۳ - در ک
 ۱۴ - ب، ط می نشیند. ۱۵ - ص، س مطبوع. و لیا

که ایشان را بنی‌شبیة گویند، و خدمت خانه را^۱ ایشان کنند و از سلطان مصر ایشان را مشاهره و خلعت بود^۲. و ایشان را رمیسی است که کلید بدست او باشد، و چون او بیاید پنج شش کس دیگر با او باشند^۳، چون بدانجا رسند از حاجیان مردی ده بروند و آن نردبان که صفت کرده ایم برگیرند و بیاورند و پیش در نهند^۴ و آن پیر بر آنجا رود و بر آستانه بایستد و دو^۵ تن دیگر بر آنجا روند و جامه و دیبای در^۶ را باز کنند، یکسر از آن یکی ازین دو مرد بگیرد و سری مردی دیگر، همچون لباده‌یی^۷ که آن پیر را بیوشند که در می‌کشاید^۸، و اوقفل بگشاید و از آن حلقه‌ها بیرون کند و خلعتی از حاجیان پیش در خانه ایستاده باشند^۹ و چون در باز کنند ایشان دست بدعا بر آرند^{۱۰} و دعا کنند و هر که^{۱۱} در مکه باشد چون آواز حاجیان بشنود داند که در حرم گشودند همه^{۱۲} خلق بیکبار با آوازی بلند دعا کنند^{۱۳} چنانکه غلغله‌یی^{۱۴} عظیم در مکه افتد، پس آن پیر در اندرون شود و آن دو شخص همچنان آن جامه می‌دارند، او^{۱۵} دو رکعت نماز کند و بیاید و هر دو مصراع در باز کند و بر آستانه بایستد و خطبه بخواند با آوازی بلند و بر رسول الله^{۱۶} صلوات فرستد و بر اهل بیت او، آنوقت آن پیر و یاران او^{۱۸} بر دو طرف در خانه بایستند، و حاج در رفتن گیرند و بخانه در می‌روند و هر يك دو رکعت نماز می‌کنند و بیرون می‌آیند، تا آنوقت که نیمروز نزدیک آید، و در خانه که نماز کنند رو بگرد کنند، و بدیگر جوانب نیز رواست^{۱۹}. و قتی که خانه پر مردم شده بود^{۲۰} که دیگر جای نبود که در روند، مرد مرا شمر دم هفتصد و بیست مرد بودند. مردم یمن که بحج آیند عامه^{۲۱} آن^{۲۲} چون هندوان

۱ - « را » در « نب » بخط الحاقیست . ۲ - ب ، نب : بودی . ۳ - نب : باشد را . ۴ - نب (باصلاح جدید) : و بیاورند و پیش در بنهند . (اصل متن) : و بیاندش در نهد (کذا بعینه) . ۵ - در « نب » الحاقیست . ۶ - ب ، نب : نزد . ۷ - بجز « ط » : پرده . ۸ - ط ، ب : گشاید . ۸ - ب ، ط : گشاید . ۹ - نب « واو » ندارد . ۱۰ - ط : بردارند . ۱۱ - ط : هر کس . ۱۲ - نب : هم . ۱۳ - نب : کند . ۱۴ - نب (در اصل) : غلبه (اصل مانند متن) . ۱۵ - بجز « نب » : و . ۱۶ - « نب » الله ندارد . ۱۷ - ب ، نب : علیه الصلوة والسلام . ۱۸ - « او ، در ط » نیست . ۱۹ - ب ، نب : رواست . ۲۰ - ط : باشد . ۲۱ - ط : او .

هر يك لنگی بر بسته و مویها فرو گذاشته و ریشها بافته و هر يك كتاره^۱ قطفی^۲ چنانکه هندوان در میان زده . و^۳ گویند اصل هندوان از یمن بوده است و كتاره^۴ قتاله^۵ بوده است ، معرب کرده اند . و در میان شعبان و رمضان و شوال روزهای دوشنبه و پنجشنبه و آدینه در کعبه بگشایند و چون ماه ذی القعدة^۶ در آید دیگر در کعبه باز نکنند .

عمره^۷ جعرانه - بچهار فرسنگی مکه از جانب شمال جایست آنرا جعرانه گویند . مصطفی^۸ آنجا بوده است بالشکری، شانزدهم ذی القعدة^۹ از آنجا احرام گرفته است و بمکه آمده^{۱۰} و عمره کرده^{۱۱} . و آنجا دو چاهست^{۱۲} : یکی را بئر الرسول گویند و^{۱۳} یکی را بئر علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما . و هر دو چاه را آب تمام خوش باشد و میان هر دو چاه ده گز باشد، و آن سنت بر جا دارند و بدان موسم آن عمره بکنند، و نزدیک آن چاه کوه پاره ییست که بدان موضع گوها^{۱۴} در سنگ افتاده است همچو کاسه ها^{۱۵} . گویند پیغمبر^{۱۶} بدست خود در آن گوها^{۱۷} آرد سرشته است . خلق^{۱۸} که آنجا روند در آن گوها^{۱۹} آرد سرشند^{۲۰} با آب^{۲۱} آن چاهها . و همانجا درختان بسیارست هیزم بکنند^{۲۲} و نان پزند و تبرک^{۲۳} را^{۲۴} بولایتها برند . و هم آنجا کوه پاره یی بلندست که گویند بلال حبشی بر آنجا^{۲۵} بانگ نماز گفته است^{۲۶} ، مردم بر آنجا روند و^{۲۷} بانگ نماز گویند و در^{۲۸} آنوقت که من آنجا رفتم غلبه یی بود که زیادت از هزار شتر عماری در آنجا بود، تا بدیگر چه رسد .

و از مصر تا مکه بدین راه که این نوبت آمدم سیصد فرسنگ بود و از مکه

۱ - ط ، نپ : كتاره . ۲ - کلمه در « نپ » نیست . ۳ - « واو » در « ط » نیست .
 ۴ - کلمه در « ط » نیست . ۵ - نپ : قتاله . (در تاریخ یمنی (ضبع مصر ۲ : ۳۷۱)
 بهین لفظ « قتاله » مذکورست که شارح گوید معرب كتاله است . حاشیه ب) ۶ - ط : ذی قعدة .
 ۷ - متن مطبوع : آمده . ۸ - متن مطبوع : کرد . ۹ - ه ، ط ، متن مطبوع :
 چاهست . ۱۰ - واو در « ط » نیست . ۱۱ - ط ، ب . ه ، « نپ » اصلاحی : کودها .
 متن از « نپ » اصلی است . ۱۲ - کذا فی « نپ » . باصلاح جدید ، در اصل : وان كانها .
 ۱۳ - ب ، نپ : علیه الصلوة والسلام . ۱۴ - ب . ه ، « نپ » اصلاحی : کود ؛ ط : کودها .
 متن از « نپ » اصلی است با اصلاح قیاسی . ۱۵ - نپ : وخلق ۱۶ - ط : سرشته . ۱۷ - نپ : بآب .
 ۱۸ - نپ : کنند . ۱۹ - ب ، نپ : بتبرک . ۲۰ - ط : در آنجا . ۲۱ - است در « ط » نیست .
 ۲۲ - نپ « واو » ندارد . ۲۳ - مبن مطبوع : که در ؛ ط : در .

تا^۱ یمن دوازده فرسنگ^۲. و دشت عرفات در میان کوههای^۳ خردست چون پشته‌ها، و مقدار دشت دو فرسنگست در دو فرسنگ. در^۴ آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم علیه السلام کرده است و این ساعت منبری خراب ازخشت مانده است^۵ و چون وقت نماز پیشین شود^۶ خطیب بر آنجا رود و خطبه جاری^۷ کند^۸ پس بانگ نماز بگویند و دو رکعت نماز بجماعت برسم مسافران بکنند و همه در آنوقت^۹ قامتی نماز^{۱۰} بگویند و دو رکعت دیگر نماز بجماعت بکنند، پس خطیب بر شتر نشیند و سوی مشرق بروند، یکفرسنگی آنجا کوهی^{۱۱} خرد سنگیست که آنرا جبل الرحمة گویند، بر آنجا بایستند و دعا کنند تا^{۱۲} آنوقت که آفتاب فرورود. و پسر شاد دل که امیر عدن بود آب آورده بود از جای^{۱۳} دور و مال بسیار بر آن خرج کرده و آب را از آن^{۱۴} کوه آورده و بدشت عرفات برده و آنجا حوضها ساخته که در^{۱۵} ایام حج پر آب کنند تا حاج را آب باشد. و هم این [پسر] شاد دل بر سر جبل الرحمة چهار طاقی ساخته عظیم که روز و شب عرفات برگنبد آن خانه^{۱۶} چراغها و شمعیهای بسیار بنهند که از دو فرسنگ بتوان دید. چنین گفتند که امیر مکه ازو هزار دینار بستند^{۱۷} که اجازت داد تا آن خانه بساخت.

نهم ذی الحجة سنه اثنی^{۱۸} و اربعین و اربعمائه حج^{۱۹} چهارم بیاری خدای تعالی بگزاردم^{۲۰} و چون آفتاب غروب کرد و^{۲۱} حاج و خطیب از عرفات بازگشتند و^{۲۲} يك

- ۱ - رجوع کنید بسطر ۳ صفحه ۹۰. ۲ - «ب» در حاشیه آورده: بودن این جمله (جمله «و از عصر...» در صفحه پیش) در اینجا کمال بی مناسبتی را دارد و احتمال می‌رود این جمله از موضع دیگر کتاب سهواً بوضوح ما نحن فيه انتقال داده (شده) است و «نپ» نیز بعینه مثل متن است. ۳ - نپ: و بر.
- ۴ - نپ: مانده است. ۵ - جمله میان علامت ستاره * تا اینجا در «نپ» بخط الحاقی افزوده شده است. ۶ - «نپ» الحاقی (قطعاً غلط و زیادی است. حاشیه «ب».) ۷ - نپ: بکنند.
- ۸ - نپ (در اصل): و هم در وقت (اصلاح): و هم در آنوقت. ۹ - «نپ» کلمه را ندارد. ۱۰ - کذافی «نپ» باصلاح (اصل): و. ۱۱ - ط، نپ: جایی. ۱۲ - نپ: بدان.
- ۱۳ - نپ «در» ندارد. ۱۴ - ط: آنجاها. ۱۵ - ب، ط: بستید. ۱۶ - (حاشیه ب: ظ. اثنین). ۱۷ - اصل: بگزاردم. ۱۸ - ب، نپ: «واو» ندارند.
- ۱۹ - متن مطبوع «واو» ندارد.

فرسنگ بیامدند تا به مشعر الحرام و آنجا را مزدلفه گویند. بنایی ساخته اند خوب هم چون مقصوره که مردم آنجا نماز کنند و سنگ رجم را که به منی اندازند از آنجا برگیرند و رسم چنانست که آن شب یعنی شب عید آنجا باشند و بامداد نماز کنند و چون آفتاب طلوع کند به منی روند و حاج آنجا قربان کنند. و مسجدی بزرگست آنجا که آن مسجد را خیف گویند، و آن روز خطبه و نماز عید کردن به منی رسم نیست و مصطفی^۳ نفر مرده است. روز دهم به منی باشند^۴ و سنگ بیندازند و شرح آن در مناسک حج گفته اند، دوازدهم ماه هر کس که عزم بازگشتن داشته باشد عم از آنجا بازگردد و هر که بمکه خواهد بود بمکه^۵ رود.

پس از آن از اعرابی شتر کرایه گرفتم تا لحسا^۶ و گفتند از مکه تا آنجا بسیزده روز روند. وداع خانه خدایتعالی کردم روز آدین^۷ نوزدهم ذی الحجه سنه اثنی^۸ و اربعین و اربعمائه که اول خرداد ماه^۹ قدیم بود هفت فرسنگ از مکه برفتم^{۱۰} مرغزاری بود، از آنجا کوهی پدید آمد چون براه کوه شدیم صحرا بی بود و دیهبا^{۱۱} بود و چاهی بود که آنرا بئر الحسین بن سلامة^{۱۲} می گفتند و هوای^{۱۳} سرد بود و راه سوی مشرق میشد. و دوشنبه بیست و دوم^{۱۴} ذی الحجه بطائف رسیدیم، که از مکه تا آنجا دوازده فرسنگ باشد.

طائف ناحیت بیست بر سر کوهی، بمه خرداد چندان سرد بود که در آفتاب می بایست نشست، و بمکه خربزه فراخ بود،^{۱۵} و آنچه قصبه طائف است شهر کیست و حصاری محکم دارد و بازار کی کوچک، و جامعی مختصر دارد، و آب روان و

۱ - - نپ: آنجا است. ۲ - نپ: جمار. (باصلاح که بعد زده است) : رجم را.

۳ - نپ « واد » ندارد. ۴ - نپ: باشد. ۵ - نپ: با مکه. ۶ - نپ: لحسا.

۷ - (ظ: اثنتین. حاشیه ب) . ۸ - کلمه ماه در « نپ » الحاقیست. ۹ - نپ: برفتم.

۱۰ - متن مطبوع: دیها. ۱۱ - نپ: سلاقه. ۱۲ - (حاشیه ب ظ: هوا، یا: هوای).

۱۳ - ب: دوام. ۱۴ - (ب در حاشیه توضیح را افزوده: « نپ » کذا ایضا. یعنی تفاوت هوا

بین طائف که در یک منزلی مکه است و بین مکه با این درجه بود که در مکه خربزه فراوان بود و در

طائف در آفتاب می بایست نشست.)

درختان نار و^۱ انجیر بسیار داشت. قبر^۲ عبدالله بن عباس رضی الله عنه^۳ آنجاست، بنزدیک آن قصبه، و خلفای بغداد آنجا مسجدی عظیم ساخته اند و آن قبر را در گوشه آن مسجد گرفته، بر دست راست محراب و منبر، و مردم آن جا خانه ها ساخته اند و مقام گرفته.

از طائف بر فتمیم و^۴ کوه و شکستگی بود که^۵ میرفتیم و هر جا حصار کها و دیبکها بود، و در میان شکستها حصار کی خراب بمن نمودند اعراب گفتند این خانه لیلی بوده است و قصه ایشان عجیبست^۶. و از آنجا به صاری رسیدیم که آن را مطار^۷ می گفتند. و از طائف تا آنجا دوازده فرسنگ بود. و از آنجا بناحیتی رسیدیم که آنرا ثریا^۸ می گفتند، آنجا خرماستان^۹ بسیار بود و زراعت میکردند با آب^{۱۰} چاه و دولاب و^{۱۱} در آن^{۱۲} ناحیه می گفتند که^{۱۳} هیچ حاکم و سلطان نباشد و هر جا رئیس و مهتری باشد بر سر خود و مردمی^{۱۴} دزد و خونی^{۱۵}، همه روز با یکدیگر جنگ و خصومت کنند و از طائف تا آنجا بیست و پنج فرسنگ میداشتند. از آنجا بگذشتیم^{۱۶} حصار بود که آن را جزع می گفتند و در مقدار نیم فرسنگ زمین چهار حصار بود، آنچه بزرگتر بود، که ما آنجا فرود آمدیم، آنرا حصن بنی نسیر^{۱۷} می گفتند. و درختهای خرما بود اندک، و خانه آن شخص که شتر از او گرفته بودیم در این جزع بود، پانزده روز آنجا بماندیم^{۱۸} خفیر نبود که ما را بگذراند و عرب آن موضع هر قوم را حدی باشد که علف خوار ایشان بود^{۱۹} و کسی بیگانه در آنجا نتواند شدن، که هر که را که^{۲۰} بی خفیر یابند بگیرند و برهنه کنند. پس از هر قومی خفیری باشد^{۲۱} تا از آن حد

۱ - واو از «ط» است : ۲ - کلمه در «نپ» نیست . ۳ - رضی الله عنه در «ط» نیست . ۴ - نپ «واو» ندارد . ۵ - نپ «ظ» که « ندارد . ۶ - نپ : عجب است . ۷ - کذا ایضاً فی «نپ» «حاشیه «ب» . اما این تردید بر اساس نیست، رجوع به معجم البلدان شود . ۸ - کذا فی «نپ» در حاشیه، در متن اصلاً بیاض بوده است جای این کلمه ولی با مرکب سرخ الحاقی نوشته است : مرا . ۹ - ط ؛ ب : خرماستان . ۱۰ - نپ : آب . ۱۱ - واو در «ط» نیست . ۱۲ - ط : این . ۱۳ - نپ : گفتند . ۱۴ - ط ؛ ب : مردم . ۱۵ - کذا «نپ» باصلاح جدید . اصل متن : دیوار و خونی رنگ (کذا) . ۱۶ - ب ؛ ط : بگذشتم . ۱۷ - نپ : بسیر . ۱۸ - ط : ماندم ؛ ب : بماندم . ۱۹ - ط : باشد . ۲۰ - نپ «که» ندارد . ۲۱ - ط : باشد که .

بتوان گذشت، و خفیر بدرقه باشد، و قلاوژ نیز گویند^۱ - اتفاقا سرور آن اعراب که در راه ما^۲ بودند، و^۳ ایشانرا بنی سواد^۴ میگفتند، بجزع آمد و ما او را خفیر گرفتیم و او را ابوغانم عبس بن البعیر میگفتند، با او برفتیم. قومی روی بما نهادند پنداشتند^۵ صیدی یافتند چه ایشان هر بیگانه را که^۶ بینند صید خوانند^۷. چون رئیس ایشان با ما بود چیزی نگفتند، و اگر نه^۸ آن مرد بودی ما را هلاک کردندی. فی الجمله در میان ایشان یکچندی بماندیم که خفیر نبود که ما را بگذراند و از آنجا خفیری دو بگرفتیم هر یک بده دینار تا ما را بمیان قومی دیگر برد^۹، قومی عرب بودند که پیران هفتاد ساله مرا حکایت کردند که در عمر خویش بجز شیر شتر چیزی^{۱۰} نخورده بودند، چه در آن^{۱۱} بادیه‌ها چیزی نیست الا علفی شور که شتر میخورد^{۱۲}، و^{۱۳} ایشان خود گمان میبردند که همه عالم چنان باشد. من^{۱۴} از قومی^{۱۵} بقومی^{۱۶} نقل و تحویل میکردم و همه جا^{۱۷} مخاطره^{۱۸} و بیم بود، الا آنکه خدای تبارک و تعالی خواسته بود که ما با سلامت از آنجا بیرون آییم^{۱۹}. بجایی رسیدیم در میان شکستگی که آنرا سربا^{۲۰} می گفتند، کوهها بود هر یک چون گنبدی که من در هیچ ولایتی^{۲۱} مثل آن ندیدم. بلندی چندان^{۲۲} نی که تیر با آنجا نرسد و چون تخم مرغ املس و صلب که هیچ شقی و ناهمواری بر آن نمینمود. و از آنجا بگذشتیم. چون^{۲۳} همراهان ما سوساماری^{۲۴} میدیدند میکشتمند و میخوردند^{۲۵} و هر کجا عرب بود شیر شتر میدوید و شیدند^{۲۶}. من نه سوسمار توانستم^{۲۷} خورد و نه شیر شتر^{۲۸} در راه هر جا درختکی^{۲۹} بود که باری داشت مقداریکه دانه ماشی

۱ - «ب» در حاشیه آورده : این جمله (و خفیر .) گویا حاشیه بوده است که بعد ها ملحق بتمن شده است . ۲ - ط : با ما . ۳ - ب ، نپ : که . ۴ - ط : سواد ؛ نپ : سواده . ۵ - نپ : کذا یا اصلاح . اصل : چند شتر (کذا) . ۶ - نپ : که » ندارد . ۷ - ط : می بینند . . . میخوانند . ۸ - ط : ب : و گرنه . ۹ - ط : بردند . ۱۰ - نپ : هیچ . ۱۱ - ب ، ط : این . ۱۲ - « نپ ، افزوده : و از جایهای می کنند که شتر می خورد . بعد با خط الحاقی سرخ این جمله را زده است . ۱۳ - ب : و او . ندارد . ۱۴ - نپ : ط : پس . ۱۵ - نپ : قوم . ۱۶ - نپ : الحاقی . ۱۷ - نپ : جای . ۱۸ - ط : خطر . ۱۹ - نپ : آمدیم (کذا) . ۲۰ - ط : هر ما ؛ نپ : ثربا . ۲۱ - نپ : ولایت . ۲۲ - نپ : چندانسی . ۲۳ - نپ : سوسمار . ۲۴ - منن : مطبوع : و بخوردند . ۲۵ - نپ (در اصل) : می ستند (با اصلاح جدید) ، میدوید و شیدند . ۲۶ - ط : از سوسمار توانستم . ۲۷ - « نپ » و او ندارد . ۲۸ - ط ، ب : درختی .

باشد از آن چند دانه حاصل می‌کردم^۱ و بدان قناعت مینمودم^۲، و بعد ازمشقت بسیار و چیزها که دیدیم و رنجها که کشیدیم بفلج^۳ رسیدیم، بیست و سیوم صفر^۴. از مکه تا آنجا صد و هشتاد فرسنگ بود. این فلج^۵ در میان بادیه است ناحیتی بزرگ بوده است ولیکن^۶ بتعصب خراب شده است. آنچه در آنوقت که ما آنجا رسیدیم آبادان بود مقدار نیم فرسنگ در یک میل عرض بود، و در این مقدار چهارده حصار بود، و مردمکائی^۷ دزد و مفسد و جاهل. و این چهارده حصن بدو گروه^۸ بودند و^۹ مدام میان ایشان خصومت و عداوت بود و ایشان گفتند ما از اصحاب الرسیم^{۱۰} که در قرآن ذکر کرده است تعالی و تقدس. و آنجا چهار کاریز بود و آب آن همه بر نخلستان می افتاد و زرع ایشان بر زمینی^{۱۱} بلند تر بود و بیشتر آب از چاه میکشیدند که زرع را آب دهند. و زرع بیشتر میکردند نه بگاوه آنجا گاو ندیدم. و ایشان را اندک زراعتی باشد^{۱۲} و هر مردی خود را روزی بده^{۱۳} سیر غله اجری کرده باشد که آن مقدار بنان پزند و ازین نماز شام تا دیگر نماز شام همچو رمضان چیز کی^{۱۴} خورند. اما بروز خرما خورند و آنجا خرمایی^{۱۵} بس نیکو دیدم به از آنکه در بصره و غیره، و این مردم عظیم درویش و بدبخت باشند، با همه درویشی همه روزه جنگ و عداوت و خون کنند و آنجا خرمایی بود که میدون میگفتند هر یکی ده درم و خسته که در میانش بود دانگ و نیم بیش نبود و گفتند اگر بیست سال بنهند تباه نشود. و معامله ایشان بزر نیشابوری بود و من بدین فلج^{۱۶} چهار ماه بماندم بحالتی که از آن صعب تر نباشد و^{۱۷} هیچ چیز از دنیاوی بامن^{۱۸} نبود الا دوسله^{۱۹} کتاب. و ایشان

۱ - نپ : می‌کردیم . ۲ - نپ : می‌نمودیم . ۳ - ط ، متن مطبوع : بفلج .
 ۴ - ط : صفر بود . ۵ - نپ : ولکن . ۶ - ط : و مردمکی . ۷ - ب ، نپ :
 کرده . ۸ - ط ، ب : که . ۹ - ط : الرقیم ؛ متن مطبوع : الرقیم . ۱۰ - ب ،
 ط : زمین . ۱۱ - ط ، از ، است . ۱۲ - ط : بدو . ۱۳ - ب ، ط ، نپ (باصلاح
 جدید) : چیز کمی . متن ادب اصلی است . ۱۴ - ط ، ب : خرمای . ۱۵ - ط ، متن مطبوع :
 فلج . ۱۶ - ط ، من مطبوع : ننود . ۱۷ - ط : بمن . ۱۸ - ط : سلسله ؛ نپ (باصلاح جدید) :
 جلد . (اصل ماده ، ن) .

مردمی گرسنه و برهنه و جاهل بودند، هر که بنمازمی آمد البته با سپروشمشیر بود و کتاب نمیخریدند. مسجدی بود که ما در آنجا بودیم، اندک رنگ شنجرف و لاجورد با من بود، بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم^۱ و شاخ و برگی^۲ در میان آن بردم، ایشان بدیدند، عجب داشتند و همه اهل حصار جمع شدند و بتفرج آن آمدند و مرا گفتند که اگر محراب این مسجد را^۳ نقش کنی صد من خرما بتو دهیم، و صد من خرما نزدیک ایشان ملکی بود، چه تا من آنجا بودم از عرب لشکری بآنجا آمد و از ایشان پانصد من خرما خواست، قبول نکردند و جنگ کردند، ده^۴ تن از اهل حصار کشته شد و هزار نخل بریدند^۵ و ایشان ده من خرما ندادند، چون با من شرط کردند من آن محراب^۶ نقش کردم، و آن صد من خرما فریادرس ما بود. که غذا نمی یافتیم و از جان ناامید شده بودیم، که تصور نمیتوانستیم^۸ کرد که از آن بادیه هرگز بیرون توانیم^۹ افتاد، چه^{۱۰} بهر طرف که آبادانی^{۱۱} داشت دو دست فرسنگ بیابان میبایست برید مخوف و مهلك، و در آن چهار ماه هرگز پنج^{۱۲} من گندم بیابان ندیدیم. تا عاقبت قافله‌یی از یمامه بیامد که ادیم گیرد^{۱۳} و به لحسا^{۱۴} برد، که ادیم از یمان باین فلج^{۱۵} آرند و بتجار فروشند. عربی گفت من ترا ببصره برم، و با من هیچ نبود که بکرا بدهم^{۱۶} و از آنجا تا بصره دو دست فرسنگ و کرای^{۱۷} شتر یکدینار بود. از آنکه شتری نیکو بدو سه دینار میفروختند، مرا^{۱۸} چون نقد نبود و بنسیه میبردند گفت سی دینار در بصره بدهی ترا بریم^{۱۹} بضرورت قبول کردم، و هرگز بصره ندیده بودم.

- ۱ - نپ «واو» ندارد . ۲ - نپ : بنوشتم . ۳ - ب ، نپ : و برگ شاخ و برگی . ۴ - نپ (در اصل) : ما (باصلاح) : را . ۵ - نپ : و ده . ۶ - ب ، ط : بریدند . ۷ - ط : محراب را . ۸ - نپ : نمی توانستیم . ۹ - نپ : توانم . ۱۰ - «چه» در «نپ» نیست . ۱۱ - نپ : بآبادانی . ۱۲ - ط : چهار . ۱۳ - «نپ» کذا باصلاح، اصل متن: کرد؟ ۱۴ - نپ : بلحسا (بدون واو عاطفه) . ۱۵ - ط ، متن مطبوع : فلیج . ۱۶ - نپ (باصلاح) : بترا دهم . (احتمال) : بترا دهم؛ ط : بکرایه . . . ۱۷ - نپ : کرای . ۱۸ - نپ : و مرا . ۱۹ - نپ : س : برید

پس آن عربان کتابهای من بر شتر نهادند و برادرم را بر شتر^۱ نشانند و من پیاده^۲ بر قدم روی بمطلع بنات النعش. زمینی هموار بود^۳ بی کوه و پشته و هر کجا زمین سخت تر بود آب باران درو ایستاده بودی^۴ و شب و روز میرفتند که هیچ جا اثر راه پدید نبود الا بر سمع^۵ میرفتند و عجب آنکه بی هیچ نشانی ناگاه بسر چاهی رسیدندی^۶ که آب بود. القسه بچهار شبانه روز بیمامه آمدیم.

بیمامه^۸ حصارى بود بزرگ و کهنه، از بیرون حصار شهریست و بازاری، و از هر گونه صنایع در آن بودند، و جامعی نیک و امیران آنجا از قدیم باز علویان بوده اند و کسی آن ناحیت^{۱۰} از دست ایشان بیرون نکرده بود^{۱۱} از آنکه آنجا خود سلطان و ملکی قاهر نزدیک نبود و آن علویان نیز شوکتی داشتند که از آنجا سیصد و چهارصد^{۱۲} سوار برنشستی، و زیدی مذهب بودند^{۱۳} و در قامت^{۱۴} گویند: «محمد و علی خیر البشر و حی علی خیر العمل» و گفتند مردم آن شهر شریفیه باشند. و بدین ناحیت آبهای روانست از کاریز و نخلستان^{۱۵}. و گفتند چون خرما فراخ شود یک هزار من بیکدینار باشد، و از بیمامه به لخصا^{۱۶} چهل فرسنگ میداشتند، و بزمستان توان رفت که آب باران جایها^{۱۷} باشد که بخورند و بتابستان نباشد.

لخصا شهریست بر صحرایی^{۱۸} نهاده که از هر جانب که بدانجا خواهی رفت بادیه عظیم بیاید برید و نزدیکتر شهری از مسلمانی که آنرا سلطانیست، به لخصا، بصره

۱ - ط، ب: بستر. ۲ - «ب» در حاشیه توضیح را آورده: کذا ایضا فی «نپ» و هیچ معلوم نیست که چگونه دویت فرسنگ پیاده رفته است و چگونه با پبای شتران می رفته است، متن ظاهراً باید غلط باشد. اما این توضیح زائد می نماید؛ چه مرد از جان نا امید شده را همراه کاروان بسوی مقصد رفتن، هر چند پیاده باشد فوزی خواهد بود عظیم.

۳ - نپ: بودی. ۴ - «واو» از «نپ» است. ۵ - ب، نپ: بود. ۶ - نپ: سمع؛ ۷ - ط، متن مطبوع: برسیدند. ۸ - نپ، ط: بیمامه. ۹ - نپ: و از. ۱۰ - «نپ» بخط الحاتی افزوده: را. ۱۱ - ط، ب: از دست آنها نکرته بود. (کلمه بیرون در «نپ» بخط الحاقیست). ۱۲ - ب، نپ: سیصد چهارصد. ۱۳ - کلمه در «ط» نیست. ۱۴ - نپ، ط: اقامت. ۱۵ - ط: نخلستان زیاد دارد. ۱۶ - نپ: بلخصا. ۱۷ - ط: درغدبرها؛ نپ (در اصل): جایها، (باصلاح جدید): در جایها، (در جایها)، متن از «نپ» اصلی است. ۱۸ - اصل: صحرایی (متن حدس حاشیه «ب» است).

است. و از لحسا تا بصره صد و پنجاه فرسنگست، و هرگز بصره سلطانی نبوده است که قصد احسا کند.

صفت لحسا - لحسا شهریست که همه سواد و روستای او^۱ حصاریست. و چهار باروی قوی از پس یکدیگر در گرد او کشیده است از گل محکم، و^۲ میان هر دو دیوار قریب یکفرسنگ باشد. و چشمه‌های آب عظیمست در آن شهر که هر یک پنج آسیاگرد باشد و همه این آب در ولایت^۳ بر کار گیرند که از دیوار بیرون نشود. و شهری جلیل در میان این حصار نهاده است، با همه آلتی که در شهرهای بزرگ باشد، در شهر بیش از بیست هزار مرد سپاهی باشد. و گفتند سلطان آن مردی بود شریف^۴ و او^۱ مردم را از مسلمانی باز داشته بود و گفته [که]^۵ نماز و روزه از شما برگرفتم. دعوت کرده بود آن مردم را که مرجع شما جز با من نیست. و نام او بوسعید^۶ بوده است. چون از اهل آن شهر پرسند که چه مذهب دارید؟ گویند^۷ که ما بوسعیدی ایم^۸. نماز نکنند و روزه ندارند ولیکن بر محمد مصطفی^۹ و پیغامبری او مقر^{۱۰}ند. بوسعید^{۱۱} ایشان را گفته است که من باز پیش شما آمیم، یعنی پس از وفات. و گور او بشهر لحسا اندرست، و مشهدی نیکو جهت او ساخته اند. و^{۱۲} وصیت کرده است فرزندان خود را که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاه دارند، و محافظت کنند رعیت را بعدل و داد، و مخالفت یکدیگر نکنند تا من باز آمیم. اکنون ایشان را قصری عظیمست که دارالملک ایشانست و تختی که شش ملک بیکجای بر آن تخت نشینند^{۱۳} و باتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند. و شش وزیر دارند. پس این شش ملک^{۱۴} بر یک تخت بنشینند و^{۱۵} شش وزیر بر تختی دیگر^{۱۶} و هر کار که باشد بکنکاج

۱ - کلمه از «ط» است. ۲ - ط... روستایی و...؛ متن مطبوع: هم سواد و روستایی و... ۳ - ط: در. ۴ - نپ: ولایتش. ۵ - بجز «ن»: مردی شریف بود. ۶ - نپ: و آن. ۷ - ط، متن مطبوع: و گفتی. ۸ - ب، ط: ابوسعید. ۹ - ب، نپ: داری گوید. ۱۰ - ط: بوسعیدی هستیم؛ نپ: که من بوسعیدیم. ۱۱ - نپ: او. ۱۲ - نپ: نشینند. ۱۳ - ط، متن مطبوع: ملک که ۱۴ - و او در: نام نیست. ۱۵ - ط: دیگر نشینند.

یکدیگر میسازند و ایشانرا در آن وقت سی هزار بندهٔ درم خریدۀ زنگی و حبشی بود و کشاورزی و باغبانی کردند^۲ و از رعیت عشر چیزی^۳ نخواستندی^۴. و اگر کسی درویش شدی یا صاحب قرض، او را تعهد کردند تا کارش نیکو شدی و اگر زری کسی را بر دیگری بودی، بیش از مایهٔ او طلب^۵ نکردندی^۶. و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند^۷ چندانکه کفاف او باشد، مایه بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او بکار آید بخریدی، و بمراد خود رسیدی^۸ و زر ایشان^۹ همانقدر که ستده^{۱۰} بودی باز دادی. و اگر کسی از^{۱۱} خداوندان ملک و آسیاب^{۱۲} را ملکی خراب شدی و قوت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامن خود را نامزد کردند که بشدندی و^{۱۳} آن ملک و آسیاب^{۱۴} آبادان کردند، و از صاحب ملک هیچ نخواستندی. و آسیاها باشد در لحسا که ملک سلطان باشد و بسوی^{۱۵} رعیت غله آرد کنند که هیچ نستانند، و عمارت آسیا و مزد آسیابان از مال سلطان دهند. و آن سلاطین را سادات میگفتند و وزرای ایشان را شاهر^{۱۶} و در شهر لحسا مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمیگردند، الا^{۱۷} آنکه مردی^{۱۸} عجمی^{۱۹} آنجا مسجدی ساخته بود، نام آن مرد علی بن احمد^{۲۰}، مردی مسلمان و^{۲۱} حاجی بود و متمول. و حاجیان که بدان شهر رسیدندی او تعهد کردی. و در آن^{۲۲} شهر خرید و فروخت و داد و ستد بسرب میکردند و سرب در زنیلها بود، در^{۲۳}

- ۱ - نپ « واو » ندارد . ۲ - ب ، ط : میگردند . ۳ - نپ (در اصل) : خری (اصلاح مانند متن) . ۴ - ب : نخواستند . ۵ - نپ مطالبت .
 ۶ - جمله : اگر زری ... در « ط » نیست . ۷ - کذا و ظاهراً : افتادی و ... دانستی .
 ۸ - کلمه از « ط » است . ۹ - ب ، نپ : از ایشان که (و بهین مناسبت در حاشیه آورده : و ظاهراً « که » زیادی و سهو نسخ است) . ۱۰ - کلمه در « ط » نیست . ۱۱ - در « نپ » الحاقیست . ۱۲ - ب ، نپ : اسباب . ۱۳ - ط : برای . (« ب » در حاشیه آورده : استعمال غریبی است « بسوی » بر فرض صحت نسخه بمعنی « برای ») . و حال آنکه بهیچوجه غریب نیست و در نظم و نثر قدما فراوانست و در شعر ناصر خسرو نیز . ۱۴ - سه کلمه اخیر در « ط » نیست؛ نپ : شانزده ؛ ۱۵ - متن مطبوع : و الا . ۱۶ - ط : مرد . ۱۷ - نپ : با نام (بجای عجمی) سپس با نام را زده است و در حاشیه بجای آن نوشته : به آنجا . ۱۸ - نپ : محمد . ۱۹ - ب ، نپ « واو » ندارند . ۲۰ - نپ : این . ۲۱ - نپ : و در .

هر زنیلی شش هزار درم سنگ ، چون معامله کردند زنیلی شمردندی^۱ و همچنان برگرفتندی ، و آن نقد کسی از آن بیرون نبردی^۲ . و آنجا فوطه های نیکو بافند و بصره برند ، و بدیگر بلاد . اگر کسی نماز کند او را باز ندارند ولیکن^۳ خود نکنند . و چون سلطان^۴ بر نشیند هر که با وی سخن گوید ، او را جواب خوش دهد ، و تواضع کند^۵ . و هرگز شراب نخورند و پیوسته اسبی تنگ بسته با طوق و سراقسار بدر گورخانه^۶ بوسعید^۷ بنوبت بداشته باشند ، روز و شب^۸ ، یعنی چون بوسعید^۹ برخیزد بر آن اسب نشیند و گویند بوسعید^{۱۰} گفته است فرزندان خویش را که چون من بیایم و شما مرا باز نشناسید ، نشان آن باشد که مرا با شمشیر^{۱۱} من گردن^{۱۲} بزیند ، اگر من باشم در حال زنده شوم^{۱۳} و آن^{۱۴} قاعده بدان سبب نیاده است تا کسی دعوی بوسعیدی نکند . و یکی از آن سلطان^{۱۵} در ایام خلفای بغداد با لشکر بمکه^{۱۶} شده است و^{۱۷} شرمکه ستده^{۱۸} و جمعی^{۱۹} مردم را در طواف^{۲۰} در گرد خانه^{۲۱} کعبه بکشته^{۲۲} و حجر الاسود^{۲۳} از رکن بیرون کرده [و] بلحسا برده^{۲۴} و گفته بود^{۲۵} این سنگ مقناطیس مردمست که مردم را از اطراف جهان خویشتن میکشد و ندانسته^{۲۶} که شرف و جلال^{۲۷} محمد مصطفی صلی الله علیه و آله^{۲۸} بدانجا می کشد ، که حجر از بسیار سالها باز آنجا بود و هیچکس با آنجا نمی شد . و آخر حجر الاسود^{۲۹} از ایشان باز خریدند و بجای خود بردند . و در شهر لحسا گوشت همه حیوانات فرو شدند چون گربه و سگ^{۳۰} و خر و گاو

- ۱ - نپ : بشمردندی . ۲ - متن مطبوع : نبردندی ۳ - نپ : و اگر کسی... و لکن . ۴ - نپ : سلطانان . ۵ - نپ : دهفته ... آکنده . ۶ - متن مطبوع : ع : و با . ۷ - ب ، ط : ابوسعید . ۸ - ط : اینجا کلمه بنوبت ازود است . ۹ - ب : بشمشیر . ۱۰ - ب ، نپ : برگردن . ۱۱ - ط : برخیزم . ۱۲ - نپ : و این . ۱۳ - ب : سلطان . ۱۴ - متن مطبوع : سلطان . ۱۵ - ط : شهر مکه . ۱۶ - نپ : ندر بجای است و . ۱۷ - نپ : بستد (خ) بستده حاشیه (ب) و سه راهی در آنجا است . ۱۸ - ب : و خلقی ؛ ط : جمعی از . ۱۹ - نپ : در طواف ، اینجا بنوبت . ۲۰ - ب : بکشته ؛ متن مطبوع : بکشتند . ۲۱ - ب : و از افزودن . ۲۲ - ب : بر زمین . ۲۳ - نپ : برد . ۲۴ - ب ، نپ : بودند . ۲۵ - ب : آنگاه که . ۲۶ - نپ : و گاو . ۲۷ - ب : ... علیه و سلم ، است ؛ نپ : علیه و سلم . ۲۸ - ب : است و گربه .

و گوسپند و غیره، و هر چه فروشد سر و پوست آن حیوان نزدیک گوشتش^۱ نهاده باشد، تا خریدار داند که چه میخورد. و آنجا سگ را فربه کنند همچون گوسپند معلوف، تا از فربهی چنان شود که رفتن نتواند^۲ بعد از آنش بکشند و بخورند^۳.

و چون از لحسا بجانب مشرق^۴ روند هفت فرسنگی دریاست. اگر^۵ در دریا بروند، بحرین باشد، و آن جزیره بیست پانزده فرسنگ طول آن، و شهری بزرگست و نخلستان بسیار دارد، و مروارید از آن دریا بر آورند. و هر چه غواصان بر آوردندی يك نیمه سلاطین لحسا را بودی. و اگر از لحسا سوی جنوب بروند به عمان رسند^۶ و عمان بر زمین عرب^۷ است ولیکن سه جانب او بیابان و بَرست که هیچکس^۸ آنرا نتواند بریدن. و^۹ ولایت عمان هشتاد فرسنگ درهشتاد فرسنگست و گرمسیر باشد. و آنجا جوز هندی که نارکیل^{۱۰} میگویند روید. و اگر از عمان بدریا روی^{۱۱} فرا مشرق روند، بیارگاه کیش^{۱۲} و مکران رسند. و اگر سوی جنوب روند بعدن رسند. و اگر جانب دیگر، بفارس رسند. و به لحسا چندان خرما باشد که ستورانرا بخرما فربه کنند، که وقت باشد که زیادت از هزار من بیکدینار بدهند^{۱۳}. و چون از لحسا سوی شمال روند بهفت فرسنگی ناحیهیست که آنرا قطیف میگویند، و آن نیز شهری بزرگ است و نخیل^{۱۴} بسیار دارد و امیری عرب بدر^{۱۵} لحسا رفته بود و یکسال آنجانشسته و از آن چهار باره که دارد یکی بسته^{۱۶} و خیل^{۱۷} غارت کرده^{۱۸} و چیزی بدست نداشته بود با ایشان، و چون مرا بدید از روی نجوم پرسید^{۱۹} که آیا من میخواهم که^{۲۰} لحسا بگیرم توانم یا نه، که ایشان بی دینند. من هر چه مصلحت بود میگفتم. و نزدیک من هم^{۲۱} بدویان با اهل^{۲۲} لحسا نزدیک باشند^{۲۳} به بیدینی، که آنجا کس باشد که

۱ - ط: گوشش. ۲ - ب، نپ: نتواند رفتن. ۳ - ط، ب: آن میکشند و میخورند.
 ۴ - ط: بمشرق. ۵ - نپ: «اگر» ندارد. ۶ - ط: رسد. ۷ - ط: غرب.
 ۸ - ب: هیچکسی. ۹ - متن مطبوع «واو» ندارد. ۱۰ - ط: نارچیل.
 ۱۱ - نپ: بازباروی. ۱۲ - نپ: کیز. ۱۳ - ط: دهند. ۱۴ - نپ: نخل. ۱۵ - ط: بلحسا؛ نپ: (اصلاح جدید): بدز (در اصل ماننده متن). ۱۶ - ب: سته. ۱۷ - بجز: «نپ»: وخیلی.
 ۱۸ - ب، نپ: کرد. ۱۹ - نپ: می پرسید. ۲۰ - ط: «که» ندارد. ۲۱ - کلمه در «ط» نیست.
 ۲۲ - نپ: باهل. ۲۳ - نپ: باشد.

ییکسال آب بردست نزند، و این معنی که تقریر کردم از سر بصیرت گفتم نه چیزی از اراجیف که من نه ماه در میان ایشان بودم^۱ بیکدفعه نه بتفاریق، و شیر که نمیتوانستم خورد و از هر کجا آب خواستمی که بخورم شیر بر من عرض کردند، و چون نستمی و آب خواستمی گفتندی هر کجا آب بینی آب طلب کنی^۲ که آنکس را باشد که آب باشد^۳. و ایشان همه عمر هرگز گرمابه ندیده بودند و آب روان.

اکنون با سر حکایت رویم^۴. از یمامه چون بجانب بصره روانه شدیم بهر منزل که رسیدیم جای آب بودی و جای^۵ نبود، تا یستم شعبان سنه ثلاث و اربعین و اربعمائة بشهر بصره رسیدیم. دیواری عظیم داشت، الا آن جانب که با آب بود^۶ دیوار نبود، و آن آب شطست، و دجله^۷ و فرات که، بسرحد اعمال بصره بهم میرسند و چون آب جوبرة^۸ نیز بایشان میرسد آنرا شط العرب میگویند. و از این شط العرب دو جوی عظیم برگرفته اند که میان فم هر دو جوی يك فرسنگ باشد و سر هر دو را بر صوب قبله برانده^۹، مقدار چهار فرسنگ و بعد از آن سر هر دو جوی باهم رسانیده و مقدار یکفرسنگ دیگر يك جوی را هم بجانب جنوب برانده و ازین نهرها جویهای ییحد برگرفته اند و باطراف بدر برده و بر آن نخلستان^{۱۰} و باغات ساخته^{۱۱}. و این دو جوی یکی که بالاترست، و آن مشرقی^{۱۲} شمال باشد، نهر معقل گویند و آنکه مغربی^{۱۳} و جنوبیست^{۱۴} نهر ابله. و از این دو جوی جزیره می بزرگ حاصل شده است^{۱۵} که مربع طولانیست. و بصره بر کناره^{۱۶} ضلع اقصی^{۱۷} ازین مربع نهاده است^{۱۸} و بر^{۱۹} جانب جنوبی مغربی^{۲۰} بصره بریه است چنانکه هیچ آبادانی و آب و اشجار نیست، و در آنوقت

۱ - در «نی» العاقبت . ۲ - کلمه در «نی» نیست . ۳ - «ب» در خموس عبارت بعد از ستاره در حاشیه آورده : کذا ایضا فی «نی» (۴) . ۴ - کلمه در «ط» نیست . ۵ - ب، نی : و نه آب . ۶ - ط، متن مطبوع : «که» افزوده اند . ۷ - ط : رسیدیم که جای آب بودی و جای مسکن نبود؛ ب : رسیدیم جای آب بودی جای نبود . ۸ - ط : داشت . ۹ - نی «و دجله» ندارد . ۱۰ - ط : جزیره ؛ ب، نی : حویزه . (متن از متن مطبوع است) . ۱۱ - ط : و هر دو بجانب قبله روند ؛ متن مطبوع : . . . قبله برده . ۱۲ - نی : بسا تین . ۱۳ - نی : ساخته اند . ۱۴ - ط : شرقی . ۱۵ - ط : غربی . ۱۶ - ط : جنوبی باشد . ۱۷ - ط : «است» ندارد . ۱۸ - نی : کنار . ۱۹ - ط : ایس . ۲۰ - متن مطبوع : هر .

آنجا رسیدیم شهر اغلب خراب بود و آبادانیها^۱ عظیم پراکنده که از محله‌ی تا محله‌ی مقدار نیم فرسنگ خرابی بود، اما در و دیوار محکم و معمور بود^۲ و خلق انبوه بود^۳ و سلطان را^۴ دخل بسیار حاصل شدی. و در آنوقت امیر بصره پسر با کالیجار دیلمی بود، که ملک پارس بود، وزیرش مردی پارسی بود و او را ابو منصور شهرمان می‌گفتند و هر روز در^۵ بصره بسه جای بازار بودی: اول روز در یکجای^۶ داد و ستد کردند. که آنرا سوق الخزاعة^۷ گفتندی؛ و میان^۸ روز بجایی که آنرا سوق عثمان^۹ گفتندی؛ و آخر روز جایی که آنرا سوق القداحین^{۱۰} گفتندی. و حال بازار آنجا چنان بود که آنکس را که چیزی بودی بصراف دادی و از صراف خط بستدی و هر چه بایستی بخریدی و بهای آن بر صراف حواله کردی و چند آنکه در آن شهر بودی بیرون از خط صراف چیزی ندادی چون با آنجا^{۱۱} رسیدیم از برهنگی و عاجزی بدیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم. و میخواستیم^{۱۲} که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا^{۱۳} سرد بود و جامه نبود^{۱۴} و من و برادرم هر یک به لنگی^{۱۵} کهنه پوشیده بودیم و پلاس پارسی در پشت بسته از سرما. گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد. ^{۱۶} خرجینگی^{۱۷} بود که کتاب در آن مینهادم، بفر و ختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم^{۱۸} که بگرمابه بان دهم تا باشد که ما را درمکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم^{۱۹}. چون آن درمکها پیش او نهادم در مانگریست^{۲۰} پنداشت که ما دیوانه‌ایم، گفت: بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند و نگذاشت که ما بگرمابه در رویم^{۲۱}. از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و بشتاب بر فتمیم، کود کان در گرمابه بازی

۱ - ط: آبادانی آنها. ۲ - کلمه در « نپ » نیست. ۳ - کلمه در « ب » و « نپ » نیست. ۴ - ط: آنرا. ۵ - ط: ابانك النجار؛ ب، نپ: ابانك النجار. متن تصحیح قیاسیست. ۶ - ط: دز. ۷ - ب، نپ: یکجا. ۸ - ب، نپ: میانه. ۹ - ب، نپ: « که » ندارد. ۱۰ - متن مطبوع: چون ... نپ ... آنجا. ۱۱ - ط، ب، و خواستم. ۱۲ - نپ: ما را. ۱۳ - « ط » افزوده: که خود را بدان گرم کنیم. ۱۴ - نپ: نرلنگی. (ب در حاشیه آورده که: « به » در متن باید زیادی باشد (لنگه سابق درس ۱۰۱ استعمال شده است). اما این اظهار نظر بر اساسی نیست، و پوشیده معنی در بر کرده یا بشن کرده ندارد. ۱۵ - ط: ما را در حمام باید شدن. ۱۶ - نپ: خرچنگی. ۱۷ - نپ: کرده. ۱۸ - ط، ب: کنم. ۱۹ - ب، نپ (اصلی): نکرست. ۲۰ - ب، نپ: بدر رویم.

میکردند، پنداشتند که ما دیوانگانیم^۱ در پی ما افتادند و سنگ می انداختند^۲ و بانگ میکردند. ما بگوشه‌یی باز شدیم و بتعجب در کار دنیا مینگرستیم^۳ و مکلای از ما سی دینار مغربی میخواست و هیچ چاره ندانستیم^۴ جز آنکه وزیر ملک اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد میگفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، وهم گرمی تمام، بیصره آمده با ابناء و حاشیه و آنجا مقام کرده، و اما در شغلی نبود، پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی و بهر وقت نزد او تردد^۵ کردی و این^۶ پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند، احوال مرا نزد وزیر بازگفت. چون وزیر بشنید مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که چنانکه هستی بر نشین و نزدیک^۷ من آی. من از بد حالی و برهنگی شرم داشتم و^۸ رفتن مناسب ندیدم^۹ رقعهای نوشتم و عذری خواستم^{۱۰} و گفتم که بعد ازین بخدمت رسم و غرض من دو چیز بود یکی بی نوایی، دویم گفتم همانا او را تصور شود که مرا^{۱۱} در فضل مرتبه‌یست زیادت، تا چون بر رقعۀ من اطلاع یابد^{۱۲} قیاس کند که مرا اهلیت چیست، تا چون بخدمت او حاضر شوم خجالت نبرم. در حال سی دینار فرستاد که این را ببهای تن جامه بدهید. از آن دو دست جامه نیکو ساختیم^{۱۳} و روز سیوم بمجلس وزیر شدیم، مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متذین و خوش سخن، و چهار پسر داشت، بهترین جوانی فصیح و^{۱۴} ادیب و^{۱۵} عاقل و او را رئیس ابو عبدالله احمد بن علی بن احمد گفتندی، مردی شاعر و دیر بود و جوانی خردمند و پرهیزگار^{۱۶} ما را بنزدیک^{۱۷} خویش بازگرفت و از اوّل شعبان تانیمه^{۱۸} رمضان آنجا بودیم، و آنچه آن اعرابی کرای^{۱۹} شتر

۱ - ط: دیوانه ایم. ۲ - ط: می آختند. ۳ - ط: نپ: مینگریستیم. ۴ - ط: نتوانستیم. ۵ - ط: و این شخص. ۶ - ط: نزد نپ: بزودیک. ۷ - ط: «نپ» «واو» ندارد. ۸ - «نپ» دو کلمه اخیرا ندارد. ۹ - «نپ» در اصل «خواستم» و آن ندارد و فقط با مرکب سرخ بخط جدید در حاشیه افزوده است. ۱۰ - ط: من را. ۱۱ - ط: بیاید. ۱۲ - ن: ساختم. ۱۳ - ن: «نپ» و او ندارد. ۱۴ - «نپ» افزوده: بود. ۱۵ - ط، ن: نزدیک. ۱۶ - ط: برای.

بر ما داشت به سی^۱ دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو^۲ دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند. خدای تبارک و تعالی همهٔ بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد، بحق الحق و اهله. و چون بخواستم رفت ما را بانعام و اکرام براه دریا گسیل کرد چنانکه در کرامت و فراغ پیاس رسیدیم، از برکات آن آزاد مرد، که خدای عز و جل از آزاد مردان خوشنود باد.

در بصره بنام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام^۳ سیزده مشهدست، یکی از آن [را] مشهد بنی مازن^۴ گویند و آن آنست^۵ که در ربیع الاول سنهٔ خمس و ثلاثین از هجرت نبی^۶ امیر المؤمنین علی^۷ علیه السلام^۸ بصره آمده است و عایشه رضی الله عنها^۹ بحرب آمده بود و امیر المؤمنین^{۱۰} دختر مسعود نهشلی^{۱۱}، لیلی، رابزنی کرده^{۱۲} بود و این مشهد سرای آن زنست و امیر المؤمنین علیه السلام هفتاد و دو روز در آن خانه مقام کرد و بعد از آن بجانب کوفه بازگشت. و دیگر مشهدیست در پهلوی مسجد جامع که آنرا مشهد باب الطیب گویند، و در جامع بصره چوبی دیدم که درازی آن سی ارش بود و غلیظی^{۱۳} آن پنج شبر و چهار انگشت بود و یکسر آن غلیظ تر بود و از چوبهای هندوستان بود، گفتند که امیر المؤمنین^{۱۴} آن چوب را برگرفته است و آنجا آورده است^{۱۵}. و باقی این یازده مشهد دیگر هر یک بموضع دیگر بود و همه را زیارت کردم و^{۱۶} بعد از آن که حال دنیای مانیك شده بود^{۱۷} و^{۱۸} هر یک لباسی پوشیدیم، روزی بدر آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا گذاشتند، چون از در در رفتیم گرمابه بان و هر که آنجا بودند^{۱۹} همه بر پای خاستند^{۲۰} و بایستادند^{۲۱} چندانکه ما در حمام شدیم، و دلاک و قیم^{۲۲} در آمدند و خدمت کردند، و بوقتیکه بیرون آمدیم هر که در مسلخ^{۲۳}

۱ - نپ : سی . ۲ - نپ : ازو . ۳ - ب ، ن : صلوات الله علیه . ۴ - نپ : مازن . ۵ - متن مطبوع ، ط : همان آنست . ۶ - ب ، نپ : علیه الصلوة والسلام . ۷ - کلمه در «ط» نیست . ۸ - رضی الله عنها در «ط» نیست . ۹ - نپ : نهشلی . ۱۰ - ط : خواسته . ۱۱ - ط : متن مطبوع : که . ۱۲ - ب ، غلط ۱۳ - «نپ» «است» ندارد . ۱۴ - «نپ» «واو» ندارد . ۱۵ - ط شد . ۱۶ - «واو» از «ط» است ؛ متن مطبوع : که . ۱۷ - ط : بود . ۱۸ - ط : خواستند . ۱۹ - کلمه در «ط» نست . ۲۰ - «ط» افزوده : همه . ۲۱ - ط . هر در مسلخ ، من مطبوع : . . . مسلخ .

گرمابه بود همه بر پای خاسته^۱ بودند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم، و در آن میانه حمامی بیاری از آن خود می گوید^۲ این جوانان آنانند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان^۳ ایشان ندانیم، من بزبان^۴ تازی گفتم که راست میگویید ما آنیم که پلاس پاره بر^۵ پشت بسته بودیم. آن^۶ مرد خجل شد و عذرها خواست، و این هر دو حال در مدت بیست روز بود، و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که بشدت^۷ می که از روزگار پیش آید نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار جل جلاله و عظم نواله نا امید نباید شد که او تعالی رحیمست.

صفت مد^۸ و جزر بصره و جویهای آن - دریای عمان را عادتست که در شبان روزی^۹ دوباره مد بر آورد چنانکه مقدار ده گز آب ارتفاع گیرد و چون تمام ارتفاع گیرد بتدریج جزر کند و فرو نشستن گیرد تا ده دوازده گز و آن ده گز^{۱۰} که ذکر می رود بصره بر عمودی بادید آید که آن را قایم کرده باشند یای دیواری^{۱۱}، و الا اگر زمین هامون بود، و نه بلندی بود، عظیم دور برود. و^{۱۲} چنانست که دجله و فرات که نرم میروند، چنانکه بعضی مواضع محسوس نیست که بکدام طرف میروند، چون دریا مد^{۱۳} کند قرب چهل فرسنگ آب ایشان مد^{۱۴} کند و چنان شوند^{۱۵} که پندارند باز گشته است و بیابان^{۱۶} بر میروند، اما بمواضع دیگر از کناره های دریا بنسبت بلندی و هامونی زمین باشد، هر کجا هامون باشد آب بسیار^{۱۷} بگیرد و هر جا بلند باشد کمتر بگیرد. و این مد و جزر گویند^{۱۸} تعلق بقمر دارد که بهر وقت قمر بر سمت^{۱۹} رأس و راجل^{۲۰} باشد، و آن عاشر و رابع^{۲۱} است^{۲۲}، آب در عایت مد باشد. و چون قمر بر دوائق یعنی افق مشرق و

۱ - ط: خواسته. ۲ - کذا و ظاهر آگفتی یا عبارات چنین بوده است: در آن میانه شتیم که حمامی. ۳ - ب، ج، د، ب. جوانانند. ۴ - ط: بزبان. ۵ - ط: بر زبان. ۶ - ب، ن: پاره در پشت. ۷ - ط: متن مطبوع و آن. ۸ - ط: شبانه روزی. ۹ - ن: «و آن ده گز» ندارد. ۱۰ - د، ن: یای دیواری. ۱۱ - و او از «نپ» است. ۱۲ - ن: بصره. ۱۳ - د، شود. ۱۴ - ن: بیابان. ۱۵ - ن: بسیار آب. ۱۶ - ط: و این را. و ملحق. ۱۷ - د، است. ۱۸ - ط: متن مطبوع: زحل. ۱۹ - ن: رابعه. ۲۰ - د، است، مد ب، ن: شب، نپ، نیز ندارد.

و مغرب باشد غایت جزر باشد. دیگر آنکه چون قمر در اجتماع و استقبال شمس باشد آب در زیادت باشد، یعنی مدّ درین اوقات بیشتر باشد، و ارتفاع بیش گیرد، و چون در تریعات باشد آب در نقصان باشد، یعنی بوقت مدّ علّوش چندان نباشد و ارتفاع نگیرد که بوقت اجتماع و استقبال بود، و جزرش از آن^۱ فروتر نشیند که بوقت اجتماع و استقبال می‌نشست. پس بدین دلایل می‌گویند که تعلق این مدّ و جزر از قمر است، والله تعالی اعلم.

و شهر ابله [را] که بر کنار نهرست و نهر بدان موسوم است، شهری آبادان دیدم، با قصرها و بازارها و مساجد و اربطه که آنرا حد و وصف نتوان کرد، و اصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز محاطها و مساجد و اربطه و بازارها^۲ بود و بناهای عظیم بود چنانکه از آن نزه^۳ تر در عالم نباشد و آن را شاطی^۴ عثمان می‌گفتند. و شط^۵ بزرگ، که آن فرات و دجله است و آن را شط العرب گویند، بر مشرقی ابله است و نهر^۶ بر جنوبی، و نهر ابله و نهر معقل بصره بهم رسیده‌اند و شرح آن در مقدمه^۷ گفته آمده است. و بصره را بیست ناحیت^۸ است که در هر ناحیت مبالغی دیبها^۹ و مزارع بود.

صفت اعمال بصره - حشان^{۱۰}. نربه^{۱۱} (؟). بلاس. عقرمسیان^{۱۲}. المقیم^{۱۳}، نهر الحرب^{۱۴}. شط العرب. معد^{۱۵} سام^{۱۶}. جعفریة المشان^{۱۷}. الصمد الجونه^{۱۸}، جزیره العظمی، مروت الشریر^{۱۹}. جزیره العرش الحمیده^{۲۰}. جو بره المفردات^{۲۱}. و گویند که آنجا

۱ - « از آن » در « ط » نیست . ۲ - نپ : بازار . ۳ - ط : نربه .

۴ - ب : شق ؛ نپ : نسق ؛ ط : دمشق . (متن از معجم البلدان است) . ۵ - ط : شطی .

۶ - ط ، متن مطبوع : شهر . ۷ - (مقدمه ، یعنی سابق و پیش از این . حاشیة ب) .

۸ - متن مطبوع : ناحیتی . ۹ - ط ، متن مطبوع : مبالغی از دیبا . ۱۰ - کنذا : (خشخشان ؟)

۱۱ - ب ، نپ : نربه (؟) . ۱۲ - ط : عقرمیان . ۱۳ - در معجم البلدان دیده نشد . ۱۴ - ب :

سعد . ۱۵ - ط : جعفریة المثال . ۱۶ - ط : جزیره المفردات . در « نپ » اعمال بصره چنین

آمده است : حسان بشر عقر صبیان المفتح و نهران حدیث شط العرب سعید سلم جریره اسر

لیل اللسان الضمیر الحوت جزیره العظمی مسرفال جزیره ابن الغنیمة السریک جزیره الفرس الابله

عبد اللناف المحردی موعید و المفردات (۲۴) که ازین میان فقط مسرقانان (بیجای مسرفال)

صحیح است .

که فهم نهر ابله است وقتی چنان بودی که کشتیها از آنجا نتوانستی گذشتن، غرقانی
عظیم بود، زنی از مالداران بصره بفرمود تا چهار صد کشتی بساختند و همه را^۱ بر
استخوان خرما کردند و سر کشتیها^۲ محکم کردند و بدانچایکه آغرق کردند تا آنچنان
شد که کشتیها میگذرند.

فی الجملة منتصف شهر شوال سنة ثلاث و اربعین و اربعمائة از بصره بیرون آمدیم
و در زورق نشستیم. از نهر^۳ ابله تا چهار فرسنگ که میآمدیم از هر دو طرف نهر
باغ و بستان و کوشک و منظر بود که هیچ بریده نشد. و شاخها ازین نهر بهر جانب
باز میشد که هر یک مقدار رودی بود، چون بشاطی^۴ عثمان رسیدیم فرود آمدیم،
برابر شهر ابله و آنجا مقام کردیم. هفدهم در کشتی بزرگ که آنرا بوسی میگفتند
نشستیم و خلق بسیار از جوانب که آن کشتی را می دیدند دعا میکردند که: «یا بوسی
سلکک^۵ الله تعالی». و^۶ بعبادان رسیدیم، و مردم از کشتی بیرون شدند^۷. و عبادان^۸ بر کنار
دریا نهاده است^۹ چون جزیرهیی که شط آنجا دوشاخ شده است چنانکه از هیچ جانب
عبادان نتوان شد الا بآب گذر کنند. و جانب جنوبی عبادان خود در بای محیطست که چون مد^{۱۰}
باشد تا دیوار عبادان آب بگیرد و چون جزر شود کمتر از دو فرسنگ دور شود و گروهی^{۱۱} از
عبادان حصیر خریدند و گروهی چیزی خوردنی خریدند، دیگر روز صبحگاه کشتی در دریا
راندند و بر جانب شمال روانه شدیم^{۱۲} و تاده فرسنگ بشدند هنوز آب دریا میخوردند و
خوش بود و آن آب شط بود که چون زبانهیی در میان دریا در میرفت، و چون آفتاب بر آمد^{۱۳}
چیزی^{۱۴} چون گنجشک در میان دریا پدید^{۱۵} آمد چندانکه نزدیکتر شدیم^{۱۶} بزرگتر

۱ - ب، نپ: همه. ۲ - نپ: کشتیها را. ۳ - ب، ط: بدانجا. ۴ - اصل: شهر متن (احتمال حاشیه «ب» است). ۵ - ط: بدمشق؛ نپ: بنسق؛ ب: بشق. (متن از معجم البلدان است). ۶ - نپ: سلک (سلمک)؛ ۷ - نپ «واو» ندارد. ۸ - ط: آمدند. ۹ - نپ: بعبادان. ۱۰ - ط: متن مطبوع: شده است. ۱۱ - کلمه در «ط» نیست. ۱۲ - نپ: شد. ۱۳ - «نپ» بر آمد ندارد. ۱۴ - نپ: چیز بر. ۱۵ - ب: پدید؛ نپ: بادید. ۱۶ - «نپ» باصلاح جدید: میشدید.

مینمود و چون بمقابل او رسیدیم چنانکه بر دست چپ بیکفر سنگ^۱ بماند. بساد
مخالف شد و^۲ لنگر کشتی فرو گذاشتند و بادبان فرو گرفتند^۳ پرسیدم که آن چه
چیز است؟ گفتند خشاب^۴. صفت او: چهار چوبست عظیم از ساج چون هیئت منجنیق
نهاده اند مربع، که قاعده آن فراخ باشد و سر آن تنگ، و علو آن از روی آب چهل
گز باشد و بر سر آن سفالها^۵ و سنگها نهاده، بعد از آنکه آنرا با چوب بهم بسته و
بر مثال سققی کرده، و بر سر آن چهارطاقی ساخته که دیده بان^۶ بر آنجا شود. و این
خشاب را^۷ بعضی می گویند که بازرگانی بزرگ ساخته است و^۸ بعضی گفتند که پادشاهی^۹
ساخته است، و غرض از آن دو چیز بوده است: یکی آنکه در آن حدود که آنست^{۱۰}
خاکی گیرنده^{۱۱} است و دریا تنگ، چنانکه اگر کشتی بزرگ با آنجا رسد بر زمین
نشیند و کس نتواند خلاص کردن؛ دوم آنکه جهت عالم بدانند و^{۱۲} اگر دزدی باشد
ببینند و احتیاط کنند^{۱۳} و شب^{۱۴} آنجا چراغ سوزند در آنگینه، چنانکه باد بر^{۱۵} آن نتواند
وزد^{۱۶} و مردم از دور ببینند و احتیاط کنند و کشتی از آنجا بگردانند.^{۱۷} و چون از
خشاب^{۱۸} بگذشتیم چنانکه ناپدید^{۱۹} شد دیگری بر شکل آن پدید^{۲۰} آمد، اما بر سر
این خانه گنبدی^{۲۱} نبود، همانا تمام نتوانسته اند کردن و^{۲۲} از آنجا بشهر مهر و بان^{۲۳}
رسیدیم. شهری بزرگست^{۲۴} بر لب دریا نهاده، بر جانب شرقی و بازاری بزرگ دارد

- ۱ - نپ: تايك فرسنگ. ۲ - نپ > واو < ندارد. ۳ - نپ (در اصل) : گرفت
(اصلاح جدید مانند متن). ۴ - نپ (متن اصلی) : حساب (باصلاح جدید مانند متن).
۵ - نپ: عالها (باصلاح جدید) : تقالها. ۶ - ب، نپ: دید بان. ۷ - نپ: خشباب؛
ب: خشاب. ۸ - ط: ساخته و؛ ب > واو < ندارد. ۹ - نپ: پادشاه؛ ط: < که > ندارد. ۱۰ - ط،
متن مطبوع: آست. ۱۱ - ط: کرد شده است؛ ب: گردنده است. ۱۲ - جمله از ستاره
• تا اینجا در < ط > و < ب > قدری پایین ترست که اشاره خواهیم کرد. متن بر حسب < نپ > است.
۱۳ - ب، ط: وشب. ۱۴ - ب، ط: در. ۱۵ - ب، نپ: نتوان زد؛ ط: نتوان... ۱۶ - ب، ط: جمله مذکور
در شماره ۱۲ و اینجا آورده اند همین؛ ط: و کس نتواند خلاص گردید و بیم آنکه جهت عالم بدانند و اگر دزدی
باشد ببینند و احتیاط کنند و کشتی از آنجا بگردانند؛ ب: که کس نتواند خلاص کردن، دوم آنکه
جهت عالم بدانند و اگر دزدی باشد ببینند و احتیاط کنند و کشتی از آنجا بگردانند. ۱۷ - نپ:
خشباب. ۱۸ - ب، نپ: بدید. ۱۹ - نپ: کنند. ۲۰ - ط: کرد. ۲۱ - ط، نپ:
مهر و بان. ۲۲ - نپ: بزرگ.

و جامعی نیکو اما آب ایشان از باران بود و غیر از آب باران چاه و کاریزی^۱ نبود که آب شیرین دهد، ایشانرا حوضها و آبگیرها باشد که هرگز تنگی آب نبود، و در آنجا سه کاروانسرای بزرگ ساخته اند، هر يك از آن چون حصار است محکم و عالی. و در مسجد آدینه آنجا بر منبر نام یعقوب لیث دیدم نوشته. پرسیدم از یکی که حال چگونه بوده است؟^۲ گفت که یعقوب لیث تا این شهر گرفته بود^۳ ولیکن دیگر هیچ امیر خراسان را آن قوت نبوده است.^۴ و در این تاریخ که من آنجا رسیدم این شهر بدست پسران باکالیجار^۵ بود، که ملک پارس بود. و خواربار یعنی ما کول^۶ این شهر از شهرها و ولایتها برند که آنجا بجز ماهی چیزی نباشد. و این شهر با جگهایست و کشتی بندان^۷ و چون از آنجا بجانب جنوب برکنار دریا بروند ناحیت توه و کازرون^۸ باشد. و من در این شهر مهر و بان بماندم بسبب آنکه گفتند راهها ناایمن است از آنکه پسران باکالیجار^۹ را با هم جنگ و خصومت بود و هر يك سری میکشیدند و ملک مشوش گشته بود^{۱۰}. گفتند به ارجان^{۱۱} مردی بزرگست و فاضل او را شیخ سدید محمد بن عبدالملک گویند. چون این سخن شنیدم از بسکه از مقام در آن شهر ملول شده بودم رقعهای نوشتنم بدو و احوال خود اعلام نمودم و التماس کردم که مرا ازین شهر بموضعی رساند که ایمن باشد. چون رقعہ بفرستادم روز سیوم سی مرد پیاده دیدم همه^{۱۲} با سلاح، بنزدیک من آمدند و گفتند ما را شیخ فرستاده است تا در خدمت تو بارجان^{۱۳} رویم و ما را^{۱۴} بدلداری بارجان^{۱۵} بردند.

ارجان شهری بزرگست و درو بیست هزار مرد بود و بر جانب شرقی آن

- ۱ - بجز «ط» : کاریز . ۲ - ط : بوده . ۳ - نپ : بوده . ۴ - نپ : بوده .
 ۵ - ط : اباک التجار ؛ ب ، نپ : اباکالتجار . متن تصحیح قیاسیت . ۶ - (ب ، ج) ، در حاشیه آورده : گویا این دو کلمه حاشیه بوده است که سهواً داخل متن شده است .
 ۷ - (در حاشیه « ب » راجع بکلمه کشتی بندان توضیحی است که در فهرست لغات خواهم آورد) .
 ۸ - نپ : کاروان . معجم البلدان (اوج ...) . ۹ - ط : خصوصت . ۱۰ - کلمه تا ... نیست .
 ۱۱ - ب ، نپ : از اغان . ۱۲ - ط : که همه . ۱۳ - نپ : مرز .

رودی آ بست^۱ که از کوه در آید و بجانب شمال آن رود^۲ و چهارجوی عظیم بریده اند و آب^۳ از میان شهر بدر برده، که خرج بسیار کرده اند و از شهر بگذرانیده، باخر^۴ شهر بر آن باغها و بستانها ساخته. و نخل^۵ و نارنج و ترنج و زیتون بسیار باشد. و شهر چنانست که چندانکه بر روی زمین خانه ساخته اند در^۶ زیر زمین همچندان دیگر باشد و در همه جا در^۷ زیر زمینها و سراپها^۸ آب میگذرد و تباستان مردم شهر را بواسطه آن آب در^۹ زیر زمینها آسایش باشد. و در آنجا از اغلب مذاهب مردم بودند و معتزله را امامی بود که او را بوسعید^{۱۰} بصری میگفتند، مردی فصیح بود و اندر هندسه و حساب دعوی میکرد و مرا با او بحث افتاد و از بکدیگر سؤالها کردیم و جوابها گفتیم و شنیدیم، در کلام و حساب و غیره. و اول محرم از آنجا برفتم^{۱۱} و براه کوهستان روی^{۱۲} باصفهان نهادیم، در راه بکوهی رسیدیم دره تنگ بود. عام گفتندی این کوه را بهرام گور بشمشیر^{۱۳} بریده است^{۱۴} و آنرا شمشیر برید^{۱۵} میگفتند و آنجا آبی عظیم دیدیدیم که از دست راست ما از سوراخ بیرون می آمد و از جایی بلند فرو میدوید و عوام میگفتند این آب تباستان مدام میآید و چون زمستان شود باز ایستد و یخ بندد. و به لوردغان^{۱۶} رسیدیم که از ارجان تا آنجا چهل فرسنگ بود و این لوردغان^{۱۷} سرحد پارس است، و از آنجا بخان لنجان رسیدیم و بردروازه شهر نام سلطان طغرل بیک نوشته دیدیم^{۱۸} و از آنجا بشهر اصفهان هفت فرسنگ بود مردم خان لنجان عظیم ایمن و آسوده بودند، هر یک بکار و کدخدایی^{۱۹} خود مشغول.

از آنجا برفتم هشتم صفر سنه اربع و اربعین و اربعمائة بود که بشهر اصفهان رسیدیم. از بصره تا اصفهان صد و هشتاد فرسنگ باشد، شهر یست بر هامون^{۲۰} نهاده

۱ - نپ : رودیست (باصلاح جدید مانند متن) . ۲ - نپ : شمال رود و .
 ۳ - ط : و آب را . ۴ - بجز « نپ » : باخر . ۵ - نپ : و نخل بسیار . ۶ - نپ : و در .
 ۷ - نپ « جادر » ندارد . ۸ - نپ ب، ط ، نپ اصلاحی : سردابها . متن از « نپ » اصلی است .
 ۹ - ب، ط : در . ۱۰ - بجز « نپ » : ابوسعید . ۱۱ - نپ : برفتم . ۱۲ - ط : رو .
 ۱۳ - ط : با شمشیر . ۱۴ - ط : بریده . ۱۵ - نپ (دراصل) : برند (اصلاح مانند متن) .
 ۱۶ - نپ : لوردغان ؛ ط : یوردغان . ۱۷ - ب، نپ : دیدم . ۱۸ - کلمه در « ط » نیست .
 ۱۹ - (هامون = زمین هموار . حاشیه « ب ») .

آب و هوایی^۱ خوش دارد و هر جا که ده گز چاه فرو برند آبی سرد و^۲ خوش بیرون آید و شهر^۳ دیواری حصین و^۴ بلند دارد و دروازه‌ها و جنگ گاهها ساخته و بر همه بارو و کنگره ساخته. و در شهر جویهای آب روان و بناهای نیکو و مرتفع. و در میان شهر مسجد^۵ آدینه بزرگ نیکو. و باروی شهر را گفتند سه فرسنگ و نیمست. و اندرون شهر همه آبادان که هیچ از وی خراب ندیدم و بازارهای^۶ بسیار، و بازاری دیدم از آن صرافان که اندر او دوست مرد صراف بود و^۷ هر بازاری را دربندی و دروازه‌ی بی و همه^۸ محلتهای و کوچه‌ها را همچنین دربندها و دروازه‌های محکم و کاروانسراهای پاکیزه بود و کوچه‌ی بود که آنرا کوطر از میگفتند و در آن کوچه پنجاه کاروانسرای^۹ نیکو و در هر یک بیاعان و حجره دازان بسیار نشسته و این^{۱۰} کاروان که ما با ایشان همراه بودیم یک هزار و سیصد خروار بار داشتند که در آن شهر رفتیم هیچ بازدید^{۱۱} نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ جا تنگی موضع^{۱۲} نبود و نه تعذر مقام و علوفه. و چون سلطان طغرل بیک ابوطالب محمد بن میکال^{۱۳} بن اسحاق رحمة الله علیه^{۱۴} آن شهر گرفته^{۱۵} بود مردی جوان آنجا گماشته بود نیشابوری^{۱۶} دبیری نیک با^{۱۷} خدای نیکو، مردی آهسته، نیکولقا، و او را خواه عمیدی گفتند. فضل دوست بود و خوش سخن و کریم و سلطان فرموده بود که سه سال از مردم هیچ چیز نخواهند^{۱۸} و او بر آن دیرفت

۱ - ط: هوای. ۲ - «او» از «ط» است. ۳ - «و شهر» در «ط» نیست.

۴ - نپ: مسجدی. ۵ - ط: بازارها. ۶ - ط «و او» ندارد. ۷ - ط: محلتهای.

۸ - نپ: سراهای. ۹ - نپ: آن. ۱۰ - کذا و ظاهراً: بادید (دیدید). ۱۱ - ط: موضعی.

۱۲ - اصل: میکایل. رجوع به ص ۱ کتاب شود. ۱۳ - جمله دعائیة رحمة الله علیه شکفت است

مکراینگه مربوط بتاریخ اقامت ناصر خسرو در اصفهان یا بازگشت ببلخ (سال ۴۴۴) نباشد و تاریخ

تحریر و تنظیم یادداشت های سفر او یا بقول قدماتاریخ تعلیق و زمانه و تفوم و باشد و آن

ناچار پس از سال ۴۵۵ میشود که سال درگذشت طغرل سلجوقیست. منظور از «که» بفرش صحت و

اصالت جمله دعائیة فوق تاریخ تنظیم یادداشت های سفر ناصر خسرو و بجز در کتاب در آن

بسال های پس از ۴۵۵ یعنی دست کم به یازده سال پس از بازگشت از سفر می- باشد و این در خود

تأملست. ۱۴ - نپ: بگرفته. ۱۵ - نپ: نیشابوری. ۱۶ - نپ: و. ۱۷ - ط: نخواهد.

و پراکنندگان همه روی بوطن نهاده بودند و این مرد از دیران سوری^۱ بوده بود و پیش از رسیدن ما قحطی عظیم^۲ افتاده بود، اما چون ما آنجا رسیدیم جو میدرویدند و^۳ یکمن و نیم نان گندم بیکدرم عدل و^۴ سه من نان جوین هم^۵. و مردم آنجا میگفتند هرگز بدین شهر هشت من نان کمتر بیک درم کسی^۶ ندیده است. و من در همه زمین پارسی گویان شهری نیکوتر و جامعتر و آبادان تر از اصفهان ندیدم. و گفتند اگر^۷ گندم و جو و دیگر حبوب بیست سال بنهند^۸ تباہ نشود، و بعضی گفتند پیش ازین که^۹ بارو نبود هوای شهر خوشتر ازین بود، و چون بارو ساختند متغیر شد چنانکه بعضی چیزها بزبان میآید اما هوای روستا همچنانست که بود، و^{۱۰} بسبب آنکه کاروان دیرتر براه می افتاد بیست^{۱۱} روز در اصفهان بماندم، و بیست و هشتم صفر بیرون آمدم بدیبهی رسیدیم که آنرا هیشماباد^{۱۲} گویند و از آنجا براه صحرا^{۱۳} و کوه مسکیان^{۱۴} بقصبه^{۱۵} ناین^{۱۵} آمدم و از سپاهان تا آنجاسی فرسنگ بود، و از ناین چهل و سه فرسنگ برقتیم بدیه گرمه^{۱۶} از ناحیه ییابان^{۱۷} که این ناحیه ده دوازده پاره دیه باشد رسیدیم^{۱۸} و آن موضعی گرمست و درختهای خرما بود، و این ناحیه کوفجان^{۱۹} داشته بودند در قدیم و در این تاریخ که ما رسیدیم امیر گیلکی^{۲۰} این ناحیه از ایشان بسته^{۲۱} بود، و نایی^{۲۲} از آن خود بدیبهی^{۲۳} که حصارکی دارد و آنرا پیاده^{۲۴} می گویند بنشانده و آن ولایت را ضبط میکند، و راهها ایمن میدارد و اگر کوفجان^{۲۵} براه زدن روند^{۲۶} سرهنگان امیر گیلکی^{۲۰} براه ایشان میفرستد و ایشانرا بگیرند و مال بستانند و بکشند

۱- ط، ب: شوری (ظواهر منظور سوری ابن المعتزست عید خراسان بهمد مسعودغزوی).

۲- ط: بوده. ۳- کلمه در «نپ» نیست. ۴- نپ «واو» ندارد.

۵- «واو» در «نپ» با مرکب سرخ زده شده است. ۶- ط: کسی. ۷- ط، ب: بنهند.

۸- نپ «که» ندارد. ۹- «ب» «ط» کلمه را ندارد. ۱۰- ط «واو» ندارد.

۱۱- کلمه در «ط» نیست. ۱۲- ط: هشتاد (?). ۱۳- نپ: سحری؟

۱۴- نپ: مسکتان، ط: مکیان. ۱۵- نپ: ناس (بخط جدید در حاشیه): ناین. ۱۶- اصل: گرمه.

متن تصحیح فیاسیست. ۱۷- ط: ییابانک. ۱۸- کلمه از «ط» است. ۱۹- ط: ناحیه

را. ۲۰- (نوضیح حاشیه «ب» راجع به کوفج در فهرست خواهیم آورد).

۲۱- ط: کیلکر. ۲۲- ه، ب: سنده. ۲۳- ط: پاسپانی. ۲۴- نپ: بدیبه.

۲۵- «بیاضیه» قریباً «مکت» در اقیای ایران ج ۱۰). ۲۶- نپ: کوفجان. ۲۷- ب، نپ: دوند.

و از محافظت آن بزرگ این راه ایمن بود و خلق آسوده ، خدای تبارک و تعالی همه پادشاهان عادل را حافظ و ناصر و معین باد و بر روانهای گذشتگان رحمت کنداد . و درین راه بیابان بهر دو فرسنگ گنبدکها^۱ ساخته اند و مصانع که آب باران در آنجا جمع شود^۲ بمواضعی^۳ که^۴ شورستان نباشد ساخته اند ، و این گنبدکها بسبب آنست تا مردم راه گم نکنند و نیز بگرما و سرما لحظه یی در آنجا آسایشی کنند . و در راه ریگ روان دیدیم عظیم ، هر که^۵ از نشان بگردد از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن و هلاک شود ، و از آن بگذشتیم ، زمینی^۶ شوره^۷ پدید آمد بر جوشیده که شش فرسنگ چنین بود ، که اگر از راه کسی یکسو شدی فرو رفتی ، و از آنجا براه رباط زیسده^۸ که آنرا رباطمرا^۹ میگویند برفتیم و آن رباط را پنج چاه آبست که اگر آن^{۱۰} رباط و آب نبودی کس از آن بیابان گذر نکردی . و از آنجا بچهار دیه^{۱۱} طیس آمدیم بدیبهی که آنرا رستاباد میگویند . نهم^{۱۲} ربیع الاول بطیس رسیدیم و از سپاهان تا طیس صدوده فرسنگ میگویند .

طیس شهری انبوه است اگرچه بروستا نماید^{۱۳} و آب اندک باشد و زراعت کمتر کنند خرماستانها^{۱۴} باشد و بساتین^{۱۵} و چون از آنجا سوی شمال روند . نیشابور بچهل فرسنگ باشد و چون سوی جنوب بخصیص روند^{۱۶} براه بیابان چهل فرسنگ باشد و سوی مشرق کوهی محکمست و در آن وقت امیر آن شهر گیلکی بن محمد بود و بشمشیر گرفته بود^{۱۷} و عظیم ایمن و آسوده بودند مردم آنجا چنانکه شب در سراپهان بستندی و ستور در کویها باشد ، با آنکه شهر را دیوار نباشد و هیچ زنرا زهره نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید ، و اگر گفتی هر دو را بکشتندی و همچنین دزد و خونی نبود

۱ - ط : گنبدکهای . ۲ - ط : میشود . ۳ - ط : و بمواضع ، متن مطبوع : بمواضع

۴ - « ط » کلمه زمین افزوده است . ۵ - ب ، ن : که هر که ، متن مطبوع . و که .

۶ - ب : زمینی ؛ ۷ - ب ، ن : شور . ۸ - ن : (در اصل) سده (اصلاح حدیده ، آفته تن).

۹ - (یافته نشد) . ۱۰ - کلمه از « ن » است . ۱۱ - بجز رط : بچهارده . ۱۲ - ب ، ه : ونهم .

۱۳ - ن : میانند . ۱۴ - ط : خرماستانها . ۱۵ - ن : بساطین . ۱۶ - ن :

رود ؛ ط : روند و . ۱۷ - کلمه در « ن » نیست

از پاس و عدل او. و از آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و امن بچهار موضوع دیدم: یکی بناحیت^۱ دشت^۲ در ایام لشکر خان^۳؛ دوم بدیلمستان در^۴ زمان امیر امیران جستان^۵ بن ابراهیم؛ سیوم در ایام المستنصر بالله امیر المؤمنین^۶ [بمصر]؛ چهارم بطبس در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد. و چندانکه بگشتم بایمنی این چهار موضع ندیدم و نشنیدم. و ما را هفده روز بطبس نگاهداشت و ضیافتها کرد و بوقت رفتن صلت فرمود و عذرها خواست، ایزد سبحانه و تعالی از خوشنودباد، [و] رکابداری از آن خود با من بفرستاد^۷ تا زوزن^۸ که هفتاد و دو فرسنگ باشد. چون از طبس دوازده فرسنگ بیامدیم قصبه یی بود که آنرا رقه می گویند، آبهای روان داشت، و زرع^۹ و باغ و درخت و بارو^{۱۰} و مسجد آدینه و دیبها^{۱۱} و مزارع تمام دارد.

نهم ربیع الاخر از رقه^{۱۲} برفتم و دوازدهم ماه بشهر تون رسیدیم. میان رقه^{۱۳} و تون بیست فرسنگست. شهر تون شهری^{۱۴} بزرگ بوده است، اما در آنوقت که من دیدم اغلب خراب بود و^{۱۵} بر صحرایی نهاده است و آب روان و کاریز دارد و بر جانب شرقی باغهای بسیار بود و حصار محکم داشت. گفتند درین شهر چهارصد کارگاه بوده است، که زیلو بافتندی. و در شهر درخت پسته بسیار بود^{۱۶} در سراهها و مردم بلخ و تخارستان پندارند که پسته جز بر کوه نروید و نباشد.

و چون از شهر تون برفتم آن مرد گیلکی^{۱۷} مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون به گنابد میرفتیم، دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند، چند نفر^{۱۸} از بیم خود را در چاه کاریز افکندند. بعد از آن از آن جماعت یکی را^{۱۹} پدری مشفق بود بیامد

۱ - ط: سیاحت. ۲ - نپ (در اصل): راست (باصلاح جدید): رشت؛ ط: دست(؟).

۳ - کندها ایضاً فی نپ؟ (حاشیه ب). ۴ - ط: از. ۵ - نپ: خستان. ۶ - کلمه در «ط»

نیست. ۷ - ب. فرستاد؛ ط: فرستاد و. ۸ - ط: ذوزن: ۹ - نپ (در اصل): رز

(باصلاح جدید): زرع. ۱۰ - نپ: بار. ۱۱ - ط: دیبهای؛ ب: دیبا. ۱۲ - نپ: دقه.

۱۳ - ب: شهر. ۱۴ - نپ: زراو، ندارد. ۱۵ - ط: «او» افزوده است.

۱۶ - در شاهنامه آورده گردیده، محمود رکابدار امیر گیلکی است که همراه ناصر خسرو کرده

بوده است. ۱۷ - نپ: بخیه، سرخ الحانیت. ۱۸ - بجز نپ: یکی را از آن جماعت.

و یکی را بمزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر او را بیرون آورد، چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند، هفتصد گز رسن فرو رفت تا آن مرد بین چاه رسید، رسن در آن پسر بست و او را مرده بر کشیدند، و آن مرد چون بیرون آمد گفت که 'آبی عظیم درین کاریز روانست و آن کاریز چهار فرسنگ می رود. و آنرا^۱ گفتند کیخسرو فرموده است کردن و بیست و سیوم شهر ربیع الاخر بشهر قاین رسیدیم، از تون تا آنجا هجده فرسنگ میدارند، اما کاروان بچهار روز تواند شدن که فرسنگهای گرانست.

صفت شهر قاین^۲ - قاین شهری بزرگ و حصین است، و گردشهرستان خندقی دارد، و مسجدی^۳ آدینه بشهرستان^۴ اندرست، و آنجا که مقصوده است طاقی عظیم بزرگست چنانکه درخراسان از آن بزرگتر ندیدم و آن طاق نه در خور آن مسجدست. و عمارت همه شهر بگنبدست. و از قاین چون بجانب مشرق شمال^۵ روند^۶ بهیجده^۷ فرسنگی زوزن است، و^۸ جنوبی تاهرات سی فرسنگست^۹. بقاین مردی دیدم که او را ابو منصور محمد بن دوست می گفتند، از هر علمی با خبر بود از طب و نجوم و^{۱۰} منطق چیزی، از من پرسید که چه گویی^{۱۱} بیرون این افلاک و انجم چیست؟ گفتم: نام چیز بر آن افتد که داخل این افلاکست و بر دیگر نه. گفت: چکویی بیرون ازین گنبد ها معنی است^{۱۲} یا نه؟ گفتم: چاره نیست که عالم محدودست و حدّ او فلك الافلاک، و حدّ آنرا گویند که از جزا و جدا باشد و چون این حال دانسته شد واجب کند که بیرون افلاک نه چون اندرون باشد. گفت: پس آن معنی را که عقل اثبات میکند نهایت هست^{۱۳} از آن جانب اگر نه^{۱۴}؟ اگر نهایتش هست تا کجاست و اگر نهایتش

۱ - نپ «که» ندارد. ۲ - ب، نپ: و آن. ۳ - سه کلمه اخیر یعنی عنوان از «ط» است. ۴ - بجز «نپ»: مسجد. ۵ - ط: آدینه دارد که بشهر. ۶ - ط: شرق و شمال. ۷ - نپ: بروند. ۸ - ط: بهیجده. ۹ - نپ: (واو)، ندارد. ۱۰ - ب، ط: فرسنگ. ۱۱ - «ط» و متن مطبوع: از. ۱۲ - ط: میگوئی. ۱۳ - نپ: هست. ۱۴ - ط، متن مطبوع: نیست. ۱۵ - اگر نه، در ط، و متن مطبوع نیست. (واگر اینجا یعنی یاست و فردوسی بسیار بکار برده است. حاشیه «ب».)

نیست نامتناهی^۱ چگونه فنا پذیرد؟ و از این شیوه سخنی چند میرفت و گفت که بسیار تعیر در این خورده‌ام. گفتم که نخورده است؟ فی الجمله بسبب تشویشی که در روزن بود از جهة عید نیشابوری^۲ و تمرّد رئیس زوزن، يك ماه بقاین بماندم و رکابدار امیر گیلکی را از آنجا بازگردانیدم. و از قاین بعزم سرخس بیرون آمدیم

۵ دویم جمادی الاخرة^۳ بشهر سرخس رسیدیم، و از بصره تا سرخس سیصد و نود فرسنگ حساب کردیم، از سرخس براه رباط جعفری و رباط عمروی و رباط نعمتی^۴ که آن هرسه رباط نزدیک هم بر راهست بیامدیم. دوازدهم جمادی الاخرة^۵ بشهر مروالزرد رسیدیم، و بعد از دو روز بیرون شدیم، براه آب گرم. نوزدهم ماه به باریاب رسیدیم سی و شش فرسنگ بود. و امیر خراسان جفری^۶ بيك ابو سلیمان داود بن میكال^۷

۱۰ بن سلحوق بود و وی بشبورغان بود و سوی مرو خواست رفتن که دارالملکوی بود و ما بسبب نایمی راه سوی^۸ سمنگان^۹ رفتیم از آنجا براه سه دره سوی بلخ آمدیم و چون برباط سه دره رسیدیم شنیدیم^{۱۱} که برادرم خواجه ابوالفتح عبدالجلیل، در طایفه^{۱۲} وزیر امیر خراسان است که او را ابو نصر می‌گفتند و هفت سال بود که من از خراسان رفته بودم، چون بدستگرد رسیدیم^{۱۳} نقل^{۱۴} و بنه دیدم که سوی شبورغان^{۱۵} میرفت. برادرم که^{۱۶} با من بود پرسید که این از آن^{۱۷} کیست؟ گفتند از آن وزیر. گفت

۱۵ شما^{۱۸} ابوالفتح عبدالجلیل را شناسید؟ گفتند: کس^{۱۹} او با هاست^{۲۰}. در حال شخصی

۱ - ط، متن مطبوع: تا منتهای. ۲ - نپ: نیشابوری. ۳ - اصل: الاخر. (متن از حاشیه «ب» است). ۴ - نپ: نیمی. ۵ - نپ: این. ۶ - ط: ماه باریاب؛ نپ: باریاب. ۷ - نپ: جعفر. ۸ - ب، نپ، ط، ه: میکائیل، متن مطبوع: میکائیل. ۹ - رجوع به ص ۱۰۱ کتاب شود. ۱۰ - نپ: دراصل: وی (باصلاح جدید): سوی. ۱۱ - ط، ه، ب: سنجان؛ نپ: کلان. متن تصحیح قیاسیست. ۱۲ - بجز «ط»: شنیدیم. ۱۳ - نپ: طائفه. ۱۴ - نپ: رسیدیم. ۱۵ - اصل: نقل (متن از حاشیه «ب» است). ۱۶ - ط: شبورغان؛ نپ: شورقان؛ ب، ه: شبورقان. (متن اصلا چیست از روی ص ۱ کتاب و همین صفحه برای یکنواخت شدن ضبط کلمه). ۱۷ - متن مطبوع: ط: «که» ندارد. ۱۸ - ب، ط، ه، از. ۱۹ - ط: شماها. ۲۰ - متن مطبوع: کسی. ۲۱ - نپ: بیااست.

زردیک ما آمد و گفت: از کجا میآید؟ گفتیم: از حج. گفت: خواجه من ابوالفتح عبدالجلیل را دو^۱ برادر بودند^۲ از چندین سال بهیج رفته^۳ و او پیوسته در اشتیاق ایشانست و از هر که خبر ایشان میپرسد نشان نمیدهند. برادرم گفت: ما^۴ نامه ناصر آورده‌ایم چون خواجه تو برسد بدو دهیم: چون لحظه‌ی برآمد کاروان براه^۵ ایستاد و ما هم براه ایستادیم، و آن کهنتر گفت: اکنون خواجه من برسد و اگر^۶ شمارا نیابد دلتنگ شود اگر^۷ آن نامه مرا دهید تا بدو دهم دلخوش شود. برادرم^۸ گفت: تو نامه ناصر میخواهی یا خود ناصر را؟ اینک ناصر. آن کهنتر از شادی چنان شد که ندانست چه کند، و ما سوی شهر^۹ بلخ برفتیم براه^{۱۱} میان روستا، و برادرم خواجه ابوالفتح براه دشت^{۱۲} بدستگرد آمد و در خدمت وزیر بسوی امیر خراسان میرفت، چون احوال ما بشنید از دستگرد^{۱۳} بازگشت و بر سر پل جموکیان^{۱۴} بنشست تا آنکه ما برسیدیم و آن روز شنبه بیست و ششم ماه جمادی الاخره^{۱۵} سنه اربع و اربعین و اربعمائه^{۱۶} بود، و^{۱۷} بعد از آنکه هیچ امید نداشتیم و بدفعات درو قایع مهملکه افتاده بودیم و از جان ناامید گشته، بهمدیگر رسیدیم و بدیدار یکدیگر شاد شدیم و خدای سبحانه و تعالی را بدان شکرها گزاردیم^{۱۸} و بدین تاریخ بشهر بلخ رسیدیم و حسب حال این سه بیت گفتیم^{۱۹}:

رنج و عنای جهان اگر چه درازست با بد و با نیک بیگمان بسر آید
چرخ مسافر ز بهر ماست شب و روز هر چه یکی رفت بر اثر دگر آید
ما سفر بسرگذشتنی گذرانیم^{۲۰} تا سفر ناگذشتنی بدر آید.

۱- نی: و(باصلاح جدید): دو. ۲- «بودند» در «نپ» بخط الحاقی است.

۳- ط: رفته‌اند. ۴- ط: تا. ۵- ط، متن مطبوع: برراه. ۶- نپ: اگر» ندارد.

۷- ط، متن مطبوع: و اگر. ۸- متن مطبوع: و برادرم. ۹- ب، نپ: ه، افزوده‌اند.

میخواهی. ۱۰- نپ (دراصل): شهر (بدون سوی) (باصلاح جدید): سوی (بدون شهر).

۱۱- ط: و براه. ۱۲- ط، متن مطبوع: براه دستگرد (بدون دشت) (دشت مجهولست). ۱۳- نپ:

دستگرد. ۱۴- نپ: حویمان. ۱۵- اصل: الآخر (متن از حاشیه «ب» است). ۱۶- ط: اربعماء

۱۷- نپ «و او» ندارد. ۱۸- اصل: گذاردیم. تصحیح متن قیاسیست. ۱۹- نپ: گفتیم.

۲۰- «ب» در حاشیه آورده. ط: گذرانیم؟

و مسافت راه که از بلخ بمصر شدیم و از آنجا بمکه و براه بصره پیارس رسیدیم و بلخ آمدیم غیر آنکه باطراف بزیارتها و غیره^۱ رفته بودیم^۲ دو هزار و دویست و بیست فرسنگ بود. و این سرگذشت آنچه دیده بودم براستی شرح دادم و بعضی که بروایتها شنیدم اگر در آنجا خلافتی باشد خوانندگان ازین ضعیف ندانند و مؤاخذت و نکوهش نکنند و اگر ایزد سبحانه و تعالی توفیق دهد چون سفر طرف مشرق کرده شود آنچه مشاهده افتد با این^۳ ضم کرده شود انشاءالله تعالی^۴ وحده العزیز والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله واصحابه اجمعین .



۱ - ب : غیرها . ۲ - ب : بودم . ۳ - ب ، ط : باین .
 ۴ - جمله بعد در ۱ ط > نیست . و عبارت اخیر ناجمله مذکور در سطر ۷ صفحه ۸۰ از نظر عدم
 ارجحی در حروف ۱ ، ۲ و ۳ است و اگر آنکه دیداروی از ملتان و لهاورد من بوط سفره مشرق باشد .

فهرست نامهای کسان و جایها و نسبتها و کتابها

و قبیله ها و فرقه ها

ابوعلی سینا (اساد) - ۳	آبخوری (یا آخری ح) - ۳
ابوعقیل - ۱۷ و رجوع به بسرا ابو عقیل شود .	آبسکون (دریا) - ۵
ابوغا نم عیس بن العیبر - ۱۰۵	آدم - ۱۸
ابوقییس (کوه) - ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹	آذربایجان - ۱۹۰۶
ابوهین - رجوع به ناصر خسرو شود .	آمد - ۶۳، ۱۰۱، ۹
ابومقیل - ۱۷ ح .	آمل - ۳
ابو منصور شهرمدان - ۱۱۴	آ
ابو منصور محمد بن دوست - ۱۲۷	ابا کالنجار - ۱۱۴ ح، ۱۱۴ ح - رجوع به باکالیجار شود .
ابو منصور و هسودان بن محمد (امیر الاجل سیف - الدوله و شرف المله ولی امیر المؤمنین) - ۶	ابراهیم - رجوع به جستان و رجوع به ابوصالح شود .
ابونصر احمد (امیر الاعظم عزه الاسلام سعد الدین نصرالدوله و شرف المله) - ۸ و رجوع به نصرالدوله شود	ابراهیم خلیل الرحمن - ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۴ ح، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲
ابونصر (وزیر امیر خراسان جفری بیگ) - ۱۲۸	ابراهیم (مقام) - ۸۷، ۹۸
ابی هریره - ۲۲	ابله (شهر) - ۱۱۸ - ۱۱۹
اخلاط - ۷، ۷ ح، ۸۰	ابله (نهر) - ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹
اخمیم - ۸۰	ابن المعتز - رجوع به سوری شود .
ازبل (ازبل) - ۲۰ ح - رجوع به داز رشود	ابوالحسن - رجوع به امیر گیلکی شود
ازجان - ۱۲۱ - ۱۲۲	ابوالعلاء معری - ۱۲
ازدن - ۸	ابوالفتح عبدالجلیل (خواجه) - ۱۲۸، ۱۲۹
ازما نوش (زر) - ۸	ابوالفتح علی بن احمد - ۱۱۵
ازمنی (زبان) - ۷	ابوالفضل خلیفه بن علی الفیلسوف - ۵
ازمنیان - ۷	ابوالفضل بیهقی - ۵۶ ح
ازهر (جامع) - ۵۷	ابوبکر همدانی - ۳
استادان (گروهی از استادان ملطضان مصر) - ۵۹	ابوجهل - ۴ ح
استنبول - ۵۰	ابوسعید بصری ۱۲۲ ح، رجوع به بوسعید شود .
اسحاق بن ابراهیم - ۳۷، ۴۰، ۴۵	ابوسعید (جهود) - ۷۲
اسری (سوره) - ۲، ۳ ح	ابوسعید لخصاوی ۱۰۹ ح، ۱۱۱ ح - رجوع به
استندرب - ۵۰، ۵۱	ابوسعید شود .
اسماعیل - ۴۵	ابوسایمان - رجوع به جفری بیک شود .
اسوان - ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵ ح، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹	ابوصالح - رجوع به جستان ابراهیم شود .
اسوط - ۲۹، ۳۰	ابوعبدالله احمد بن علی بن احمد (رئیس) - ۱۱۵
	ابوعبدالله محمد بن فلیج - ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵

انطاکیه - ۱۲، ۱۲ ح
 اویس قرنی - ۷
 اهوآ - ۱۱۵
 ب
 باب ابراهیم - ۹۱، ۸۷
 باب الابواب (به بیت المقدس) - ۲۸
 باب الارمن - ۹
 باب الاسباط - ۲۸
 باب الانطاکیه - ۱۲
 باب البحر - ۵۵
 باب التل - ۹
 باب التمارین - ۹۴، ۹۴ ح
 باب التوبة - ۲۹
 باب الجنان - ۱۲
 باب الجوامع (مسجد) - ۶۴
 باب العطلة - ۳۴
 باب التعلیج - ۵۶
 باب الدجله - ۹
 باب الدقائقین - ۹۳
 باب الذهب - ۵۵
 باب الرحمة (به بیت المقدس) - ۲۹
 باب الرحمة (به مکه) - ۹۷
 باب الروم - ۹
 باب الرو برجد - ۵۵
 باب الزلاقة - ۵۵
 باب الزو یلته - ۵۶
 باب الزهومة (الزهو الرهو به ۵۵ ح) - ۵۵
 باب السریج - ۵۵
 باب السریه - ۵۵
 باب السقر - ۲۸
 باب السکینه - ۳۴
 باب السلام - ۵۵
 باب الصفا (باب صفا) - ۷۵، ۸۸، ۸۸ ح
 ۹۴، ۹۳
 باب الطوی (باب السطوی ح) - ۹۴
 باب الطیب (مشهد) - ۱۱۶
 باب العجله - ۹۴
 باب العید - ۵۵
 باب العین - ۳۴
 باب الفتوح - ۵۶، ۵۵
 باب الفسانین - ۹۳
 باب الطیب (مشهد) - ۱۱۶

اصحاب الرس - ۱۰۶
 اصحاب الرقیم - ۱۰۶ ح
 اصفهان ۳، ۳ ح، ۱۲۲، ۱۲۳ ح، ۱۲۴ و رجوع
 به سپاهان شود
 اعلیین - ۱۹
 اعز القری - ۴۴ ح
 اقلیدس - ۳
 الابله - ۱۱۸ ح
 الامراء (حاره - محله) - ۶۳
 الباطلیه (حاره) - ۶۳
 الجودریه (حاره) - ۶۳
 الجونه (الحديث ۱۱۸ ح) - ۱۱۸
 الحاکم بامر الله - ۴۴، ۴۴ ح - و رجوع به
 حاکم... شود.
 الحمیده - ۱۱۸
 الدیالیه (حاره) - ۶۳
 الروم (حاره) - ۶۳
 السمریک - ۱۱۸ ح
 الصمد (الضمیر - ۱۱۸ ح) - ۱۱۸
 العزیز بالله - ۹۷ ح
 العزیز لدین الله - ۹۷
 الفصول و الفانیات (کتاب) - ۱۳
 المحردی - ۱۱۸ ح
 المستنصر بالله - ۱۲۶
 المشان (المثال ۱۱۸ ح) - ۱۱۸
 المصاهده (ساره) - ۶۳
 المعز لدین الله - ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۷۰ ح و رجوع به
 مزم شود .
 المفردات (المفردات ۱۱۸ ح) - ۱۱۸، ۱۱۸ ح
 المفتوح - ۱۱۸ ح
 المقیم - ۱۱۸
 النبی، (مقام) - ۳۹
 امیر الجیوش - ۴۲
 امیر المؤمنین (حمزه) - ۷۵ ح
 امیر المؤمنین (خلیفه فاطمی) - ۷۳، ۷۳، ۷۳
 امیر المؤمنین (علی بن ابیطالب) - ۸۵، ۹۳، ۱۱۶
 امیر امیران - ۱۲۶، ۵ - رجوع به جستان ابراهیم
 شود.
 امیر کریمکی (ابو الحسن بن محمد) - ۱۲۴، ۱۲۶ ح
 ۱۲۸
 انجیل - ۴۵
 اندلس - ۱۱۵، ۱۱۵، ۵۲، ۵۳

بصره (دریا) - ۹۰	باب القنطره - ۵۶
بطلمیس - ۷	باب الله - ۱۲
بندان - ۳۲، ۵۴، ۶۸، ۸۹، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۰۱	باب المشاوره - ۹۴
بقره (سوره) - ۳۴ ح	باب المعامل - ۹۴
بلاس - ۱۱۸	باب النبی (به بیت المقدس) - ۳۴
بلال - بیشی - ۱۰۱	باب النبی (به مکه) - ۹۲، ۹۴، ۹۲ ح
بلخ - ۳، ۸، ۱۱، ۱۰، ۲۴، ۱۲۳ ح - ۱۲۸، ۱۱۶، ۱۲۸	باب النبی (به مکه) - ۹۲
۱۳۰، ۱۲۹	باب الندوة - ۹۱، ۹۲، ۹۴
بنی اسرائیل - ۲۱، ۳۴	باب النصر (یا باب النصر ح ۵۶)
بنی سواد - ۱۰۵	باب الوسیط (یا باب الوسیطه ح ۹۴) - ۹۴
بنی شیبه - ۱۰۰	باب الیهود - ۱۲
بنی عباس - ۹۷	باب بنی شیبه - ۹۴
بنی مازن (مشهد) - ۱۱۶	باب بنی هاشم - ۹۱، ۹۳، ۹۳ ح - ۹۴
بنی نسیر (حصن) - ۱۰۴	باب عروقه - ۹۴
بوجهل (سرا) - ۹۴	باب علی علیه السلام - ۹۳
بوقبیس (کوه) - ۸۶، ۸۷ ح : رجوع به بوقبیس شود	باریاب - ۲، ۱۲۸، ۱۲۸ ح
بوسعید بصری - ۱۲۲	باطلیان (گروهی از لشکر یان مصر) - ۵۹
بوسیدلحسائی - ۹، ۱۰، ۱۰۹، ۱۱۱ ح	باکالاجارد بلمی - ۱۱۴، ۱۲۱
بوعقیل - ۱۷ ح، رجوع به بوعقیل شود	بایزید بسطامی (شیخ) - ۳
بهرام گور - ۱۲۲	باسنقری (دباجه شاهنامه) - ۲ ح
بیابان - ۱۲۴، ۱۲۵	بشرا الحسین بن سلامة - ۱۰۳
بیابانک - ۱۲۴ ح	بشرا الرسول - ۱۰۱
بیاضیه - ۱۲۴ ح	بشرا الزاهد - ۸۹
بیت اللحم - ۴۱	بشرا زمزم - ۹۸
بیت المقدس - ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۶ ح، ۳۳، ۳۵ - ۳۵	بشرا علی بن ابیطالب - ۱۰۱
۴۰۳، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵	بجاویان (بجایان ح ۸۳) - ۸۳
بیروب - ۱۶	بصر النعام - ۸۳
بیسنه (با بیسه ح ۹۱) - ۹۱	بصرین - ۱۱۲
بیعة القمامه - ۴۴	بدوی (عرب) - ۱۱
بیل - ۴	بدویان (گروهی از لشکر یان سلطان مصر) - ۵۹
ب	بدویان - ۱۱۲
پارس (فارس) - ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۲	براق - ۳۸
پارسیان - ۸۲	برجوان (حاره) - ۶۳
پارسی (زبان) - ۷ (پارسی گو) - ۱۲۴	برده (ده) - ۱۹
پارسی (مرد) - ۱۱۴، ۱۱۵	برزالخیر (یا برزالخیر ح ۵) - ۵
پاریس (کتابخانه) - ۲ ح	برقه - ۸۹، ۹۹
پسرا بوعقیل - ۱۷	برکری (یا برکری ح ۶) - ۷، ۶
پسرا دلدل - ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۱	بشرا - ۱۱۸ ح
پنج دیه - ۱	بصره - ۶۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱
پیاده (حصار) - ۱۲۴	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
	۱۱۸ ح، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۰

ت

تابوت سکیه- ۳۵
 تاج المالیه ن ا و العوج- ۸۶
 تارخ چین- ۱۰۱ ح
 تازی (حط)- ۱۲
 تازی (زان)- ۷ ۹۰
 تمت (سوره)- ۱۱
 تبریز- ۶
 تجارستان- ۱۲۶
 ترسان- ۱۰۶۹
 ترسیان- ۱۰ ۲۵ ۴۰ ۴۱
 ترسانی- ۹
 ترک (بلاد)- ۱۰
 ترکستان- ۶
 ترمذ- ۴۸
 تماشیح (وادی)- ۲۲
 تیس- ۴۶ ۴۷ ۴۸
 توح- ۱۲۱ ح
 تون- ۱۲۶ ۱۲۷
 توه- ۱۲۱
 توپ- ۹۰ ۹۰۱

ث

ثرنا (اسر ۱۰۵ ۱۰۵ ۱۰۵ ماه ح)- ۱۰۵ ح
 ثبه (اشرف ۱۱۸۴ ح)- ۱۱۸

ج

جاذ- ۲ ۵۲ ۷۳ ۱۶ ۸۵ ۹
 جبرئیل (ده)- ۳۸
 جبل الرحمة- ۱۰۲
 جبل العمر- ۹۹
 جمیل (احمل ناحلیل ح)- ۱۵
 ججهه- ۲۵
 حده- ۸۴ ۸۵ ۸۶
 حرع (حصار)- ۱۰۴ ۱۰۵
 حریره ن ا له منه- ۱۱۹ ح
 حر ره العرش- ۱۱۸
 حر ره اله ن ۱۸ ح
 حر ره المبردات- ۱۱ ح رجوع به المبردات شود
 حر ره العظمی- ۱۱۱ ۱۱۸ ح
 حر ن ا راهم (احسان ن ابراهیم) (مردان)-
 لدلم حل جلال و صالح بولی امیر المومنین)-
 ۱

حجرانه- ۱۰۱

حجری (رناط)- ۱۲۸

حجریه- ۱۱۸ ۱۱۸ ح

حجری مک، داود ن میکال ن ساحون (اوسلیمان)-

۱۲۸، ۳، ۱ رجوع به داود شود

حمو کمان (اوحومان ۱۲۹ ح) (یل)- ۱۲۹

حمد قسری- ۱۲

حوربه- ۱۱۳ ۱۱۸

حورجان ح

حورجانان- ۱

حرره (کوشک)- ۵۷

حوین (= کوان)- ۳ ح

حهم (وادی)- ۲۶ ۲۷

حهودان- ۲۵

حیحون- ۴۸

حمره- ۶۸

چ

چاشت حوادان- ۳

چهارده (چارده ۱۲۵ ح)- ۱۲۵

چس- ۵۳

چسی (سفال)- ۲۳

ح

حاکم ابراهیم- ۵۱ ۵۱ ح ۵۶ ۶۳ ۶۵ و رجوع

حاکم شود

حاکم (جامع)- ۵۷

حارون- ۴۱ ح

حسه- ۵۳ ۶۰ ۶۶ ۸۲ ۸۳

حشی- ۱۰۱ ۱۱۰ (مدة) ۸۹

حجاز- ۳۹ ۴۳ ۵۲ ۵۹ ۷۳ ۷۵ ۷۶ ۸۴

ح- ۸۵ ۸۶ ۹۰ ۹۰ ح

حجر- ۹۸

حجر الاسود- ۸۷ ۹۵ ۹۷ ۹۸ ۱۱۱

حجر الاسود (رکن) ۹۵

حدث ۱۱۸ ح

حران- ۱۱۱۰

حسن بن علی ن ا طالب- ۵۱ ۵۳ ۶۱ ۷۷

حسان- ۱۱۱ ح

حشاش (-) ۱۱۸

حظیره (ده)- ۱۹

حلب ۱۱ ۱۲ ۷۷ ۱۱

حما- ۱۲ ح ۱۳ ح

دمشق-۱۲، ۱۳، ۱۷
 دمشق-عمان-۱۱۸ ح ۱۱۹ ح
 دمشق(برج)-۱، ۲، ۲۹، ۶۷
 ده ماه-۶
 دهلی-۶۰
 د رنک-۱۲
 ديلم-۳، ۶۱
 دلمان-۵
 ديلمسان-ح ۱۲۶
 دبله ان-ح ۶۱
 د
 دوالاهل من-۱۹
 ر
 رسا اد-۱۲۵
 رسول الله(ص)-۸۵
 رسول(قه)-۳۸
 دشت-۱۲ ح رجوع دشت شاد
 ده-۱۲۶
 دمله-۱۸، ۲۴، ۲۵
 روصه-۱۵
 روم-۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۴۴، ۴۵ ح ۴
 ۴۱، ۴۲، ۵۲، ۶۰، ۹۹ ح
 روم(دریا)-۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲ ح
 رومش(اهرمنس-ح)-۸
 رومسان-۵۱، ۵۲ ح ۵۶ ح
 رومی(برده)-۹
 رومی(راهب فرزندت)-۶۱
 رومی(دما)-۴۲، ۴۵، ۵۱، ۷۱
 ری-۳
 ز
 زنده-۹۰
 زنده(راض) (راضه)-۲۵
 زارنا-السی-۲۹، ۳۰
 زمر-۸، ۹، ۹۹
 زنگار-۳، ۵۳، ۶۶، ۸۲
 زگی-۱۱۰
 زوح(گروهی از سکران سلطان مصر)-۵۰
 زورن-۱۲۶، ۱۲۷ ح ۱۱، ۱۲
 زورک(حاره)-۳
 زورک-۱۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳

حمام-۱۲، ۱۳
 حمزه بن عبدالطلب-۴، ۳۴، ۷۵، ۷۵ ح
 حمص-۱۲
 حمص-۹۰
 حوس-۸۲
 حوبره-ح ۱۱۳
 حمص(ح ۲۲)-۲۲
 ح
 حابون(ده)-۲۴
 حافان-۶۰
 حان لجان-۱۲۲
 حان زمر-۹۹، ۹۸
 حان صخره-۳۵، ۳۷
 حمص-۱۲۵
 حراسان-۱۱، ۱۱، ۲۷، ۶۸، ۷۶، ۸۹، ۹۹
 ح ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
 حررویل-۴
 حرا اثرت-۹۹
 حسرو دهلی-۶۰
 حشحصان-ح ۱۱۸
 حلیج(حوی)-۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳ ح
 حلیل الرحمن-۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳ رجوع ناراهم
 حلیل شود
 حلیل(مشهد)-۴۱
 حدان ۵
 حوی-۶
 حمص-۱۰۳
 د
 دارالودیر-۶۹
 داربل(یا اربل ح ۲۰ نا اربل ح ۲۰)-۲۰
 دامغان-۳
 داون(معارک)، وامع)-۱۹، ۱۹ ح
 داود بن میکال بن سلحوی(اوسلیمان حمیری ملک)
 داود بن عمیر-۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۸، ۴۰ ح
 درسند-۵
 دخله-۱۱۳، ۱۱۳ ح ۱۱۲، ۱۱۸
 دست-۱۲۶ ح رجوع ده دشت شود
 دستگرد-۱۲۸، ۱۲۹، ۱۲۹ ح
 دست-۱۲۶، ۱۲۹، ۱۲۹ ح
 دمشق-۶
 ده و مد(کوه)-۳

ش
شامره- (یاشانزده ۱۱۰ ح)- ۱۱۰
شاددل- رجوع به پسر شاددل شود
شاطی عثمان- ۱۱۸، ۱۱۹
شام- ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۴۱
شامی (رکن)- ۴۰، ۴۱، ۹۶
شاهرود (رود)- ۵۰ ح
شاهنامه- ۲ ح
شورغان- ۲، ۱۲۸
شورقان ۱۲۸ ح رجوع به شورغان شود
شرقی (رکن)- ۴۰
شریبه- ۸، ۱۰
شط- ۱۱۳، ۱۱۸ رجوع به شط العرب شود .
شط العرب ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۸ ح
شعب- ۲۰، ۲۰ ح
شق عمان یا سق عمان یاده شق عمان- ۱۱۰ ح،
رجوع به شاطی عمان شود
شمعون ۱۹
شمشیر برید- ۲۲
شمیران- ۵
شیمه- ۹، ۱۵، ۱۷، ۱۷ ح، ۲۲، ۲۴
ص
صالح- ۱۸
صالحیه- ۸
صخره (قبة)- ۳۸
صعده- ۵، ۹
صعید الاغلی- ۷، ۹، ۲۹، ۸۰
صفا- ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳
صقلاب- ۶۰
صعلبان- ۱۰
صقایه- ۱۵
صنعا- ۹، ۹۱
صور- ۱۷
صوفقان- ۲۹
صیدا- ۱۶
ض
ضیقه- ۸۱
ط
طائف- ۳، ۱۰۳، ۱۰۳ ح، ۱۰۴
طار- ۱۴، ۵

س
سادات- ۱۱۰
ساره- ۴۲
سام- ۱۱۸
ساوه- ۳
ساهره (یاسا، ربه ۲۵ ح، ۲۶ ح)- ۲۵، ۲۶
سیاهان (اصفهان)- ۳، ۴، ۱۲، ۱۲۵
سپیدرود- ۵، ۵ ح
سجلماسه- ۱۰
سرا- ۶
سراجان (نارار)- ۳
سرایان (گروهی از لشکریان سلطان مصر)- ۹
سربا (یا نربا ۱۰۵ ح، یا هر ما ۱۰۵ ح)- ۱۰۵
سرخس- ۱۳، ۱۲۸
سرمن (یا سرمیس ۱۲ ح)- ۱۲
سروح- ۱۱
سعید- ۱۱۸ ح
سعدآباد- ۶
سفرنامه ناصرخسرو- ۲ ح، ۲۸ ح
سقایة الحاج- ۹۹
سقلیه (یا سقایه)- ۱۵ ح، ۵۲
سکه العطارین- ۴۴
سلم- ۱۱۸ ح
سلسله (قبة)- ۳۸ رجوع به قبة سلسله شود .
سلوان (چشمه)- ۳- رجوع به عین سلوان شود
سینمان بن داود- ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۴۰
سمرقندی (کاعد)- ۱۵
سمان- ۳
سمنگان- ۲، ۱۲۸
سمران- ۵ ح، ۶ ح
سملان- ۲ ح، ۱۲۷ ح
سی- ۱۷
سوری (ابن ارمه، عمید حر اسار)- ۱۲۴، ۱۲۴ ح
سوق الخراعه- ۱۱
سوق العطارین- ۸۸
سوق القدامین- ۱۱
سوق القنادین- ۶۶
سوق عثمان- ۱۱
سوده (رمض)- ۱۲۱

- طلالغان-۲
طبر به-۲۱۲۰
طبر به (درنا)-۲۱
طبر به (شهر)-۲۱
طیس-۱۲۶، ۱۲۵
طرا برزن (یا طرا بورن ح ۱۵)
طرا بلس-۲۴، ۱۵، ۱۴، ۱۲
طغرل بیک (ابوطالب محمد بن میکال بن سلجوق)-
ح ۱۲۳، ۱۲۳، ۱۲۲، ۳
طوس-ح ۲
طولون-۶۳
طولون (مسجد)-۶۳
طینه (یا طینه ح ۴۶)-۴۶
- ع
عاصی (آ)-۱۳
عایشه-۱۱۶
عبادان-ح ۱۱۹، ۱۱۹
عباسیان-۶۳
عبدالناف (ع)-ح ۱۱۸
عبدالله بن عباس-۱۰۴
عبدالله (قاضی)-۷۶
عبری (خط)-۲۱
عبد الشرا (گروهی از لشکر نادر سلطان مصر)
۵۹
عبد الشری (حاره)-۶۳
عبید نیشا بوری-۱۲۸
عثر-۹۱
عجم (بلاد)-۱۰، ۱۴، ۱۵، ۲۲، ۱۰۲، ۶۶، ۶۶
۸۰، ۷۰، ۶۹
عجمی-ح ۱۱۰، ۱۱۰، ۱۹
عجمیان-۵۹
عدن-۵۲، ۵۳، ۵۳، ۸۹، ۸۳، ۱۰۲، ۱۰۲
عراق-ح ۱۳، ۱۳، ۱۲، ۳۲، ۸۹
عراقی (رکر)-۹۶، ۹۵
عراقین-۹۹
عرب (بلاد)-۱۰، ۶۱، ۶۱، ۶۱، ۹۰، ۱۱۲
عرب-ع ۴
ع-فات-۴۴، ۷۵، ۷۷، ۸۹، ۸۹، ح (ش ۰)
۱۰۲ (دست ۰۲)
۵ قه-۱۲
۶ ر-۱۹
- عرب-۶۸
عسقلان-۴۵
عصره سیان (یا عصره مان یا عصره صمان ح ۱۱۸)-۱۱۸
عک-۱۹
عکا (عکه، مدینه عکا)-۱۷
عکه-۱۸، ۲۹، ۱۹، ح ۲۲، ۲۲، ۲۲
علویان-۱۰۸
علی بن ابیطالب (امیر المؤمنین)-ح ۸۵، ۸۵
۱۰۸، ۱۱۶، ۱۰۹، ۹۳
علی بن احمد (یا علی بن محمد ح ۱۱۰)-۱۱۰
علی نسایی (استاد)-۳
عمان-۹۰، ۱۱۲، ۱۱۷
عمده الدوله-۷۷
عمر حطاب-۲۶، ۳۲
عمر وعاص-۶۴، ۶۵
عمر و (رناص)-۱۲۸
عمید (خواجگ)-۱۲۳
عیندار-۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵
عیسی-۳۰، ۳۱، ۴۵
عش بن قیس (ع)-۱۹
عین البقر-۱۸
عین الشمس-۶۲
عین سلوان-۲۶
غ
غزین-۹۵
غمدان (قصر)-۹۱
غوردی (الامیر لیب الدوله بوشاس) رجوع
بوشتن شود
غوردی (مقام)-۳۹
ف
فارس-۴۶، ۱۱۲
فاطمه زهرا-۷۴
فاطمیین (خلعا)-ح ۹۷
فرات-۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۱
فرا دیس-۱
فردوسی-ح ۲، ح ۱۲۲
فرس (تاریخ)-۴
فرعون-۲۶، ۱۸
فرعون (نایب)-۱۶، ۶۲
فرنگه-۷۰، ۷۰
فره گت (سماوی ایران ح ۱۱۲)

مسطاظ - ۵۳
 فصول النایات - ۱۳ ح رجوع به الفصول و
 الفایات شود.
 دلج (یا ملیج ۱۰۶ ح ۱۰۷) - ۱۰۷، ۱۰۶
 ماسطین - ۲۴ ح
 ماسطین نسبت (۴) - ۲۴

ق
 قاهره (قاهرة معریه) - ۵۳، ۴۸، ۵۴، ۵۵، ۵۶
 ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۴ ح ۶۹، ۶۶
 قاین - ۱۲۸، ۱۲۷
 قیادیانی - ۱
 قبور الشهداء - ۷۵
 قبه رسول - ۳۸
 قبه سلسله - ۳۸
 قبه صخره - ۳۵، ۳۸، ۳۹
 قیان (قیان ح ۴) - ۴
 قدس (- بت المقدس) - ۴۴، ۲۴
 قرآن - ۳۰، ۱۱۳، ۱۳۱، ۳۱، ۳۵، ۶۵، ۱۰۶
 قزول یا قزول (ح ۱) - ۱۱
 قریه الهب - ۲۴
 قرل اورن - ۵ ح
 قزوین - ۴، ۹۵ ح
 قسطنطنیه - ۱۲، ۱۳ ح ۴۸، ۵۲
 قصر الشوك (حاره) - ۶۳
 قعبران - ۶
 قطیف - ۱۱۲
 قضیفی (کتابه) - ۱۰۱
 مهابر (قلعه) - ۷
 ملزم (دریا) - ۲، ۳، ۸۳، ۸۳ ح ۹۰ (شهر) -
 ۵۲، ۶۶، ۷۳، ۷۷
 مسمون (حسار) - ۱۵
 قوص - ۸۰
 قوص - ۳
 وهه - ۲
 قروان - ۱، ۲، ۹، ۱۲
 هبهار - ۳، ۳۱
 تبصر - ۴۴

و
 وردوز - ۱۱۱
 و - ۵۰
 نامه نایا - ۱، ۹۰ - ۹۰ ح ۵۹

کره - رجوع به کره شود
 کعبه - ۲۷، ۲۳، ۷۶، ۷۶ ح ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۹
 ۱۱۱، ۱۰۱
 کفرسانا (ماکفرسانا ح ۲۳) (= کفرسلا) - ۲۳
 کفرسلا (کفرسانا) - ۲۳
 کفر - ۱۲، ۲۲ ح
 کفر که - ۲۲ (رجوع به کفر اما شود)
 کبسه (هد) - ۲۲
 کوان (= جوین) - ۳۰۳ ح
 کو طرازا (محله) - ۱۲۳
 کو ح - ۱۲۴، ۱۲۴ ح
 کوفه - ۱۱۶، ۹۰
 کویات (نا کووات ح ۱۳) - ۱۳
 کیچسرو - ۱۲۷
 کیش - ۵۰، ۱۱۲
 قم
 کرچی - ۶۰
 کرمه - ۱۲۴
 کنا بد - ۱۳۶
 کیلیکی - ۱۲۶ رجوع به کیلیکی بن محمد شود
 کیلیکی بن محمد (امیرا و الحس) - ۱۲۵
 کیلان - ۵ (کوه) - ۵۰

ل
 لخصا - ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۱
 ۱۱۲ ح
 لخصا (ح ۱۰۳ ح ۱۰۸)
 لکرحان () - ۱۲۰
 لواسان - ۳
 لوص (دز) - ۲۱، ۲۱ ح
 لوص (شهرستان) - ۱۱
 لولوا (کوشک) - ۵۷
 لوردهان - ۱۲۲
 لو و - ۱۰
 لیث ادواته و شناسر عوری - ۴۰
 لیلی - ۱۰۴
 لیلی دسره سعور دپشلی روجه امیر المؤمنس
 علی بن ابیطالب - ۱۱۶

م
 مورالد - ۸۹، ۹۰
 مون - ۳۲
 مورف - ۲۹

مسطاظ - ۵۳
 فصول النایات - ۱۳ ح رجوع به الفصول و
 الفایات شود.
 دلج (یا ملیج ۱۰۶ ح ۱۰۷) - ۱۰۷، ۱۰۶
 ماسطین - ۲۴ ح
 ماسطین نسبت (۴) - ۲۴

ق
 قاهره (قاهرة معریه) - ۵۳، ۴۸، ۵۴، ۵۵، ۵۶
 ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۴ ح ۶۹، ۶۶
 قاین - ۱۲۸، ۱۲۷
 قیادیانی - ۱
 قبور الشهداء - ۷۵
 قبه رسول - ۳۸
 قبه سلسله - ۳۸
 قبه صخره - ۳۵، ۳۸، ۳۹
 قیان (قیان ح ۴) - ۴
 قدس (- بت المقدس) - ۴۴، ۲۴
 قرآن - ۳۰، ۱۱۳، ۱۳۱، ۳۱، ۳۵، ۶۵، ۱۰۶
 قزول یا قزول (ح ۱) - ۱۱
 قریه الهب - ۲۴
 قرل اورن - ۵ ح
 قزوین - ۴، ۹۵ ح
 قسطنطنیه - ۱۲، ۱۳ ح ۴۸، ۵۲
 قصر الشوك (حاره) - ۶۳
 قعبران - ۶
 قطیف - ۱۱۲
 قضیفی (کتابه) - ۱۰۱
 مهابر (قلعه) - ۷
 ملزم (دریا) - ۲، ۳، ۸۳، ۸۳ ح ۹۰ (شهر) -
 ۵۲، ۶۶، ۷۳، ۷۷
 مسمون (حسار) - ۱۵
 قوص - ۸۰
 قوص - ۳
 وهه - ۲
 قروان - ۱، ۲، ۹، ۱۲
 هبهار - ۳، ۳۱
 تبصر - ۴۴

و
 وردوز - ۱۱۱
 و - ۵۰
 نامه نایا - ۱، ۹۰ - ۹۰ ح ۵۹

فهرست لغات و ترکیبات (۱)

	T
ازار-۸۷	آنگیر-۳۲، ۳۲، ۶۲
استرخانه-۶۲	آنگنه-۱۲۰، ۹۷
استقبال-۱۱۸	آخر (صم خانه)-۹۸
استمات-۷۲	آروقه-۴۸
استیدن-۸۵، ۸۵ ح	آسیاگرد-۱۰۹
اصطوانه (۲)-۱۶، ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۳۱، ۳۲	آشکوب-۶۹، ۵۷، ۵۶
ح۳۸، ح۳۶	
اشتعال-۵۰	F
اشجار-۱۴، ۹۰، ۸، ۱۷، ۱۷، ۲۲، ۴۴، ۶۰، ۱۱	افمه-۷۸
اصبع-۴۹	اللق-۶۸
اصحاب-۱	انام-۶۰، ۱۱۵
اصناف-۶۰	احتماع-۱۱۸
اصمال-۱۱۳	احره-۶۹، ۵۴
اهواه-۲۶	احری ۷۵، ۷۵ ح ۱۰۶
اهیون-۷۹	احری حواره-۵۵
هران-۱	حراه-۱۰۱، ۸۷
اقصر-۱۱۳	احرام گرفتن-۸۷، ۱۰
اگر (= ا)-۱۲۷، ۱۲۷ ح	احراحاب-۷۸، ۷۲
العت-۵۸	احرس-۶۲، ۶۲ ح
الواح-۲۴	ادونه-۷۱
املس-۱۰۵	ادم-۱۰۷
امواج-۱۸	اربطه-۱۱۸
امم-۱۲۷	رباع-۱۰۹، ۱۱، ۲۷، ۲۳، ۳۴، ۳۶، ۳۱
اند-۶۵	ح ۴۱، ۵۸، ۵۵، ۶۳
امام داده-۲۱	ارباع گرفتن-۱۱۷، ۱۱۸
اموده-۳۲، ۳۸	ارزاق-۶۰، ۱۱۵
اواع-۲۴	ارزبر-۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۲، ۳۸ ح
اورمرد-۴۸	ارش-۱۱، ۱۱، ۱۲، ۱۱ ح ۱۱، ۱۴، ۱۸، ۲۶، ۱۱، ۳۱
اوقاف-۴۳	ح ۳۱، ۳۲، ۳۲، ۳۲ ح ۳۴، ۳۴، ۳۴ ح ۳۶، ۳۶، ۳۷
املب-۱۱۵	ح ۳۹، ۴۱، ۴۱ ح ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۴
	ح ۶۴، ۷۰، ۷۰، ۸۱، ۸۱، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵
B	۱۱۶، ۹۸، ۹۶
اس-۳۴	

۱. تذکر بوصفحات و معانی که را لغات در متن آمده ارجود سه امه ، دمج است و وصفحات
 ۲. لصفحات ارجاشیه رب است (۲) در اصطلاح مصعب به راسده و اکناره سنگ ساحه د
 ۳. دود (حاشیه -)

بوزیا- ۷۲	باچ- ۸۶
بوصی (- کشتی) - ۱۱۹	باچکاه- ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۶۱
بو قلمون (- جامه بی رنگین که به روسی از روز به لونی نماید) - ۶۷، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱ ح	بادرنک- ۸۹
بهمه- ۶۸	باز- ۷۰
بیاع- ۱۲۳	باز بردل کسی بودن- ۶۹
بیراهی- ۵	بازدان- ۶۸
بیرون از- ۶۸، ۱۱۴	بارو- ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰ ح
بیغوله- ۹۶	بارو- ۱۲۶، ۱۲۴
پ	باری- ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۱۰ ح
پالیز- ۸۹	باریک- ۲۰۵ ح، ۸۰
پایتا به- ۶۱	باصلاح- ۸۱
پرده دار (- صاحب الستر) - ۲۰، ۲۰۰ ح	بافتات- ۱۱۳
پشکل- ۸۲	بالا - ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲ ح
پلاس- ۱۱۷، ۱۱۴	۵۰، ۴۹
پلیدی- ۳۷	بالا- ۴۸
پوشش- ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰ ح	اخی- ۱۹
پوشیده بودن- ۱۱۴	بهری- ۲۲
پهلوی- ۱۱۶، ۶۵	درقه- ۱۰۵
پی- ۳۷، ۱۵۰	دست- ۹۵، ۹۰ ح
پیر استن- ۹۱	بر- ۱۱۲
پیشگاه- ۷۴	بر حوشیده- ۱۲۵
پیلیسیا به- ۲۹	برچک (۱) - ۹۱، ۹۱ ح
پیله- ۷۹	بر سر جمع- ۷۲
پیله وور- ۶۸	بر شده- ۸
ت	بر به- ۱۱۳
تبر- ۳۰	بر ک- ۵۴
تبرک- ۱۰۹، ۱۰۱، ۱۰۱ ح	بساتین- ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰ ح
تجاشی- ۷	۱۲۵
تخت الارض- ۸	بسد- ۴۹
تخت- ۷۸	ساده- ۵۱
تخفه- ۷۸	سوی (- رای) - ۱۰، ۱۱، ۱۰ ح
تحویل- ۳۴	بشر- ۹۸
تردد- ۱۱۵	المدت- ۶۶
تشریف- ۷۸	بشارت- ۳۰
نصوبل- ۸، ۷۰	مد- ۸۳
تغذیر- ۱۲۳	ماع- ۲۵
نهرش- ۱۰	لسان- ۶۲، ۷۱
مهد- ۱۱۰	نابالشمش- ۱۰۸

(۱) ظاهراً همان برجه است بمعنی تیزه کوچک و اینجا مقصود تیزه شمشیر است، اما بل دستمه (حاشیه ب).

جنب-۳۹، ۵۰
 جنگ گاہ-۱۲۳، ۹
 جنبیت-۶۰، ۶۱
 جنبینی-۶۰ ح
 جودی (نوعی کشنی)-۲۲
 جوز-۵۰
 جوزہندی (نارکیل)-۱۱۲
 جوہر-۷۱
 جوہری-۷۱
 جوبن-۱۳، ۱۲۴
 چٹ-۶۵

ح
 حاجت-۹۵
 حارہ (محلہ)-۶۳
 حاشیت-۱۱۵، ۵۴
 حامل-۷۲
 حجاب-۴۵
 حجاج-۷۳، ۷۵، ۷۴ ح
 حجابات-۱۰۰ ح
 حجابہ-۸۸
 حجر-۸۵
 حراقہ-۵۰
 حراہی-۹۱
 حرب-۱۱۶
 حربہ یا اللہ-۷۹
 حربہ بستان-۵۶ ح
 حشر-۲۶
 حصہ-۱۵، ۵۶، ۸۰، ۳۰، ۱۰، ۴۰، ۷۰، ۱۰، ۸۰، ۱۰
 ۱۲۶، ۱۲۱، ۱۰۹
 حصارک-۱۰۴، ۱۲۴
 حصہ-۹۰
 حصہ-۱۰۴، ۶۰
 حصہ بن-۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۸۰، ۱۲۳
 ۱۳۱
 حذرہ-۱۹، ۲۰، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۷۴، ۹۸، ۸۰ ح
 حلیت-۴
 حواما-۸
 حل-۲۲، ۵۷
 حیات-۱۳
 ح-۷۳

تفاریق-۱۱۳
 تفحص-۴۹
 تفرج-۲۳، ۱۰۷
 تفرج گاہ-۵۷
 تفصیل-۲۰۵، ۵۲ ح
 تقدیر-۱۶، ۵۴
 تغرب-۱۴، ۳۰
 تقریب-۹۷
 تکبیر-۲۹
 تکلف-۱۰، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۲، ۴۰، ۴۴، ۴۴، ۴۴
 ۴۵، ۴۵ ح
 ۹۶، ۶۲، ۶۱ ح
 تکلفات-۲۸، ۹۹
 تکلیف-۵۵
 تلقین-۱۱
 تمام قامت-۹۵
 تمر-۱۲۸
 تنک-۱۲۰
 تنگ بستہ-۱۱۱
 بو-۶۵
 تیر پرتاب-۵۳، ۸۶
 تیم-۶۹
 تیم بان-۶۹

ث
 ثغانت-۴۱، ۹۶
 ثغانت-۲۵، ۴۰، ۶۴
 ثقل-۸، ۸ ح
 ثقل و بنہ-۱۲۸
 ثقہ-۲۲، ۶۷
 ثمر-۸

ج
 جامع-۸، ۱۰، ۲۶، ۳۳، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۵۰، ۴۶، ۴۵
 ۵۷، ۶۵، ۶۵ ح، ۸۰، ۱۰، ۸۰، ۱۰، ۱۲۱
 ۱۲۶
 حیر-۷۸
 حیفہ-۷۵
 حزر-۶۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
 حیر-۶۶، ۶۷ ح، ۶۱
 حلد-۳
 حلیل-۵۹
 حمارہ-۱۷
 حجاج-۲۷، ۲۷

	خ
در خورد- ۷۵	خار (۱) ۴۰۴ ح
درگاه (۲) - ۲۷۰۱۸۰۸ - ۲۹۰۲۵	خار- ۲۳ ح ۲۱۹۰۵
درمخر بند- ۱۱۰۰۵۹	خاکناک- ۲۴
درم سنگ- ۱۱۱۰۶۷۸	خان- ۷۰
درمالیده- ۹۱	خادم- ۷۶
درنقره گره- ۹۷	خریشته- ۱۰
درویز- ۲۹ ح	حرتوت- ۱۹
درک- ۱۰ ع	حریفی- ۱۶
دریوزه- ۲۹	خسته- ۱۰۶، ۶۲
دز- ۱۹۲ ح	حشاش- ۱۲۰
دقاین- ۷۸	خشت (خشت زوبین)- ۶۱
دقینه- ۹۱ ح	خشخاش- ۸۹
دکان- ۳۶۰۳۵۲۱ - ۳۸۰۳۹۰۵۳۹ - ۹۶ ح ۷۶۰۵	خطابت- ۸۴
دلاک- ۱۱۶	خطیبی- ۸۴
دلیل- ۴۳	خفارت- ۷۶
دمه- ۷	خفمر (= بدرقه، قلاووز) - ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۵ ح
دنیایوی- ۱۱۶، ۱۰۶	خمس- ۷۸
دوخته- ۹۷، ۹۶	خواربار- ۱۲۱
دولاب- ۱۰۴، ۸۱، ۶۴، ۵۶، ۴۹، ۱۳	خوان- ۷۱، ۷۰
دهل- ۵۵	خود- ۵۸
دهلیز- ۷۸ ح ۵۶، ۵۵، ۳۴، ۳۰	خوف- ۱۸
دهن- ۶۲	خونی- ۱۰۴، ۹۱
دهونت- ۶۲	خیل- ۱۱۲
دین- ۱۱۶	
دولاخ- ۹۰	
	د
ذ	دارافزین- ۷۴، ۷۴، ۷۴ ح
ذیل (۱)- ۳۶۶، ۶۶ ح	دام- ۷۴
	دبیر پیشه- ۱
ر	دبیقی- ۱
راتبه- ۷۱	دخول- ۴
راوی- ۵۴	در اعه- ۶۱
راویه کش- ۵۶	در سله- ۱۲۳
راهب- ۴۵	در پی افتادن- ۱۱۵
راهبان- ۴۵ ح	درجات- ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۷۱، ۷۱، ۷۱ ح
رأس- ۱۱۷، ۱	درجه (= پلکان)- ۱۲، ۳۰، ۳۹، ۴۰ ح
راحی (کافور)- رجوع به راجی شود- ۳۷ ح	درختک- ۱۰۵
رباط- ۱۲۵، ۱۲۸	در خورد- ۱۲۲
ربض- ۸ ح	

(۱) خار - بر چین (حاشیه ب) (۲) نرجه دبو ارکه «در» پس از آن نصب میشود (نفرانسه گو نا embrasure گویند) و معنی ترکیبی درگاه هم صریح در همین معنی است ولی حالا درگاه را بمعنی آستانه استعمایا می کنند (حاشیه ب)

